

اکادمی علوم افغانستان

بخش بلخ





اکادیمی علوم افغانستان

بخش بلخ

تاریخ بحرالاسرار

فی مناقب الاخیار

از

محمود بن امیر ولی کتابدار

سال ۱۰۴۲

به تصحیح، تعلیق، و فهارس مایل هروی

کابل جوزا ۱۳۶۰

از سلسله نشرات سکرتریت هزار مین سال تولد ابن سینا بلخی

فهرست مطالب

تعلیق

یاد داشت :

برای سکرتریت علمی سیمینار هزارمین سال تولد شیخ الرئیس ابوعلی ابن سینای بلخی موجب کمال افتخار است که اینک دهمین اثر سهمی را که نظر به فیصله مجالس علمی چاپ آن به عهده این سکرتریت گذاشته شده بود به همت استاد ارجمند مائل هروی به طبع رسید و سلسله نشر رسائل و کتبی را که به مناسبت این احتفال بزرگ تجویز گردید تکمیل نمود.

سیمینار علمی هزارمین سال تولد ابن سینا دانشمندی که از مفاخر کشور و مشرق زمین و بصورت عام از تمام جهان بشریت است سال گذشته به تجویز دولت از طرف اکادیمی علوم افغانستان با شکوهی که در خور مقام این عالم متبحر است در کابل دائر گردید و پس از افتتاح مجلل در ریاست صحت عامه جلسات علمی آن در کتابخانه پوهنتون کابل با اشتراک ٤٣ عضو اصلی و ٤٨ عضو افتخاری که همه از دانشمندان سرشناس کشور هستند دایر گردید و این مجالس بظرف سه روز مضامین علمی و تحقیقی دانشمندان عضو را استماع و نظریات اعضای شامل سیمینار را پورا سون آن استماع و قطع نامه خود را دائر بر یک سلسله پیشنهادها و تائید موفقیت سیمینار صادر نمود.

اینک با اغتنام فرصت و با نشر اخرین کتاب از سلسله نشرات آثار ابن سینا که قسمت بلخ از بحرالاسرار محمود بلخی می باشد فهرست اثاری را که ازطرف سکرتریت علمی سیمینار هزارمین سال تولد شیخ الرئیس توسط اکادیمی علوم افغانستان وسائر موسسات علمی و فرهنگی چاپ شده است ذکر مینمائیم.

۱- زندگی نامه شیخ الرئیس به قلم ابوعبید جوزجانی به تحشیه و تعلیقات پوهاند عبدالحی حبیبی.

۲- د ابن سینا ژوند او آثار د پوهاند حبیبی په تحشیه او تعلیق .
۳- حی بن یقظان از ابن سینا با مقدمه و تحشیه استاد مایل هروی .
٤- ابن سینا و عرفان با مقدمه دکتور روان فرهادی و ترجمه از استاد سمندر غوریانی .
۵- مخارج الحروف از ابن سینا با مقدمه و تحشیه پوهاند درشاد .
٦- اشارات و تنبیهات ابن سینا با ترجمه و حواشی توسط استاد سعید افغانی .
۷- مجموعه ء مقالات استاد المرحوم محمد قدیر تره کی ، غلام جیلانی جلالی و محمد اسمعیل مبلغ با طبع گستنتر توسط پوهنتون کابل .
۸- ببلیو گرافی آثار ابن سینا توسط محمد ابراهیم مشو د ، که به همکاری مجله ء کتاب چاپ گردید .
۹- ببلیو گرافی آثار طبی ابن سینا به کوشش پوهاند دا کتر واسع لطیفی از طرف پوهنځی طب پوهنتون کابل به گستنتر چاپ شد .
۱۰- قسمت بلخ از کتاب بحر الاسرار محمود بلخی با مقدمه و تعلیقات توسط استاد مائل هروی .
با تکمیل کار طبع آثار فوق امیدوار یم مجموعه ء مکمل مقالات علمی و جریانات سیمینار هزارمین سال تولد شیخ الرئیس را در آینده نزدیک بدسترس هموطنان قرار دهیم .

د کتور عبد اللطیف جلالی سکرتر علمی .
سیمینار هزارمین سال تولد ابو علی سینای بلخی

بحر الاسرار فی مناقب الاخیار

ازمحمود ابن امیرولی کتابدار

این تالیف محمود ابن امیرولی کتابدار درچهار رکن به اشاره و توصیه سیدمحمد ندر ازشاهان اشترخانی که در ربع خراسان (بلخ) سلطنت داشته تدوین یافته است ، این تالیف تاریخی است مشرح ازآدم تاعصر خودش (قرن یازده هجری) گروهی ازخدمت زدگان ، این کتاب را نادیده گفته اند دائرة المعارف یا تذکره گونه ایست . ولی قسما شرح حال و اقوال برخی ازفرهنگیان را که نقش پابی داشته اند می آورد، البته درضمن تاریخ بگونهٔ حبیب السیر.

واما رکن چهارم بحرالاسرار بیان ونمود اری ازتاریخی است که بشیوهٔ دیگرمورخان پیش کسوت خود . محمود کتابدار تدوین کرده است مثل صاحب روضات الجنات اسفزاری و یا روضة الصفا وحبیب السیر منشیانه تر ، چنانکه رواج نثر نویسی روزگار ش بوده است .

فعلا رکن چهارم را بصورت مایکروفلم وعکسی در دست داریم رکن چهارم بحرالاسرار فی مناقب الاخیار با ین سطر آغاز میشود :

ارتفاع اعلام ظفر فرجام مواکب احتشام خوانین تقای تیمور ساحات آسمان ...

رکن چهارم ۱۸۸ صفحه وهرصفحه ۱۲ سطر میباشد. ازتقای تیمور بن جوجی بن چنگیز آغاز نموده وشهر بلخ را به تفصیل ازکتاب فضایل بلخ وقسما چشمدیدخودرا وانموده است .

دودمان تقای تیمور را باین اشعارمی ستاید :

خامه ز انداز سخن گستری
نام برآورد برنگ آذری
حرف تقای تیمور یان زد رقم
برفلک افراخت به تمکین قلم
خاست زجا پیکر آتش گزین
جلوه گری کرد چو آهوی چین
عقده ز سر رشته ، دلها کشاد
نافه حرفی که ز نامش فتاد
هر که ازین نافه شود عطرسنج
عشوه ز ابروش گشاید شکنج
آنکه دماغ از ره این بو گرفت
تیغ صفت عقده برابرو گرفت

گمان میرود این نظم هم ازمحمود کتابدار باشد و طبع شعر داشته است ، ازطرز نثرنویسی واندازکلامش نمودار میگردد که به نظم هم دست داشته ، زیرا نثر ش تماما مسجع است وترصیع گونه ودرجای راجع به سید اسدالله میگوید : که درسال ۱۰۲۳ فوتشده «راقم سطور تاریخ آن واقعه را کونتیجة الاقطاب بیرون آورده است .

درصفحه اخیرمحمود کتابدار می نویسد :

به منظور خیراثرش گشته ودرمقدمه کتاب نگارش یافته به تصنیف تاریخ بحرالاسرار که این تسمیه رانیز بفرمان واجب الاذعان مامور شدم لله الحمد که این خدمت بداعت آیت دریمن وهمت خسرو عدالت رتبت در مدتی که از مطاوی کتاب بوضوح می پیوندد بتاریخ ۱۰۴۵ ه اتمام واختتام پذیرفته ،

روزی بی سوزی وشبی بی تعبی برین احقرنگذشته .

در صفحه آخرگذارش میدهد:

همانا که این نفحات همت اثر واین روح . . گستر توجه ضمیر خیرپذیر صاحبدو لتی است که .. این وقایع از آثارعقاید

آغاز بحر الا سرار.

کثیر الفواید، اوست و تحقیق این اخبار متنوع متنوع برعواید منتج الفراید دارای آفتاب نظرش.. ظلام ظلم وظلمت شرو تدبیر خجسته تأثیرش رافع قضا و آفت قدر مأمول آنکه، تا مقدمه انقطاع سلسله روزگار بل خاتمهٔ مستی فلك دوار، ذات گرامیش برسند اقبال باقیماننده ومسود این اوراق مایدهٔ پرفایدهٔ این خسرو بااستحقاق منتفع و بهره ور گردد.

این نسخه گویا در کتابخانه نذر محمد خان بوده واز روی نسخه اصل نوشته شده باشد شاه قاسم نامی بهخط خوش نستعلیق نوشته است.

نقل من نسخة المصنف.. والمؤلف العبد راجی الی رحمت رب الودود محمود ابن امیر ولی غفرالله ذنوبها و ستر عیوبها

ودر جناح دیگر صفحه آمده است:

هذا النسخه بیدا لعبدالضعیف شاه قاسم در کتابخانه حضرت خان اعظم وملك معظم نذر محمد خان خلدالله ملکه و سلطانه الی یوم الدین.

خصوصیات این نسخه: آنکه از روی نسخه اصل نوشته شده وبرای کتابخانه نذر محمد خان نگارش یافته است.

شیوه نثرنویسی محمود کتابدار:

۱- بگونهٔ آنروزگار سبك خاصی است که گاه جملات را بی فعل می آورد

۲ - نثرش رنگ منشیانه دارد وبه گفته دیگر الفاظ بسیار پهلوی هم ریخته شده ولی معانی کمتر ازان متموج است.

۳- در این گونه نثرعربی گرایی بیشتر است و لغات ومقولات عربی به کثرت درثقالت الفاظ دخیل است.

٤- در قطار آنکه سجع وقافیه مراعات میشود مقولات عربی باارتباط به محتوی ومضمون نیزدرتذکرآید، امانه بشکل تزئینی بلکه بگونهٔ دلیل آورده میشود.

جملات مسجع : بر ناظران بداعت اساس کشور ملکوت و بادیه پیمایان ساحت غرابت اقتباس عرصهٔ ناسوت مخفی و مستور نماند ص۲۸

۵- لازم به یاد آوریست که گاه درجمله بندی های خود ترکیبی می آورد و می سازد که نسبتا نوآوری گفته میشود پسوند «مند» را به کثرت استعمال میکند . مثل گمانمند وستمند وغیره .

چند سطر نثر محمود کتابدار :

برمرایای خواطر اصحاب بصایر ومشاعر ، ارباب ضمایر وسرایر محجوب و مختفی نماندکه این ساحت باساحت درهیچ عصر، چه درسوابق اعصار، چه درلواحق ادوار ، از اعلام علمای اسلام و ثقات قضات دیانت مرام، فضلمندان، نکته سنج ، وهنرور ان دقیق سنج خالی وعاری نبوده و نخواهد بود، اما بواسطه عبور دهور و مرور شهور فتور مندو شرور آگند، اسرار شان بدان نزدیک رسیده که چون صفحات اعمارشان مندرس و منطمس گردد واساس معاملات شان چون بنا برحیات شان مضمحل ومنتفی شود.

چون احوال این طایفهء بیهمال بدین منوال ومشهود ومحسوس حضرت جلالت مآل مدالله ظلال اقباله گردید، همت والا رتبت براحیای مراسم مقالات ومماسلات آن جمع گماشته، راقم را به نگارش احوال وآمال همگنان ، مکلف ساخت ،آنگاه خود را در نظم الدال علی الخیر کفاعله وایشان را در سلک ذکرا لجمیل نوع من البقاء منتظم و منسلک گردانید،
ص ۲۱۲ -۲۱۳ بخش بلخ

مصادر کتاب بخش بلخ بحر الاسرار : در بخش بلخ بحرالاسرار محمودابن امیرولی کتابدارنام شیخ الاسلام صفی و اعظصفی الدین که نام اصلی آن شیخ الاسلام ابو بکر عبدالله بن عمر بن داود واعظ بلخی است آمده است وشاید کتاب عربی فضایل بلخ رادیده باشد ، هم ترجمهٔ کتاب را که عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی کرده است در دسترس داشته است وهمین نظر بجاودرست تراست زیرا شرح حال وافکار هفتادشیخ بلخ را از فضایل بلخ ترجمه دری گرفته است وبنام های مختلف محمدحسین سمرقندی و امام

ابو القاسم ومحمد حسین بلخی بذکر آمده است ودر ترجمه رجال مسلما
این متن را نقل کرده و گاه در شیوهٔ نثرنویسی خود ریخته است .

درفضایل بلخ یادشده است :

اما بعد برضما بر ارباب اولوالاباب پوشیده نماند که : این فقیر حقیر بی استطاعت ، عبدالله بن محمد بن القاسم الحسینی بنا بر استدعای بعضی ازدوستان که یاران موافق بودند ومی‌خواستند که : کتابی درفضایل بلخ تصنیف کرده شود تا در صحیفه روزگار بیادگار بماند ، عمری درتدبیر وتفکر این اندیشه بودم ، تااین اتفاق خوب روی نمود واین صبح سعادت ازمشرق حصول طلوع کرد وکتابی درفضایل بلخ وشمایل اهالی وی از تصنیف شیخ الاسلام بقیة السلف واستاد الخلف ، ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود الواعظ صفی الملة والدین . بخط مبارک او یافته شد ، به لغت تازی ، به عبارتی لطیف وترکیبی پاکیزه و وفصاحتی بی غایت ... » فخرالملک والدین وارث الاسلام والمسلمین ، ابوبکر عبد الله بن ابی الفرید البلخی که او را عبد الله حسینی بلخی صدر کبیر میگوید ، گویا بهاشارهٔ او ترجمه کرده است ودرسال ۶۷۶ عبدالله‌حسینی درقصبه کفشگران بلخ این کتاب را درترجمهٔ دری ساخته وپرداخته است .

خانوادهٔ حسینی ازنقباء بلخ بوده‌اند که یکی ازاجداد مترجم در فضایل بلخ به صفحه (۴۲۳) فضایل بلخ تحت شیخ ۷۶ بنام ضیاء الدین ابوالحسن محمد بن حسین حسینی یاد شده است(۱)

صدر کبیر راکه مترجم یاده کرد است درسال ۶۷۶ از حکمرانان دانش گرای بلخ بوده است که ابوبکر عبد الله بن ابی الفرید بلخی نام داشته است واحوال اورا عبد الله حسینی بلخی مترجم یادمیکند.

گویا صاحب بحرالاسرار قسمت اعظم تاریخ بلخ راازفضایل بلخ گرفته است . ودرضمن ازصاحب تاریخ مناقب ومناقب بلخ نیز یاد میکند .

---

(۱) رک فضایل بلخ به‌تصحیح استاد حبیبی ص ۴۲۳

فکر میکنم محمود کتابدار ، کتاب مناقب راندیده یا شدواز روی ترجمهٔ فضایل بلخ نقل یا تصرف کرده است .

کتاب مناقب بلخ را ابو زید بلخی تألیف کرده است طوریکه درفضایل بلخ آمده است :

«هرك خواهد کهشمایل وفضایل ومآثر ومفاخر این شهر را مستوفی مطالعه کند ،کتاب مناقب بلخ را در نظر آرد کهملك الاسلام ابوزید بلخی کردهاست وترتیب داده ویکی از امنا و فضلاء وکبرای علما گفته است که هیچ تألیفی وتصنیفی درصحت وحسن اتساق ومعانیدقیقوعبارات رشیق مثل این تصنیفنیفتاده دست» .(۱)

ابو زیداز دانشمندان جغرافیه نویسان مشهوراست کهصورالاقالیم را نوشته است بگفته صاحب الفهرستومعجمالادبا ، سی و پنج جلد کتاب تألیف کرده است (۲)

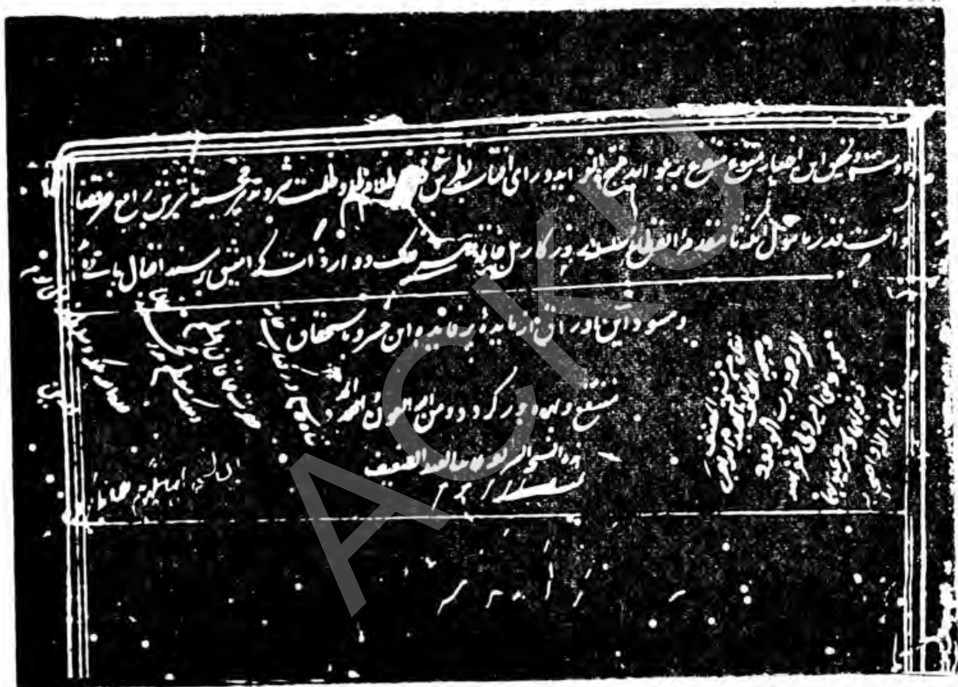
تاریخ بهجه : محمود بن ولی کتابدار مؤلف بحرالاسرار از کتاب البهجه مطالبی نقلمیکند ودر صفحه۸ فضایل بلخ آمدهاست که :شیخ الاسلام یونس بن طاهر النصیری البلخی یک دفترخفیف کتاب البهجه کرده است .

مؤلفتاریخ بهجه شیخ پنجاهوسه است کهدربحرالاسرار بخش بلخ نیزشرح حالش به تفصیل آمده است .

هرچند محمودکتابدار از فضایل بلخ بخش زیاد مؤلفهٔ خود را بهمآورده ولی بانگرشی میتوان دریافت که چشمدید خود را نوشته وهم آثاریکه دیگران وهمعصرانش بخصوص خود ندرمحمد خان که اثر بنام او وصدار یافته است ودر اصطلاح با شاره صوابدید ندر محمد خان تألیف تکمیل یافته است ، ساختمانهاو کارهای فرهنگی او ثبت اوراق گردیده است .

---

(۱) رك ص ۱۰ فضایل (۲) رك مفصل به ص ۸ مقدمه فضایل بلخ چاپ بنیاد فرهنگ



صفحه اخیر بحر الا سرار.

واز جانبی محمود کتابدار باو جو دیکه برخی قاضیان و دانشمندان وشاعران را در اثرخود بیاد آورده است ، برخی را از کتاب روایح طیبه گرفته واین روایح را نگارنده نمی شناسد ویك تعداد را که خود ملاقات کرده است ومی شناخته ، یاد آور شده است .

از برخی اشخاص نیز برخی مطالب را گرفته ، یعنی تألیفش روایتی و عینی وهم اقتباسی میباشد که برخی مآخذ ومصادر را خودش یاد کرده استودر رشته انشاء خود در آورده است.

در بلخ بروزگاران گویا بشهادت همین تاریخ (محمودکتابدار) دارالفقهای بوده است ، محدث و فقیه زیاد داشته است واز علمای ریاضی وحکما کمتر در شهربلخ عرض وجود کردند.

انبوه قاضیان دربلخ بوده اند وچنانچه یك قبرستان دربست از قاضیان بوده ، که سرحلقه آنها را قاضی ابومطیع یاد گفت

محمود ابن امیر ولی در تألیف خود طوریکه میگوید تفحص وتصفح زیاد در تاریخ ها وروایات کرده واز طرفی از مردم واهل خبره پرسشهای نموده است تاروی واقعیت کامل تاریخ بلخ را عیار سازد . رجوع شود به ص ۳۷ - ۳۸ گفتار خودش درداخل بخش بلخ احوال یکتعداد شعرا وعلماء وقضات وعرفا را نیزیاد کرده است که قابل توجه است.

دربخش بلخ بحرلااسرار محمود کتابدار ازانجائیکه بلخ مرکز خراسان شناخته شده بوده است تمام والیان وشاهان آنرا بادوره های تاریخی آن از آغاز اسلام تا روزگار خودش اجمالا آورده است وتسلسل تاریخی را، با وجو دیکه سال را بیاورده است مراعات کرده است که از نگاه بلخ شناسی کارمغتنی است.

درصفحه ۱٤۹ کتاب ، بازهم از ممدوح خود نام میبرد که دربهم آوردن تاریخ بحر الاسرار ، بخصوص سیرت ونموء ذهنی معاصران او که شخصیت ادبی یا علمی داشته اندیاد مینماید، از اولاد خواجه محمد پارسا کسانیکه سمت شیخ الاسلامی بلخ را

به عهده داشته اند و شعرای نیز مانند مولانا جهانی را به نیکی یاد میکند
محمود کتابدار در تحقیق خود تلاش زیادی میکند و با از صفحه ۵۳ بیان
خود را آغاز میکند.
ذهن پر تحرکش گویا می خواهد تمام روایات گونگون را
فراهم آورد.
و بهم بریزد و قسما تلفیق کند، تا تمام وجوه روایات نموده آید.
و شکی بدان نداریم که این روایات، هر چند شکل افسانه و
فولکلوریک و احیانا رنگ دینی هم داده شده است، برای آنکه
شهر بلخ مهم تر جلوه کند و فرهنگی ترمتبلور شود، ازین رو گفتار
و روایات را با معلومات گسترده تر هر چند شیوهٔ باز گویی هم
به خود گرفته است. بیان میدارد.
تمام نامهای بلخ را مثل شیرخانه، معشوقه، مبارکه، مدینة الدم
مدینة الغراب، سرجی آباد، قبة الاسلام، بلخ بامی، بل اخ، بخ وغیره
را آورده است:
در صفحه ٦٤ محمود کتابدار روایت میکند، او وقتیکه در هند
بوده از میرزا صالح مورخ در مورد تخت رستم پرسیده است.
محمود کتابدار که تاریخ خود را در سال ١٠٤٣ ه ق آغاز کرده
است درباره بلخ و آثار و تعمیرات بلخ و مواضع آن چشمدیدخود
را در صفحات ٧-٨-٩-٦٧ به تفصیل نوشته است.
اشترخان و اشترخانیان: اشترخان نام ناحیه ایست که
در سمت چپ ولگا قرار دارد و در حدود شصت میل از مصب
رودخانه که به کسپین میریزد فاصله داد.
دایرة المعارف اسلامی ج ا ص ١٧٢ آنرا شکل دیگر «حاجی ترخان»
میداند که ابن بطوطه درسفر نامه یاد کرده است!
تیمور در سال ٧٩٧ آن سرای را خراب کرد، سرای کهن در ٧٤ میلی
اشترخان و سرای نو در ٢٢٤ میلی آن واقع است و سلطان محمد اوزبک
چند سال پیش از مسافرت ابن بطوطه آنرا پایتخت و مرکز قدرت
قرار داد.

ابن بطوطه شهر حاجی ترخان را (اشترخان) می نویسد: میگوید:
بعد از انجام مراسم عید همراه اردوی سلطانی بشهر حاجی ترخان رفتیم، ترخان به زبان ترکی جای را گویند که از مالیات و عوارض دیوانی معاف باشد.
این شهر یکی از حجاج نیکوکار منسوب است که سلطان وقت یکبار درخانهٔ او مهمان شده و آن محل را باو بخشیده است، بعدها در ین محل آبادانی بزرگ احداث شده به تدریج برونق آن افزوده است، اکنون یکی از زیبا ترین شهر ها بشمار میرود و بازارهای بزرگ دارد، این شهر بر کنار رودخانهٔ اتل (ولگا) بنا شده است ص ۳۸۴ همان کتاب.
اشترخانیان: یکی از خانان این خانواده یار محمد نام داشت که خود را از اولاد چنگیز میدانست و در ولایت اشتر خان زندگی میکرد وجانی بیک بجای خال خود عبدالله خان ثانی به امارت نشست گو یا جانی بیک سه فرزند داشته است بنام های باقی محمد، ولی محمد، دین محمد
ندر محمد خان فرزند دین محمد خان است که تاریخ بحرالاسرار را محمود کتابدار بنام او مصدر و بخواهش او نگاشته است.
ندر محمد خان دو فرزند بنام سبحان قلی و عبدالعزیز خان داشته و سبحان قلی دارای فرزندانی بنام اسکندرخان و عبدالله خان بوده محمد مقیم خان نواسه اوست.
زمان ندر محمد خان: فرهنگ اساساً خمیرمایه های دارد که از یک دوره بدوره دیگر انتقال میکند وچون یک خط نوری تسلسل خود را حفظ میکند مثلاً فرهنگ پربار و بالندهٔ تیموری درساحه های مختلف زندگی به شیبانیان انتقال کرد وحتی فرهنگیان و بادانیکه دراین دوره بوده اندهرچند در هنروادب وسایر ساحه های دانش دسترس داشته برخی هم بدورهٔ تیموریان و هم بدورهٔ شیبانیان زنده بوده اند، که از آنها میتوان میرعلی هروی خطاط چیره دست وهنرمند بزرگ را نامبرد که عبیدالله خان اوزبک او را به بخارا برد بنایی وفخرالدین علی صاحب رشحات عین الحیات و سلطان علی اوبهی

صاحب قاموس (فرس قدیم) و مولانا غیاث الدین مورخ مشهور به خواندمیر وفخری هروی صاحب مترجم مجالس النفایس امیر علیشیر ومؤلف روضة السلاطین وزین الدین محمود واصفی هروی که دردورهٔ اخیر تیموریان و اوایل شیبانیان زندگی میکرد، به ماوراالنهر سفر نمود بدایع الوقایع نموداری ازآن دوره است.

درحدودسالهای ۹۵۰ ه ق حکومت دیگری بنام خانان که آنها را خانان نشین بایه یاد کرد، دربلخ بروی کار آمدند، گستن قراسلطان از امرای شیبانی قدرت و مرکزیت بلخ را بدست گرفت. ظاهراً تشکیلات اداری بلخ از ماوراءالنهرجدا گردید، بعد از گستن قرا سلطان باز به پیر محمد خان شیبانی تعلق گرفت وفرهنگ یا زسازی خودرادربلخ ازسرگرفت ومولانا سلطان محمد مجمع الغرایب رادرنجوم وجغرافیا وتاریخ در ۹۷۷ ه ق تألیف نمود. همقران وهمزمان بهمین دوره نهضت تذکره نویسی و شرح حال و احوال شعراء نیز رواج گرفت وتذکره های مثل هفتاد مشایخ بلخ در سال ۱۰۰۳ محمد صالح ورسجی تألیف کرد، همین طورکتاب مذکر احباب نثاری بخاری و مجمع الفضلاء بقائی بخاری و تذکرة الشعرای مطربی سمرقندی وهم بحرالاسرار تألیف یافت که هریک بنوع خود وهم انباشته شدن از مواد برروی همدرخور تقدیراست که ذکری از شعرا و دانشمندان انبوه در انبوه آمده است.

بعدازسال ۱۰۰۷ ه ق ماوراالنهروبلخ بدست اشترخانیان قرار گرفت طوریکه درصفحات بالا چند سطری از امرای اشتر خان یاد شد، باید سخاوتمندانه و صادقانه گفت که گل سرسبد آنها نذر محمد خان (۱۰۴۰-۱۰۵۶) وسبحانقلی متوفی (۱۱۱۴ ق) که فرزندنذرمحمدخان بوده است وبلخ را پایتخت قرار داده براطراف ونواحی آن حکومت میکردند ودرآبادی وعمران و فرهنگ گرائی نقش بزرگی داشته اند.

درهمین دوره است که دوستوم بن پیرعلی اند خودی فرهنگ کنزالکنز رادرزبان دری بهم آورد. وسیدمحمدطاهر بن ابی القاسم بلخی دربین سالهای (۱۰۵۱-۱۰۶۶) ق کتاب عجائب الطبقات را بنام ندرمحمد خان مصدر کرده است.

دربن روزگار ثمرخیزو فرهنگ ساز که دانش باندگی خاصی بخود گرفته است هریک از امرای اشترخان باحمایت از تألیف گران وشاعران روش انسانی ودانش دوستی داشته اند، چنانکه درزمان سبحانقلی خان نیز بسال ۱۱۱۸ هـ ق محمدمومن بن شیخ عوض باقی بلخی تاریخ وجغرافیای بزرگ مختلط بسان پیش کسوتان بلخی خود، نگاشت که جزآن قسمت بلخ بدست نگارنده رسیده، بخش بلخ آنرا بنام «جریده بلخ» که ازمقدمه اش استنباط گردید، درسیمینار کوشانیان سال ۱۳۵۷ به چاپ ونشر مهیا نمود.

همین طورمحمدیوسف منشی بلخی تذکره مقیم خانی را بنام محمدمقیم خان نواسه سبحانقلی خان مصدرنمود که تفصیل وار تاریخ اشترخانیان درآن متجلی است.

ندرمحمد خان در رکن چهارم تاریخ بحرالاسرار بخصوص بخش بلخ چندین بار بقلم محمود بن امیرولی کتابدار به نیکی یادشده است

اخلاصمندی وگرویدگی محمود کتابدار بحد یست که از زبان امام ضحاک که یکی ازمفسران ومحدثان بزرگ بلخ استو شرح حالش درفضایل بلخ بیامده است دربخش بلخ بحرالاسرار بیانی دارد که بلخ بدست سید ندرمحمد خان می افتدوآنگاه راه آبادانی خودرا طی میکنند.

ندرمحمد خان قرارگفته مؤلف بحرالاسرار درعمران بلخ توجه خاصی مبذول داشته است، باغهای زیادی درخلال شهر مثل باغ حرمسرا وباغ گلزمین اعمار نموده سرسبزومثمرساخته است که درص ۹ ۱۰ بخش بلخ بحرالاسرار یاد شده است.

ندرمحمد خان درحلقه‌های علمی هم اشتراک‌میمنوده و مباحثات
دانشمند انرا که باهم مناقشه ومباحثه‌میمنودندمی شنیده است که
درص ۱۱۶ تا۱۱۹ نموداری ازین‌مطلب است گویامحمودکتابدار
درمباحثه راکشوراست.
درصفحه ۱۶٤ محمود کتابدار ازانبوه‌رجال سرشناس‌نام‌می برد که
هریک دارنده حال وقال بودماند.
در عصر یکه محمود دابن امیرولی کتابدار زندگی میکردهاست
(قرن ۱۱ هجری)
شیخی، پیری، مریدی، خلیفه گری سجاده نشینی و سلسله آوبزی رواج
و رونق بخصوص داشته است. ص ۱۷۵ مؤید این بیان است.
یکی از احفاد خواجه محمدپارسا شیخ الاسلام بلخ بوده است.
واز طرفی باید یادنمود که‌طریقه نقشبندي ازهمه‌مکاتب تصوف
بیشتر ارج وقبولیت‌داشته‌است‌و برخی‌ازرجال بلخ‌درطریقه کبرویه
نیز منسلک‌بودند.
محمدندر خان به‌صوفیه علاقهٔ‌ویژهٔ داشته، چنانکه بیکی‌از صوفیه
بنام «شیخ‌نظام» که‌مقبولیت بخصوص داشته‌است، خانقاهی‌نزدیک
مزار خواجه عکاشه تعمیر نموده است (۲۰۶)
درصفحه ۱۷٦ محمود کتابدار یادمیکند که‌والد راقم امیر ولی
معروف به‌میرحالت ابن‌سید جلال الکاسانی درسلک ارادتمندان
«مولانا اکه» بوده وظاهرا محمود کتابدار در روحیه عارفان
موافقت نداشته و پدرش او را نصیحت و ترغیب میکرده است، تا
ذهنش را ازگسستگی بازداشت نماید. درص ۱٦۰ مولانا زاهد را
از زبان‌پدر خود امیرولی میستاید!
نتیجه: ازتذکرسطور یادشده‌روشنی نمودار است‌که‌امرای اشترخانی
چون‌امرای سلف خود شیبانیان نیزبه‌فرهنگ علاقه خاصی‌داشته‌اند.

و بخصوص نذرمحمد خان و فرزند ش سبحان قلی خان چندسالی که در بلخ بوده اند بلخیان کتابهای نوشته اند و بنام آنها مصدر کرده اند.

رویهمرفته کتاب «بخش بلخ بحرالاسرار» بعد از فضایل بلخ در پهلوی کتب گرانقدر تاریخ بلخ قرار میگیرد و این کتاب با آنکه محتویات فضایل بلخ را اختصار گونه گرفته است، مطالب گونگونی از قبیل شرح حال قاضیان وشعرا، و نافضلان را در خود دارد و هم کارها و مطالب فرهنگی که در ان روزگار (محمود کتابدار) بوده و احیانا تحرک فرهنگی موجود بوده است با بیان واضحی بذکر آمده است که ازخلال آن گفتار، تاریخ بلخ نموده می آید.

نشرمتون تاریخی که درواقع مواد خام تاریخ بحساب می آید برای کشوریکه تاریخ خود را ازنوو با دیدهٔ وسیع و گسترده با همه ابعاد آن میخواهد بازسازی کند امری حتمی دانسته شده است .

ازین رو نشر این متن وامثال این متون در بر گیرندهٔ سود زیاد است ازنگاه غنای فرهنگی ومیراث دانشیکه بزرگان وپاسداران فرهنگ این کشور بجا گذاشته اند ارزیابی میشود و با یک سطح و یک معیار قرار میگیرد .

رکن چهارم بحرالاسرار فی مناقب الاخیار که درضمن از تاریخ بلخ تفصیل داده شده مایکروفلمی ازاندیاآفس لندن در کتابخانه اکادیمی علوم موجود بود به مناسبت هزارمین سال تولد ابن سینا تجویز گرفته شد که درپهلوی دیگرآثار که بروز بزرگداشت چاپ و نشر می شود.

بخش بلخ بحرالاسرار محمود ابن امیرولی که چهره بلخ دران منعکس یافته است وزادگاه ابن سینا بلخی است منقح بچاپ آماده گردد

چون تصحیح وکاربرد متن انتقادی وقت زیادتری رادر برمیگیرد این اثرهمزمان به وقت بزرگداشت عیارنکر دید وازجائیکه یک نسخه بود از روی یک نخه تصحیح مشکل بظر میرسید، ازانرو نسخه ثانیی ازکتابخانه فاضل محترم حافظ نور محمد کهگدای خریداری شد

وخود ما یکرو فلم بصورت عکسی در آمد از روی دو نسخه کار فی الجمله بهتر بهم آمد.

قسمت شرح حال هفتاد مشایخ به فضایل بلخ محمد بن حسین حسینی بلخی به تصحیح استاد عبد الحی حبیبی مقابله کرد بدو در زیر صفحه ازان یاد شد:

لغات اسما، واعلام وآیات نیز استخراج یافت، در برخی جا بها که لازم دانستم تعلیق آورده شد وغالب اسما در کتاب فضایل بلخ روشن شده که آوردن شرح آنها را در بن متن تحصیل حاصل دانستم برذمت خود میدانم که از همکاریهای صمیمی دانشمند محترم ـ داکتر جلالی عضو علمی اکادیمی علوم افغانستان که سکرتریت علمی بزرگداشت هزارهٔ تولدی ابن سینا را در عهده داشته اند وبه پیشنهاد اینجانب زمینهٔ بدست آوری نسخه تائیپی را فراهم نمودند وراه را ازهرجانب بمن هموار ساخته اند پاس وسپاس خود را تقدیم بدارم.

مایل هروی

مصادر مقدمه: ۱ـ مطالب بخش بلخ بحر الاسرار. ۲ـ سفرنامه ابن بطوط چاپ تهران ۳ـ فضایل بلخ حسینی بلخی به تصحیح استاد حبیبی ـ ۴ـ فرهنگ افغانستان مجموعه مقالات چاپ شده مضمون دانشمند داکتر واحدی ۵ـ یادداشتهای ازهوهاند جاوید.



بنام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

آغاز داستان کیفیات اوضاع و اصطناع دار الاسلام بلخ صانها الله عن السلخ ، چه در سوالف اعصار و چه در لواحق ادوار و مایتعلق بها (۱) ، چون مصور کارگاه " و صورکم فاحسن صورکم " ، و محرر رقوم " یمحوالله مایشاء و یثبت " بقلم (۲) - اصطناع چهره گشای صور ممکنات ابداع می نمود و بخامهٔ (۳) اختراع بر صحیفهٔ ایجاد انشاء طبقات موجودات می فرمود و جمیل ترین صورتی که به خجسته ترین سیرتی و فرخنده ترین سریرتی از طوایف سلاطین انام در رایحهٔ " لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم " ، صفت کریمه " ماهذا بشرا ان هذا الا ملك کریم " رقم ثبت یافت ، - ذات همایون صفات ، اسلام پناهیست که طینت پاکش (۴) مظهر

(۱) درنت من الاموروالآثار (۲) نت به اقلام (۳) اق خانه
(٤) نا منظور .

رحمت الهیست ، بآب حلم (۱) و خاك تواضع ، باد جمال و آتش جلال ، ترکیب یافته ، اعنی شاه کار آگاه و خسرو ژرف نگاه ، رنگ شناس چهرهٔ حال ، و زنگ زد ای مرایای (۲) آمال ، رازد ار ، ضمایر جزو کل و آبرو پاش طبیعت خار وگل ، خان بن خان ندرمحمد خان مد ظله العالی که همای چتر (۳) همایونش ابر رحمتی است که سایه بر مفارق عالمیان گسترده و ماهچه لوای سلطنتش آفتاب سعادتیست که عرصهٔ آفاق را منور کرده (٤) .

چون سلك کلام بد اعت نظام و سلسله مرام غرایب انجام به مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ، اوصاف جمیل و نعوت جزیل خسرو مشار الیه رسید ازانجا که نزاهت الطاف (٥) وحسن عمارت و صفای ساحت (٦) و شمول عرفا و علما و نور امنا وفضلا بلده مذکور باهتمام خاقان سعادت نشان نسبت به سوالف ازمان سمت ازدیاد پذیرفته بود . راقم این سطور ، محظور ، بدایع بلدهٔ مذبوره را نیز از محاسن جمیل و نعوت جزیل خسرو والا نهاد دانسته ، بیان کیفیات بدایع و صنایع این خطهٔ دلپذیر را در عداد تعداد حالات

---

(۱) (نا) باب علم (۲) در (نت) مرایای ندارد (۳) نا ـ مهر

(٤) نت ـ ساخته (٥) نت لطافت (٦) نت صباحت .

و معاملات ، خاقانی ایراد نمود ، بر بصر بصیرت اولوالابصار ودیدهٔ سریرت ذوی‌الاختیار مخفی ومستور نخواهد بود (۱) که به مقتضای کلام بلاغت انجام (۲) " شرف المکان بالمکین " متاع مکان را بی پیرایهٔ انتساب و اضافت در بازار امکان به هیچ نستانند ، چنانکه (۳) - مشاطه قدرت و تقدیر ، جمال ناگریز مشاهد کعبه را بزیور اضافت نیا رستی ، طهر بیتی للطایفین الا (٤) ، طوایف و اصناف بنی آدم از اکناف به‌تمنای طواف آن بر نخواستی ، اما ازانجا که قابلیت محل نیز شرط قبول آثار جمال و وصول انوار کمال است ، اماکن و مساکن شریفه نیز بالذات بی نشانهٔ حرمت و شائبهٔ عزت نخواهند بود .
بنابر این ملاحظات که اساس آن مبنی بر صلاحیت واستعداد است ، نخست در تبیان احادیث و اخبار که نسبت بذات این بقعه (۵) سمت ورود یافته و بیان کیفیت بناء از قدیم وجدید و اظهار اوضاع ، از معموری و خرابی وسایر اطوار متعلقه به آن چه در اوان جهالت و چه در ازمان اسلام شروع نموده می آید وگذارش این مذکورات بعد اعت اساس ، در چند داستان از مساعدت روزگار مأمول است ومنه‌الاعانه وعلیه‌التکلان .

---

(۱) نت نماند (۲) نت - نظام (۳) نت - چنانچه اگر
(٤) درنا این جمله نیامده (۵) نت توجهه .

داستان تعداد اخبار و آثار
که در شرافت و نزاهت ایــــن
ساحت لطافت شعار سمت اصدار

یافت وبیان اصناف نعم که حق جل‌علی بر اهالی آن کرامــــت
فرموده ، از عنایت لطف و نهایت کرم ، از سیاق تحریر و تقریرسابق ،
بوضوح پیوست که هرچند به مقتضای شرف المکان بالمکین ، عرایــــس
مساکن و اماکن از زیور شرف ذاتی و اعلی حرمت اصلی ،عاطل و
عاری اند ، اما ذهن سلیم و طبع مستقیم بنا بر اشتراط قابلیت ،
محل در قبول اثر و حلول ثمر ازان (١) معنی اباء و امتناع نمود بـه
دقایق ملاحظات بعضی امکنه را ،چنانچه به پیرایش شرف بشر (٢)-
آراسته بزیور حرمت ذاتی نیز پیراسته می دانند، ازانجمله قبةالاسلام
بلخ است که مشاطه تقدیر این شاهد ،ناگزیر را ،باین دو زیب دلپذیر
آراسته از جلباب اختفا ،بر منصهٔ اعتلا بجلوه درآورده چنانکــــه
انس بن مالك گوید: شنیدم از وسیلهٔ فتح باب وجود ومحبوب ربّ
ودود رسول مبعوث برکافهٔ انام علیه السلام که گفت: بدرستی و

---

(١) نت معرا (٢) نت ـ شرف نهـی .

راستی که در خراسان شهریست که نام آن بلخست و مر آن بلده را چهار باب است ، و در هر حوالی آن آبهای روان و اشجار فراوان و بر هر دروازهٔ آن هفتاد هزار فرشته ، جهت محافظت او از آفات سماوی و ارضی موکلند چون دران وقوع این حدیث ، اهالی این بلده مستوره بدولت (١) اسلام مشرف نشده (٢) بودند لاشك ، این محافظت بجهت شرافت ذات این بقعه خواهد بود ـ والله اعلم و نیز روایت کرده است ، ابی ذر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که حضرت فرمودند : که دران اوان که به مقتضای کریمه " وَاِنْ مِنْ قَرْیَةٍ اِلاّ نَحْنُ مُهلِکُوها " حوادث بر ممالك امکانی (٣) محیط گردد ، جبریل ع به فرمان رب جلیل بلدهٔ طرابلس (٤) و طنجهٔ بلخ را بر جناح نهاده بی وصول ضرر و قبول خطر به بیت المقدس که دران هنگام ازان فتنهٔ عام مامول بود برساند و ایضاً مردی است که مردی به حضرت امیرالمومنین کرم الله وجهه درآمد ، امیر ازان شخص پرسید (٥) که از کجا میائی ؟ گفت : از خراسان ، گفت : از کدام شهر خراسان ؟ گفت : از بقعهٔ مبارکه بلخ . امیر فرمود : خرم به آب و گیاه باد آن بلده که بعلم و علما

---

(١) نت به شرف (٢) نت نگشته (٣) نت انسانی (٤) نابقعه
(٥) نتد سوال نمود .

از عبد الله بن عباس رض
چنان آگنده است (۱) و نیز مرد یست
که منازعت کرد ،
که گفت : خبر دادند رسول صلی الله علیه وسلم
ام اسمعیل باحضرت ابراهیم
ساره رضی الله عنها ، بواسطه هاجر
ابراهیم رضای ساره را
صلواة الله وسلامه علیه (۲) ، پس طلب کرد
در نهایات دنیا و خداوند تعالی
وساره فرمود که بیند از هاجر را
او صلصائیل بود ودر روایت
امر فرمود ملکی را که بیک روایت نام
شت ببال راست خود ابراهیم
دیگر صرصرفائیل (۳) تا برد!
نهر ترمذ وباز برگشت
و هاجر را پس بیند اخت ایشانرا بر کنار
نزد ساره آمد ،چون ساره
وحضرت ابراهیم به طریق! طی ارض ،
ی
اشتم اورا درشهر
از موضع القاء هاجر باز پرسید ، ابراهیم گفت : بگذ
پس دیگر باره آتش غیرت ازنهاد
که بسیار آبست و فراوان درخت،
اگر رضای مرا پاس خواهی داشت بیند از
ساره سر برزده فرمود (۵) :
دیگر باره بسا ط زمین هطوی
اورا به (٦) وادی غیر ذی زرع آنگاه
ی
ماًمور گردید ملک
گشته (۷) و ابراهیم خود را نزد هاجر دید و
پس برداشت مشارالهمارا بر بال
مذکور به انتقال ابراهیم وهاجر ،

(۱) نت سوال نمود (۲) نت که نارید انها (۳) نت علیه السلام
(٤) نت صرصرتائیل (۵) نت گفت (٦) نت در (۷) نت گردید

راست خویش تا رسید به موضع اسپریس بلخ و آن موضع رامیدان گشتاسب گفتندی، پس سوال کرد ابراهیم‌ازصرصر فائیل ازان بلده گفت: ای خلیل فرودآی که این بقعه ایست مبارك و نام او بلخ است، چون وقت نماز بامداد فراز آمده بود بزیر آمدند. ابراهیم و هاجر، دران میدان وضو ساختند وگذاردند نماز(۱) صبح را، پس دعا کرد ابراهیم علیه‌السلام درحق اهالی بلخ باین دستور که "اللهم اعزز وبه روایاتی اعرز، (به عین‌معجمه و رای اول مهمله وثانی معجمه) (۲) ونیز آمده که : اللهم اعزز انهارها واثمر اشجارها وُبارك علیهما و کثر فقهها. یعنی ای خداوند عزتمند ودل‌نشین و طبیعت‌پسند دار، نهرهای‌اورا وبرومند گردان درخت ها ی اورا وبرکت ده دریمن دو نعمت موفور مذکور و موفور گردان فقهاوعلمای این بلده را.بالجمله از اوان دعای خلیل صلوات الله و سلامه علیه به تقدیر رب جلیل، عزازت انهار و برومندی اشجار و فقاهت علماء کبار روی در ازدیاد واستکثار داشته و دارد، چنانکه در مناقب بلخ مسطور است که قریب به هشتاد نهر عظیم چه از رود گ ره جز وچه از دریای فاخر که عنقریب سمت‌گذارش خواهد یافت، برین

---

(۱) نت صلوه (۲) درنت این‌جمله نیامده است.

ساحت ، سماحت آهنگ (۱) ساری وجاری بوده و ازین مجموع قطره' مصروف بخواری و رشحه' موصوف بزاری نمی‌گردیده وبرومندی اشجار این بلده ، آنکه غیر از درختی چند که به مقتضی آنکه گفته اند : "سایه' سرو سهی هم ثمر است" جمیع اشجار آن ثمر وبرومند است .

خصوصاً" درعهد دولت حضرت خاقانی مدظله العالی که در وسط سور موفور السرور دارالاسلام مذکور زیاده از پنجصد هزار درخت مثمر و مظلل تازه و ریانست ، خارج بلده را ازین قیاس توان کرد وجریان آن درین توجه بدین دستور است که غیر از نهر اصفاهان معروف که در وسط شهر ساری و مدخل آن اکنون بدروازه' آب شهرت دارد و مخرج آن بقرب شمال از جوار دروازه شیخ است ، از هشت موضع دیگر آب در قلعه ساری میگردد ، که این مجموع را مدخل هست . اما مخرج نی ، بلکه تمامت این میا در محلات و اسواق وباغات وحمامات وحیاض مصروف میگردد و مقدار مجموع میاه' داخله از موضع زیاده ازنهرکرده تمامت شهرباغی خواهد بود .

---

(۱) نت ـ آکنه

القصه از کثرت اغصان و اشجار، چون از فراز بر باره بر ساحت بلده نظر کرده شود ، تمامت شهر باغی در نظر آید ، مشتمل بر انواع اشجار واثمار از جمله باغاتیکه در خلال شهر ممهد است و بهٔ حضرت خلافت مکانی منسوب :

یکی باغ خانی است که الان محل جلوس و منزل مأنوس ـ حضرتست . طول آن از شرق به غرب از قرب مسجد خان‌گیلدی‌بی تا حدود دروازهٔ جباخان جدید وعرض آن از شمال بجنوب از درب ده شیخ بقرب ساحت واسطه میان درب ده شیخ وجباخان مذکور وآنچه از عمارات عالیات و قصور موفور السرور وگلکده و ـ سرایهای در آن موسس گشته ،عدد آنرا مگر رضوان خازن‌آن داند.

دیگر باغ حرم سراست که اگرچه آن روضهٔ جنت نشان دست نشان خواقین سابقه است . اما باهتمام حضرت خلافت پناه زیب و زینت دیگر گرفته ، چنانچه توان گفت : که پیرایهٔ همت خاقان است . مساحت دور این ساحت قریب به دو میل خواهد بود ومحل آن متصل است بدرب قدیم نوبهار، ازجانب غربی .

دیگر باغ گل زمین است که مهندس ابداع برنزاهت آن درعرصه ربع مسکون گللدهٔ اختراع نفرموده بی‌بی باجی که از قدمای ـ

پرستاران والدهٔ آن حضرت بود ، بفرمایش خاقانی آن ریاض جنت اقتباس را ، در موضع ناف زمین که بناهمواری و ناقبولی آن در آن حوالی ، بلکه در جمیع ربع مسکون نبود ، به اقبال آن حضرت اساس نهاد و از سمت شرقی آب دران آورده عرصهٔ بدان ناهمواری را محل نزول فیوضات لا یتناهی ساخت و هم از انجا آب به وفور به تدبیر طاق بندی و کوترمه طرازی از شیب ارگ قدیم گذرانیده شهر درون را که از بدو اساس تا بدان هنگام از رهگذر آب بی آبروی بود و به خشك لبی روزگار می گذرانید ، کامگار و تازه عذار گردانید و حوض عریض و عمیق به قرب ارگ انجام داده اهالی بلده را از رنج ابتیاع آب و احتمال فارغ گردانید .

امروز که تاریخ هجری به هزار وچهل وپنج رسیده باغ مذکور به موجب وصیت مدفن و مشهد حضرت عصمت پناه عفت دستگاهی مهد علیا خان بی بی والده حضرت خلافت مکانی است و موضع آن نزهتگاه ناف زمین که در درب عشق آباد است و الیوم موسوم است به باغ گلزمین .

اما اثر اجابت دعای حضرت خلیل الرحمن در باب فقهای بلده مذکوره آنست که در مناقب مسطور است که : سوالف زمان این

بقعه بهشت نشان ، مشتمل بر چهارصد مدرسهٔ آبادان و محتوی یکهزار دویست مفتی و مطیب نهصد دبیرستان معتبر بوده ، اما درین عهد فرخنده ، عدد محلات ودرین ساحت سماحت نهاد از حد احصاء وتعداد خارج است ، داری نیست که از صاحب عیاری خالی باشد ، یا محلتی از صاحب دولتی تهی بود ، اگر به نظر انصاف درین مصاف مشاهده رود ، هر کوی مدرسه ایست و هر خانه مأوای فرزانه و از غرایب حالات آنکه معلمان علوم حکمی وریاضی وسایر فلسفیات را درین بقعه رشدی ، چندان نبود .

و اگر بی اختیار درین بلده توطن ننمایند ، تعلیم و تعلم این علوم بالکلیه درین ولایت منتفی است و طلبه از بدایت حال تا نهایت کمال بغیر از علم فقه و تفسیر وحدیث و بعضی علوم ، شغل دیگر ننمایند تا هم در عنفوان شباب ، فقیه و محدث و مفسر گردند و آنچه از امیر المؤمنین علی ابن ابوطالب کرم الله وجه مردی گردید ؛

مصداق این مقال است ازانکه دانشمندان فلسفه را عالم نتوان گفت و ازین سبب بود که امام ابو یوسف گفت که ، از جسر بغداد ـ بدان طرف تا اقصی شرق نیست کسی فقیه‌تر از ابو مطیع بلخی ، ازانکه بلخ معدن علم وعلماست ، اگر خزاین و دفاین از نقود و اجناس خالی گردد ، بساط ابحار وبسیط معادن از محصول خویش

باز نمانند .

ویحی ابن اکثم گوید : در هیچ شهری آنقدر علما وفضلا جمع نشود که در شهر بلخ ، ازانکه آن بلده معدن علم وعلماست - وبه اسناد صحیح در تاریخ امام ابوالقاسم سمرقندی مسطور است که حضرت رسول اکرم صلی الله‌علیه‌وسلم فرمود : بر هر بابی از ابواب اربعه بلخ هفتصد هزار فرشته است که باستغفار وتکبیر و تحمید وتهلیل - شغل می نمایند وثواب آنرا در اهل بلده می بخشند .

و سفیان ابن عتبه که از اعلام علماء اسلام بود فرمود که در بلخ مقام کردن را دوست دارم از مجاورت در مکه علماء این کلام را ، بدین معنی تاویل فرموده اند ازان جهت که بلخ در آن اوان ، موضع جهاد بوده ولا شك محاربت با کفار بهتر بود از مجاورت در مکه و موید این تاویل است، آنچه منقول است از سلف که فرموده اند ، اهل آسمان بلخ را شهر خون مینامند ، بواسطه کثرت ارهاق دما ، در حال غزات با کفار هنود و اتراك ، چنانچه منقول است که زیاده از بیست بار این بلده خراب گشت . وآنچه اورا یکی از ثغور اسلام شمرده اند ، بدین سبب خواهد بود . و ایضاً باسناد درست مرویست از انس بن مالك رضی الله عنه که رسول اکرم صلی الله علیه

وسلم فرمود : که بکشایند امت من زمین را که موسوم باشد به ـ خراسان و دران ممالك سعت عیش و تنگدستی ، متوالی و نشاط آن از وجه بلخ باشد و نکبت آن از رهگذر ترك و روایت کرده شده است ، از مقاتل ابن سلیمان بلخی که گفت : گویا می بینم که اتراك خشتهای مسجد جامع بلخ را از یکدگر بر میکنند وضحاك ـ مفسر بلخی گوید : بر مدینه بلخ غلبه خواهند کرد اتراك چنانکه از عمارات آن اثری نخواهند گذاشت . وبعد ازان بمدتی بغرق و آوازی مهیب بالکلیه خراب خواهد شد .

چنانچه بهیچ وجه تعمیر پذیر نگردد .

سید شریف مدینی گوید : غلبه ترك آن بود که چنگیزخان عواصف سخط ایزدی را بر آن بلده فرا آورد ورفت آنچه رفت، از قتل و اسیری و تخریب چنانچه مدت مدید بران حال بماند' اما غرق وهدم و امید است که به وسیله وجود فایض الجود خلافت مکانی (۱) که امام ضحاك از ظهور (۲) او خبرداده مندفع گردد و آن خبر اینست که مسطور (۳) رفته که وُجِدنا فی الکتب ان البلخ تصرفی ید ملك من الترك (٤) و فی روایت (تصرفی ید ترك من الاتراك فی اسمه

---

۱) نت خلافت مآبی (۲) نت وجود (۳) نت که امام مذکور گفت :

(٤) نت اتراك

واسم ابیه اسم النبی صلی اللهعلیه وسلم و له سیاده من جهت الام و
هوالمبارك الاثر محل الارض خیراً و هو قبل المهدی رضی الله عنه.
یعنی یافتم در کتب سالفه این را که مالك میگردد مملکت بلخ را -
پادشاهی از ترك که در اسم او و والد او لفظ محمد صلعم -
مندرجست و مراورا از جانب مادر سیادتست و آن ملك (١) مبارك
اثر است ، پس پر میسازد زمین را از خیر و نیکوئی و داد پیش از-
مهدی خواهد بود . راقم این سطور محظور محمود بن امیر ولـــی
گوید : آن ملك موعود که امام ضحاك از وجود او خبر داده و سید
شریف مدینی جامع مناقب بلخ در دفع بلیه غرق و هدم او مستظهـــر
گشته نیست ، مگر حضرت خلافت رتبت چه والد بزرگوار آنحضرت ،
ازنسل ترك است ، چنانچه در همین کتاب مبرهن گشته و والدهٔ -
عصمت پناه حضرت از سادات رضویه اند که الان آخوان جلالتمآ ب
شان (٢) بتولیت آن بقعه شریفه مشغولند و اسم آنحضرت -
ندر محمد است و نام نامی والد بیهمال او دین محمد و آثار مبرا ت
و خیرات خون ، اظهر من الشمس و ابین من الامس . امید است
که ایام حیات با فرجام آن حضرت نیز به عهد امام مهدی رضی الله عنه

(١) نت: پادشاه (٢) نث سعادت مآل .

متواصل گشته (۱)، بلیه معهوده وسایر نوازل به مقتضای رجـــای سید مذکور وسایر جمهور، ازین بلده طیبه مندفع گردد. و امام ابوالقاسم میگوید: که در سوابق اعصار درین بلده طیبه شمار سیصد حوض سیلی و یکهزار دویست سردابه بوده، راقم این سطور گوید: لله الحمد که به اقبال خاقان بیهمال امروز در هر کویی جویی و در هر حدودی رودی جاری و ساریست. چنانچه عنقریب سمـــت تذکار (۲) یافت، و از نهر اصفاهان که ازدرون شهر میگذرد، طواحین متعدد دران دایر است.

شیخ الاسلام، واعظ صفی الدین گوید: شکر نعم بلخ براهل آن واجب است، ازانکه نعمت در دنیا و دنیوی، محصور (۳) بود و آن هردو درین بلده لایح وهویدا است، اما اول آنکه تأسیس و تعمیر بنای آن بلده در عهد وآوان اسلام بوده و اهالی آن برملت بیضا ثابت و راسخ وآنکه بلخ راقبة الاسلام گویند، ازین وسیله است پوشیده نماند که بعد از منوچهر پیشدادی تا عهد اسلام این بلده خراب و صراب بوده تا عهد اسد بن عبدالله القشیری، بران بگذشت و اورا بحد بناء رسانید، پس بنای آن بر اسلام بود و اساس آن برتقوی

---

(۱) نت گردد (۲) نت گذارش (۳) نا مقصور.

و موید اینست آنکه بیشتری کوی و برزن آن را با حرب (١) نسبت دهند ، چنانچه سکه اول از دروازه نوبهار را که الآن بدروازه خواجه سلطان مشهور است به حرب بن غزوان منسوب داشته گذر حرب گفتندی و مسجد حرب نیز بدو منسوب و معروف بوده ، بعد ازان آن کوی را کوی دوک گران گفتندی و دویم دار مهلب بن راشد بوده در زمان سلطان محمود اورا کوی چك نوبهار می گفتند ، سیم دار القراضه چهارم دار الفرات ، پنجم دار شکری (٢) ، ششم دار مقاتل بن سلیمان که بعد ازان آنرا کوی نوید گفتندی و همچنین است دار مقاتل و معمری (٣) و دار ابی فاطمه وغیرذالك و همچنین (٤) این بلده خالص مراهل اسلام را بوده و اهل ذمه را دران مجال توطن نبوده است .

و از مذاهب اربعه اهالی آن جز مذهب حنفی را اختیارنفرموده اند و از اختلاط ارباب هوا واصحاب بدعت اجتناب نموده اند و صلابت (٥) رسوخ اهل این بلده در ملت بیضاء و مذهب اهل سنت و جماعت خود درکمال شهرت است (٦) .

---

(١) نت اعراب (٢) نت سکری (٣) نت مقبری (٤) نت ایضاً

(٥) تا یکسطر کمبود دارد (٦) نت خود امریست درکمال شهرت .

دیگر آنکه ساکنان این بقعه در کل حوادث دست توسل در دامن توکل زده، در هیچ مهمی از غیر حق امداد واسعاد نخواسته زمام مرام فرا دست قضا و قدر گذاشته اند ؛ لاجرم به مقتضای ومن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ . در جمیع احوال، خدای جاوید ابواب امید بروی همکنان[1] بگشاده ، به فضل شامل خود مهام این طایفه را بروجه مرام سمت سرنجام داده ، چنانچه مهم فغفور که قصه بلخ کرد بر دست اسد کفایت یافت و معامله عمرولیث بر دست اسماعیل سامانی به قطع رسید وغیر ذالك از جبابره که هریك بنوعی مغلوب و منکوب گردیدند ، تا آنکه گمان بردند ، بعضی که جهت اندفاع نکبات اهالی این بلده مگر طلسم بسته اند و شیخ الاسلام گوید از ثقات شنودم که گفتند دریننزدیکی ظالمی بستود بك ؟ (۲) نام ، برد و نمازگاه بلخ با سپاه موفور سمت حضور ارزانی داشت و ازانجا که بد ذات وبد نهاد بود ، نیزه ٔ بلند قد بر زمین فرو برده گفت : به قامت این نیزه زر بستانم و الا جمع اهالی این بلده را به تیغ سیاست به قتل رسانم، چون این خبر به ساکنان شهر رسید انجاح آن مرام را از دایره قوت خویش بیرون دیده ـ

---

(۱) نت همگان (۲) نت سود بك ، در فضایل بلخ ستود بیك ؟ ص ۵۳

دست توسل به حبل المتین تضرع ونیاز زده دفع اورا از صمد سرمدی التماس نمود ند ، روز دیگر ستود بك (۱) با لشکر آراسته متوجه شهر گردید ، چون اهالی آن صورت را مشاهده نمود ند ، دیگر بار از حول و قوت خویش تبرا نموده اِیَّاكَ نَعْبُدُ و اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ را - بر زبان راند ند ، چون ملك مذکور (۲) به دروازه رسید فی الحال - قولنجش گرفته از فراز زین فرو افتاد ، (۳) عازم سجین گردید .

و از جمله مواهب نعم آنکه حق سبحانه تعالی ایشان را به اخلاق حمیده موصوف ساخته ، چنانچه رفق واحسان و دوستی اهل صلاح و دوستی و تربیت علما از عادت جبلی ایشان شده وایضاً بر ملاحت گفتار و حسن کردار و صفای مهجه و ادای لهجهٔ شان (٤) جمیع انام متفقند ، چنانچه در اخبار (٥) آمده که فرشتگانیکه در اطراف عرش مدام در طوافند ، کلام ایشان فارسی است (٦) ونیز از حسن بصری مرویست که کلام اهل جنت فارسی دری- است و نضر بن شمیل (۷) گوید که فارسی دری کلام اهل بلخست و در وجه تسمیه این نوع کلام به دری گفته اند که ملوك سابق در -

---

(۱) نت مویك نا سودبك (۲) نا- مسطور (۳) نت هزار سوار او عازم

(٤) نا جمع (٥) نت آثار (٦) نت فارسی دری (۷) نا- بن کمیل

محاورات خویش سه زبان را بکار میداشته اند ، چنانچه پادشاهان بنابر مهابت صفت قهاری به لغت پهلوی تکلم می نمودند و اهل استغاثه بواسطهٔ ضراعت و استکانت زبان سریانی را در رمتد اولات و محاورات خود استعمال می فرموده اند . و حجاب وبواب که بر در ملوك نشستندی و رعایت مهابت و فروتنی را لازم داشتندی به فارسی تکلم نمودندی ، ازانجهت که این نوع از کلام را که بدرگاه نشینان تعلق یافته بود به فارسی دری موسوم گردید .

اما نعم دنیوی : اول آنکه اقدم بلاد است چنانچه از غایت سبقت بانی اول آن (۱) معلوم نیست . بعضی گویند بانی اول قابیل است وبرخی بر آنند که کیومرث و کثیری (۲) برانند منوچهر و طایفهٔ گشتاسب را گویند و تصحیح روایات بدین وجه تواند بود که مراد به بنأ تعمیر بعد از تخریب باشد چنانچه سبق ذکر یافت که بلخ ، زیاده بر بیست نوبت خراب گشته ، اشتهار این بلده و انتشار (۳) صیت و آوازهٔ آن در اقاصی عالم از هند و ترك و روم چنانچه در ایام جاهلیت ، کعبه معبد مغان بوده .

دیگر آنکه وضع این شهر در میان دو شهر (٤) بزرگ سمت

---

(۱) نا او (۲) نت گروهی (۳) نت انتساب (٤) نت شغر

وقوع یافته که یکی هند است و دیگری ترکستان و ازطرف سند محفوظ به جبال مشیده و از سمت ترك مضبوط است به نهر جیحون و دیگر آنکه مجمع خلایق و قوافل است چنانچه این التیام و انضمام میسر نگردد مگر در مکه در موسم حج .

دیگرآنکه سهل و جبل این بلده مشتمل است بر منافع کثیره مثل معادن زر و نقره چه کوهی و چه دریائی و از جواهر مثل لعل بدخشان که مشهور جهانست و نحاس وسرب وکبریت ولاجورد ونمك و فستق و هیزم و میاه موفور .

و از اعظم مواهب است آنکه حق سبحانه آبی بدین عذوبت وسازداری را بی تدبیر و تصرف نوع بشری بروی ساحت جاری ساخته ونه چنانکه در دیگر بلاد بیواسطه تکلفات شاقه وتصرفات مثل کاریز وبند های صعب وسایر صنایع آبی تا چگونه بود ، در روی زمین جاری گردانند . و سرعت سیر ونظافت آن از شوائب کبریتی و ملحی وزجاجی وسایر اسباب تعفن ،خود ظاهر و هوید است .

و از امارات طیبت این تربت آنکه هر نبات وشاخ که درو - نشانده آید ، البته قبول آن مبادرت نماید . مثلاً اگر شاخ سیب را بدستور قلمچه دران نشانده شود ، البته بقبول آن مبادرت نماید وبگیرد.

راقم این سطور (۱) گوید : چون این مقدمه را به عرض حضرت (۲) معروض داشتم ، پیش ازانکه گفتگوی سیب درمیان آمد (۳) آن حضرت فرمودند : که من قلمچهٔ سیب را در جای نشاندم نیک بگرفت و دراندك فرصت برومند شد (٤) .

دیگر آنکه درین زمین ذوات السم را شیوع نبود ، چون افاعی مصر و سجستان و عقارب نصیبین ؟ و جرارات (٥) اهواز و بعوضات سواحل .

دیگر صحت هواست که این نیز از اعاظم مواهب است و بدین سبب از امراض عامه که در عرف وبا گویند ، مبراست .

دیگر بزرگی شهر و انبوهی خلایق باسعت عیش و استماع در رفاهیت مردم است و معموری روستاها و قریه جات را خود ازین توان دانست ، که هیچ بیشه و گوشهٔ نیست که دران مسجد آدینه ومدرس و قاضی و حاکم عدالت پیشه نبود .

ودیگر نهر جیحون که احادیث درباب آن وارد است ، در شمال این شهر واقع است و بد و منسوب ، چنانچه ابن عباس گفت (٦) از رسول صلی اللهعلیهوسلم استماع دارم که فرمود :

---

(۱) نت حروف (۲) نت بحضرت خاقانی . (۳) نت درمیان آرم
(٤) نت گشت (٥) نت جراریات (٦) نت ـ گوید .

اُنزِلَ اللهُ تعالی مِنَ الجَنه اِلی الاَرض خَمسةَ انهار سیحون و هوَ نهر خُجند و جَیحُون وهُوَ نهر بلخ والدجله والفرات و هما نهرالعراق والنیلِ وَ هو نهر مصر ، اَنزلها الله من عین واحدٍ من عیون الجنه ، فی اسفل درجه من درجاتها علی جناحی جبرئیل علیه السلام فاستودعتها الجبال وجراها فی الارض وجعل فیها منافع للناس فی اصناف معایشهم وذلک قوله انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض فاذ اکان خروج یاجوج و ماجوج ارسل الله فی جناح جبرئیل علیه السلام یرفع من الارض القرآن والعلم کله والحجر الاسود ومن الرکن البیت ومقام ابراهیم و تابوت موسی وانهار خمسة

یعنی فرستاده است ، خدایتعالی از بهشت بسوی زمین پنج دریا ، اول (نهر سیحون و آن نهر خجند است که الآن بدریای شاهرخیه مشهور است .

دویم جیحون که به آمویه معروفست بجهت آنکه قریهٔ آمویه که در سابق معبر اهل خراسان به سوی ماوراء النهر ازانجا بوده و برساحل این نهر واقعست بقرب چهار جوی .

سیم و چهارم دجله وفرات است و این دو نهر در عراق عربست . اول نهر بغداد است دوم نهر کوفه .

پنجم رود نیل است و آن دریای مصر است که فرستاده است خدایتعالی این پنج نهر را ازیك چشمه از چشمه های بهشت (۱) در پائین‌تر درجه از درجات بهشت برد و بال جبرئیل علیه‌السلام پس به امانت داده است آن انهار را بکوهها و بیرون آورده آن انهار را ، بکوه هاوجاری ساخته و نیز بر روی زمین روان گردانیده و درین انهار منفعت ها [است] مر آدمیان را در اصناف معیشتها شان و اشارت بهمین حدیث است . قوله الله تعالی (اَنزلنامِنَ السَّماءِ ماءً) الآیه پس وقتیکه نزدیك شد خروج یاجوج و ماجوج می فرستد خداوند تعالی جبرئیل را تا می بردارد ایشان را ازروی زمین (۲) قرآنرا وعلم را بالکلیه و حجرالاسود ومقام ابراهیم را و تابوت موسی را واین پنج دریارا .

و همچنین ابن عمر (رض) روایت کرده از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت چهار دریاست از بهشت در دنیا ، سیحون و جیحون ورس و نیل (۳) و نیز مرویست ازان حضرت صلی اللهعلیه وسلم فرمودند که اَلنَّهْرانِ المؤمنان الفرات و النَّهر البلخ .



(۱) نسخه نت (۲) نت می برد ازروی زمین (۳) در نسخه حدیث ابن عمرنیامده

ودیگر از نعم دنیوی متعلقه بدین بلده آنست که اگر شدتی روی بدین بلده آرد (١) اگر آن شدت از دشمن باشد، بکوه یا بدریا نمایند و اگر (٢) عسرتی بود همچنین بکوهای بدخشان یا طخارستان بیرون آیند، تا بانواع فواکه وآثار فایز گردند واگر از- راه تعفن هوا بود همچنین به قصبات وقریه جات باردة البیوت توطن نمایند، چنانچه حضرت خلافت مکانی در ایام تابستان که هوای بلده بواسطه ازدهام انام متعفن و محرور المزاج میگردد به ییلاق شادیان که در اصل به بهار دره معروفست و از شهر تا انجا چهار فرسخ (٣) باشد، شرف نزول ارزانی داشته، روزگار به نشاط و انبساط - می گذرانند.

بر ناظران منصف و مشاهدات به شعور متصف پوشیده - نخواهد بود که در فصل مذکور به شادیان رفتن همانقدر حلاوت دارد که از دوزخ به بهشت شتافتن، اما ادراك این لذت راهوش باید نه چشم وگوش وآن حضرت را دران ساحت فرحت فزای باغیست در کمال نزاهت و لطافت، مشتمل بر جمیع اثمار و اشجار ونهر آبی از فراز کوه بلند بران میخزد (٤) برکنار باغ عمارات عالیقدر

---

(١) نت بقعه (٢) نت قحط (٣) نت شش فرسخ (٤) نت منجذر

از قصور علو و حمام و قوشخانه وکورنش خانه و سایر کارخانه جات چون نزول وحلول آن حضرت دران کارخا نه جات هنگام ارتفاعات آن طایفه است . مال ایوانی را برایشان بخشیده به انواع عواطف خسروانه سر افراز میگرد اند .

غرض از تحریر این مقال آنکه چون قربجوار این موضع راارباب دقایق از مواهب نعم ایزدی شمرده اند ، بگذارش شکر آن قیـــام مینمایند دیگر آنکه ملوك و حكام چه در اوان جاهلیت چه در زما ن اسلام توطن و مقام آنرا از مطالب اعلی شمرده اند ودران سکونت نموده اند ،چنانچه کیومرث درین بلده زیست و هم دران وفا ت یافت و منوچهر نیز دران می بود (۱) ودر اواخر ایام حیات - بواسطه بعضی مصالح بفارس انتقال نمود و همچنین کیقباد وگرشاسپ وکیکاوس و سهراست (۲) وگشتاسپ وارد شیر و بهرام گور و - انوشیروان دران توطن نموده اند و بعضی چون لسهراسپ وگشتاسب هم دران آسوده اند واز خلفا وملوك و خوانین و خواقین جمع کثیری نیز دران آسوده اند و اما موضع قبر بواسطه کثرت حدوث حوادث وفور خرابی منتفی و منطمس گشته است .

---

(۱) نت منوچهر در اوایل حال (۲) طهماسپ .

و دیگر از جمله نعم آنست که اگر العیاذ بالله منها بلائی متوجه این بلده گردد به برکت آن پاکان که درین تربت مدفونند آن نازله مرتفع گردد، چنانچه شیخ الاسلام گوید : چنانکه در مدت ده سال بیست نفر از ملوك ظلم را دیدم که درین بلده هریك به عقوبتی مبتلا شدند و روانه اقلیم عدم گشتند و نیز شهرتی تمام دارد که زمین بخارا در تحمل بیداد یکتاست بخلاف بلخ که درین معامله بی تمکین است .

بر بصر بصیرتمندان دانش پژوه مستور نخواهد بود که آنچه از نعم دنیوی سمت تبیان پذیرفت ، از هزار یکی واز بسیار اندکی است . اگر استحضار اکثر آن مطلوب است ، در تاریخ ابو زید بلخی و امام ابوالقاسم سمرقندی رجوع باید نمود وابو اسحق مستملی (۱) وبیشتری آنها در بیان نعم متعلقه باین بلده است ، ویحیی بن معاذ رازی در مدح بلخ گوید :

---

(۱) ورنا نبود

رحلنا غدوة من اهل (۱) البلخ
علی بلخ ومن فیها السلام
اقمنا ما اقمنا فی (۲) سرور
وریف انهم قوم کرام
اذا رمت المقام بارض قوم
ففی بلخ لطیب (۲) لک المقام (٤)

---

(۱) و نت اسد . (۲) من (۳) نت یصیب
(٤) شعر از شیخ المشایخ یحیی بن معاذ رازی است .
معنی آن چنین باشد :
بامداد از مردم بلخ دور شدیم
و بر بلخ و هرکه دراوست سلام باد
در هر جاکه بودیم غرق خوشی بودیم ،
وچنانکه ایشان مردم کریمند وبخشاینده
اگر از سرزمین دیگری دلگرانی
در بلخ جا بگزین که جایگاه خوشی است.

داستان تبیان بعضی مواضع و مواقع مشهور وبیان بعضی ازکبرا وتعداد بعضی عظمــا

برناظران مناظر بداعت اساس کشور ملکوت و بادیه پیمایان - ساحت غرابت اقتباس عرصهٔ ناسوت ، مخفی و مستور نماند ، کــه قبهٔ الاسلام بلخ حَرَسها عزتها عن السلخ ، از سوابق دهور و سوالف مشهور نزهتگاه طوایف اُمم و زیب و زینت بلاد و بقاع عالــم بوده وهست ، آب زلالش خاك غیرت درعین تسنیم و چشم چشمهٔ ماء معین زده ، وبا دروح نهادش آتش خجلت درجان ریاح بهشت انداخته ، مجمع علماء اعلام و مرتع (۱) فضلای کرام (۲) مقصــد سلاطین نامدار و معهد خواقین رفیع مقدار ، مرجع اصحاب معارف و منزل ارباب عوارف ، مأمن زهاد و عباد و مسکن اهل رشاد وارشاد مطاف طوائف قدمداران جهان پیمای و وجهه قصد شهریاران کشور کشای ، شرق انوار هدایات ربانی ، مطلع شوارق عنایات سبحانــی

قطعــه (۳)

تبارك الله ازین بقعه کهنداری زبس تکلف کاندر عمارت آنست

---

(۱) نت مربع (۲) نت انام (۳) این عنوان گذاشته شد .

خلاصهٔ خرد است ودقیقهٔ شرف است

لطیفهٔ هنراست ونتیجهٔ جانست

هوای اهلطافت چوعین تسنیم است

زمین اوبه نظافت چوباغ رضوانست

سواد دلکشایش خود، مردم چشم هفت اقلیم آمده، یا خود ظلمات خضر است که آب حیوان دران مقیم گشته و دائره ربض سور آئینش قافیست (۱) بر گرد عالم محیط شده و رستهٔ اسواق نزاهت ونافش خط تزیف بر چهار سوی هفت اقلیم آفاق کشیده .

بیت

در خرمی چو طبع حریفان هم نفس

در نیکویی چو روی ظریفان دلربای

هستند متفق همه عالم که هیچکس

زین گونه جایگاه ندید است هیچ جای

غبار توتیا (۲) آثارش کحل دیده دران محیط افلاك وزلال کوثر مثالش آبروی ساکنان مرکز خاك ، ساحت باساحتش مصیقل آینهٔ چرخ برین وبقاع گردون ارتفاعش ، آرایش ارباع روی زمین ، شرفات بروج -

---

(۱) نا قابلیت (۲) در هردو نسخه طوطیا

عروجش ، زبان طعن بر مدارج معارج علوی دراز کرده ، ولب ساکنان سطوح عرش اشتباهش ، درگوش معتکفان صوامع سموات راز گفته .

مولانا معین الدین اسفزاری در تاریخ روضات الجنات (۱) - گوید :

یکی از بلاد خجسته بنیاد خراسان قبه الاسلام بلخ است که از قدیم الایام همیشه منشاء سلاطین انام و مورد مشایخ عظام و مسکن اولیاء الله و مامن اهل حقایق و انتباه بوده و هست وآنمقدار مردم بزرگ از سلاطین تاجیك وترك و اولیاء معظم و اتقیای مکرم و ارباب فضل وکرم که ازآن خاك پاك بوجود آمده ، اندازه هیچ زمین پیدا نگشته و در اثبات این دعوی دوگواه عدل که به طعن هیچ طاعن وبقدح هیچ قادح مجروح و مردود نگردد :

سلطان ابراهیم ادهم که مقتدای اولیای مقدم است و ابوالعباس فضل برمکی که از نسل ملوك فرس است و در فضل وکرم یگانه عالم بوده کافیست ، همه اطراف و جوانب او به خطایر قدسی مآثرمحفوف واز همه حوالی و حواشی او آثار بغی وبدعت وآیات شرك وشبهت مصروف ،ساحتی درکمال سماحت وعرصهٔ درغایت فسحت و مساحت

(۱) عبارت اصل از روضات گرفته شد .

سواد میمنه و مهاده قوارير من فضهٍ و فیض و روحی که من از آن مزارات متبرکه آن خطه نورانی و منازل آن بقعه مُسلمانی دیده ام در هیچ مکانی مشاهده و ملاحظه ننموده ام . للقاضی حمید بلخی(۱)

از غایت تنزه و خوبی ودلکشی

پنداشتم که جنت عدن است درخوشی

دربر گرفته شاخ شجرهای او حلل

برسر کشیده خاک چمنهای او وشی

برسقفهای گنبد اخضر ز عکس او

گلهای گونه گونه وحمرا و آتشی

عرصه چون ساحت سینه کریمان گشاده و بی پایان وقلعه مانند کوه قاف و خندقی چون دریای محیط برگرد آن ،آبی که گویی ،کوثر عرقی است که از خجالت صفایش برجبین رضوان روان شده و خاکی که طره مشکین غزالان چمن از غیرت طیب طیّب آن پریشان گشته ،مگر روضه بهشت برین است که چندین هزار اجسام پاک در روی آرام یافته یا طارم چهارمین است که پرتو آفتاب انوار کرامت ازوی بر مهادی و مهابط مرکز خاک تافته . (۲)

---

(۱) درهرد و نسخه بیت آمده ودر روضات ازحمید بلخی یاد شده .
(۲) مطالب دیگری اسفزاری راجع به بلخ دارد که درتعلیقات این اثرآورده میشود.

محمد بن حسین حسینی بلخی (۱) گوید : بلخ بنای د ویم است د ر د نیا ازانکه اول شهریکه د رعالم خاك موسسگرد ید " اوق" بود که د ر زمین سراند یب به بنای آن مباد رت نمود و قابیل بعد از قتل هابیل د رساحت باسماحت این عرصه نزول کرد ه این را اساس نهاد وگفت " بل اخ" یعنی د ویم " اوق" چنانچه بواسطه کثرت استعمال آن لفظ به بلخ قرار گرفت .

بعضی از مورخین بنای این بلد ه طیبه را به کیومرث که بروایتی از اولا د آد م و بروایتی از احفاظ گویند نسبت د اد ه اند وگشتاسپ و تبع که نام او شهوکب بود ه و بامی که ملکه او بود ه از قوم عاد نیز اضافه کرد ه اند و جمعی بلخ را " برخ" و " بخ" نیز خواند ه اند و هریك را د رین باب تمسکی خواهد بود .

اما آنکه نسبت بنای آن به قابیل د هند گویند از عبد الله بن عمر رضی اللهعنه ، منقول است که گفت: بد رستیکه د رمشرق مد ینه ایست که گفته میشود آنرا بلخ (۲) و آن شهر موطن جباران ومتکبران است وآن بقعه شهر د ویم است از شهر های د نیا که نبود ه است ، پیش ازان مگر " اوق" که بنا کرد ه بود آنرا آد م علیه السلام د ر مملکت هند ، د ر

---

(۱) د ر هرد و نسخه سمرقندی آمد ه (۲) تا اورا بلخ .

در موضع سراندیب وبلخ مدینه دویم است ، که بناکرده است . آنرا قابیل ، قاتل هابیل و دفن کرده است هابیل را در میدان شهر که گفته میشود ، آن موضع را میدان گشتاسپ ، که اگر نه شرف و بزرگی آن تربت پاک نبودی دیریست که صاعقه عذاب نازل گشتی ولیکن حق سبحانه تعالی عذاب را ازان شهر ببرکت آن روضه بزرگ بازداشته است . (۱)

در بعضی کتب تاریخ بنظر درآمده که تربت هابیل در قفای جبال شادیان به موضع چاه انجیر است (۲) ابواسحق مستملی رحمت الله گوید : روابود که آن تکبر وتجبر در ایّام جاهلیت بوده باشد .

اما آنکه بنای این بقعه را به کیومرث نسبت دهند ، گویند چون کیومرث تاج شاهی بر سرنهاد ودست به ضبط و ربط مهام طوایف انام کشاد در اثنای عبور و مرور گذارش درین ساحت باسماحت افتاد ، چون عرصه دید درکمال لطافت ونزاهت ، خاطر خطیرش به تأسیس بنای تمایل نموده ، به طرح انداختن این بلده مبادرت فرمود . در اثنای آنکه این بقعه سمت سرانجام یافته بود ، کیومرث را برادری بود موسوم به بلخ و مدتی روی درحجاب (۳) اختفا کشیده بود . روز- گاری به سیاحت می گذرانید نزد کیومرث بیامد و از غایت مسرت که

(۱) نت دفع میگردانند . (۲) نت بید انجیر (۳) نت نقاب .

مشارالیه را از وصول براد ر روی نمود آن بلد ه را موسوم به اسم او -
ساخت .

اما وجه آنکه این بلده (١) را اضافه بگشتاسپ نمایند آنست که
صاحب تاریخ بهجه گوید : چون گشتاسپ بن لهراسپ که ملك عجم
(٢) بود ، اخبار نزاهت ولطافت هوا وساحت خراسان را استماع نمود
عنان اختیارازدست اصطبار داده از فارس متوجه مملکت مذکورگردید ،-
بعد از طی منازل ومراحل چون به حدود خراسان (٣) رسید ، دیده
را به از شنیده یافته در سهل وجبل آن همواره به بسط بساط -
انبساط مشغولی می نمود ، چون ساحل دریای مرغاب منزل جنود نـــا
معدودش گردید ، حضرت ایوب علیه السلام ، به وحی آسمانی با او
ملاقات نموده به بنای بلدهٔ بلخ امر فرمود . وگشتاسپ (٤) عنـان
سوی بلخ گردانید وبی توقف روی بدان مهم آورد . چنانچه در -
اندك فرصت ، آن عرصه را از لوث وجود کفار پاك ساخته و نخست به
بناء قلعه ترمز پرداخت وآن را " مادارە" نام نهاد وبیکی از عظمـای
اُمرا خود سپرد و خود به بلخ آمد . امام ابوالقاسم سمرقندی گوید :
روا بود که نام اصلی آن (٥) آب راهه باشد برکثرت استعمال بـه

---

(١) نت تاسیس بلخ (٢) نت پادشاه (٣) نت بران مملکت
(٤) نت بموجب فرمان (٥) نا و نت او .

ماداره قرار یافته بود ، بواسطهٔ آنکه ان شهر همیشه معبر وممر بوده
گویند سبب آنکه گشتاسب نخست به تاسیس (۱) بنای حصار ترمذ -
مبادرت (۲) نمود آن بود که اتراك مدام ازان معر از آب گذشته به
تاخت وتاراج اهالی واحشام عرصهٔ بلخ قیام می نمودند .

چون بناء بلخ را در خاطر داشت ، نخست همت به سد
طریق فتنه و فساد (۳) گماشت . بالجمله چون ملك مسطور بموجب
اشاره (٤) به بنای بلدهٔ طیبه شروع نمود ، معاملانرا فرمان داد (٥)
تا از تمامت ممالك محروسه مردان را فراهم آورده و زنان را به
ضبط وربط و مهام مملکتی مشغول و منسوب دارند . آنگاه بارهٔ
شهر را قسمت نموده ، اهالی هر مملکت را برجهتی از جهات چهار
گانه مقرر فرمود تا در مدت ده سال آن مهم ، سمت اتمام (٦) -
پذیرفت .

گویند : اول خشتی که دران بنا نهادند بد و نیمه بشکست ، گشتاسپ
ازان صورت بغایت متوزع البال (۷) گردید و حضرت ایوب علیه السلام
وجمعی از حکما که دران مجمع شرف حضور ارزانی داشتند ، اثر حزن و
ملال در بیماری احوال ملك مشاهده نمودند ، گفتند ، ملك بدین

(۱) نت بنا (۲) نت پرداخت . (۳) نت آشوب (٤) نت فرمان
(٥) نت حکم کرد . (٦) نتد سرانجام (۷) نت برآشفت

سبب مهموم و مغموم نشاید بود که این معنی دلیل است بر آنکـــه آب و هوای این کشور ، با غربا و مسافران و سایر شکسته حالان و منکسرالبالان سازوار (١) خواهد بود .

والحق چون بدیدهٔ امعان درین مکان عزت نشان ملاحظه - فرموده آید ، صدق این کلام در حق صادر و وارد (٢) در غایت ظهور بوضوح پیوندد .

و گشتاسپ را درایندبلده آثار عجایب شعار بسیار است، ازان جمله میدان بلخست که قبرها بیل بن آدم علیه السلام وحضرت ایوب وگشتاسپ وکثیری از اکابر تابعین وتبع تابعین در تلی که دران بوده نشان میدهند و تل گشتاسپ مشهور است و بعضی برانند که موضع - « اسپریس » که حضرت ابراهیم درآنجا نزول نموده بودند ، همان میدان گشتاسپ است .

در بعضی تواریخ مجملهٔ بلخ ، درنظر آمده که آن میدان متصل بوده بشهر، از جانب جنوب، اما دیرینه گان این بقعه گویند :آن - میدان در قریه ایست که امروز آنرا میدان گویند و آن در صوب شمالی قلعه واقعست و نیز تلی الآن دران قریه هست که آنرا به گشتاسپ

---

(١) نت سازگار (٢) نت اهالی بلخ .

منسوب میدارند . ودر ایام اعیاد ولیالی متبرکه از اطراف و اکناف جمع کثیری دران مقام فراهم آمده ،به گذارش نذورات و مبرات مبادرت می نمایند و از عبد الله بن عمر رضی الله عنه که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم که میفرمود زود باشد که درزمین خراسان ظاهر شود تلی که آنرا تل گشتاسب گویند و حال آنکه دران روضهٔ متبرکه پیغمبریست که مبعوث شوند روز محشر هفتاد هزار شهید با او ونیز مرویست ، از رسول صلعم که گفت در تل گشتاسپ مرقد ایوب است علیه السلام ، و " حماد " که یکی از ثقات علیه است فرمود :که بر ابهکر حسیش میگذشتم که مرا گفت : یا خراسانی بیا تا ترا مژده دهم بخدمت او شتافتم ـ فرمود ایوب صابر ازاهل بلخست و نیز از امام حماد منقولست که در بلخ پیغمبری مدفونست وبدان سبب بلاها ازان مدفوع است .

و متوکل بن حمران که ذکر او سمت تبیان خواهد یافت ، فرمود که در قریهٔ از قراء بلخ که موسوم است به بان تربت پیغمبر است وهمچنین مرقد مغاصه (۱) بن عدوی در قریه بانست . دفن بها سنه تسع وثمانین (۸۹) راقم این سطور (محمود بن امیر ولی) گوید : بعد از ـ تفحص و تصفح کتب تواریخ مصنفه چه از عربی وچه از فارسی وتحقیق

---

(۱) نت معاصه

اسامی قدیمه قصبات و قراء از ارباب دیوان واصحاب دفتر وآنچه بوضوح پیوست این بود که قریهٔ بان در شش فرسخی بلخ بوده بر سمت شمالی ، اما امروز که تاریخ قریب به هزار وچهل وچهار رسیده ، در میان این بلده چنین شایع است که قبر حضرت ایوب علیه السلام ، در موضعیست که آنرا " جیت گران" گویند ، بر سمت شرقی دروازهٔ خواجه سلطان احمد خضرویه ، به قرب نهر مشتاق و منارهٔ قدیم. از حضرت خلافت مکانی استماع دارم که میفرمودند : خدام باقی قلندر شبخی ، چنان باز می نمودند که هرگاه والدم و حضرت سید السند میرکشاه حسینی ، بهمان بموضع مذکور میرسیدند ، از اسپ پیاده می شدند . بر سر آن حظیره رفته و بزیارت مقید میگشتند (۱) و مکرر درین مکان میگفتند ، این خاك (۲) مدفن ایوب است علیه السلام و مؤید این قول است آنکه از ابو مطیع قاضی منقول است که میگفته‌اند: به قرب منارهٔ بلخ قبر نبی است و از عمر بن هارون مرویست که گفت : بطلب علم از بلخ بیرون آمدم و متوجه عراق شدم دراثنای راهبدریای رسیدم ودرکشتی نشستم تارسیدم به جزیرهٔ که جمعی از آدمیان درآن وطن داشتند ، یکی از متوطنان سوال کرد که ازکدام شهر میآیی ؟

---

(۱) نت بزیارت شغل میفرمودند . (۲) نت این مقبره مشهد .

گفتم: از بلخ . گفت: میدان را میدانی ؟ گفتم نه . مادرم که د را ن سفر بامن همراه بود ،گفت : بلی میدانم . آن‌مرد گفت: مرحـــق تعالی را پیغمبریست د رآنجا مدفون بین التلین واز مقاتل بن‌سلیمان منقولست که بدست خود د ران د و تل اشاره کرد که اینجا تربت ایوب علیه‌السلام است و از حسن بصری رحمةالله علیه منقولست که گفـــت: ایوب صابر د ر شهری آسود ه که نام آن‌بلخست د ر موضعیکه آنرا ـ میدان مینامند (۱) وچنین گفته اند که گشتاسپ از د ین مجوس (۲) برآمد ه به حضرت ایوب گروید ه بود و حضرت ایوب وگشتاسپ د رمید ان آسود ه اند . و د ر تاریخ بلخ مسطور است که گشتاسپ شکایت کرد نزد ایوب علیه السلام ازیشان والتماس نمود جلوس آن حضرت را با خو د د ر د قت قطع مهمات ،د ر سریر (۳) پس مبذو ل د اشتند ملتمس اوراه

اما آنکه بنای‌بلخ را به تبع نسبت د هند ،بد ین‌وجهه است کـه تبع برگشتاسپ، د رجنگ غالب آمد ه به تخریب‌جمیع ابنیه وبقاع و قـلا ع ممالك عجم فرمان د اد و بلخ نیز ازان جمله بود وبعد از مد تی ، بنابر لطافت آب و هوا و سماحت ساحت آن فضا هم تبع نیز بتاسیس آن راغب گرد ید ،پس بنابرین تقد یر، مراد از بناء تعمیر بعد از تخریـــب و تغییر باشد نه اساس اولی .

---

(۱)نت میخوانند . (۲) نت ملت . (۳) نت تخت .

اما وجه آنکه تاسیس این بقعه را به بامی ملکه قوم عاد نسبت دهند ، گویند بلخ در اصل بخ بوده آنست که در تاریخ "بهجه" مسطور است ، که دران آوان که ضحاك تازی از قبل شداد به حکومت ممالك عجم فایز گردید ،بامی نام عورتی که با او قرابت قریبه داشت ، ودر تنظیم (١) مناظم ملك بغایت کافیه بود و همراه سه برادرش که ازو بسال خورد بودند ،بحکومت کابلستان وسایر بلاد آنحداد ، ـ نامزد فرمود وآن ملکه بعد الوصول ولایت مذکور، نخست به بنای ـ موضع بامیان شروع نموده ، بعد از اتمام قلاع وبقاع ولایت مذکور را باسم خویش‌گردانید ،چون برخی از سنین و شهور بران بگذشت دیگر بار به تاسیس ابنیه عالیه شغل نموده آنرا باسم ضحاك تسمیه فرمود ، چنانچه امروز آن دو مقام به ضحاك بامیان معروف است .

بالجمله دراثنای آنکه ملکهٔ مستوره رایت تکبر در تجبر بر افراخته توسن تسلط واستیلا بهرجانب می تاخت ،گذارش به فراز بهارده‌که الیوم به کوهشادیان معروف است افتاد ،چون جبل مذکور مستویست بر عرصه بلخ آن ساحت باسماحت آگند درصورت، ارجمند بنظر ملکه درآمده ، از والی واهالی آن حوالی پرسید ،یکی از ملازمانش که ازـ بساط وانبساط آیات اطلاع ووقوف تمام داشت (٢) که این‌عرصه را نام

(١) نتمراسم . (٢) نتد که‌ازحقایق احوال اطلاع تمام داشت

" شیرخانه " است ، اما از مراسم حصانت از قلاع و بقاع عاطل و عاریست و چهار برادر که نام یکی شیر و دیگری مار و سوم گاه و چهارم مرغ است به شرکت درین مملکت بادشاهند ، و احکام شان بر احشام و متمکنان جاری‌است ، چون ملکه از حقیقت حال مطلع گردید . با ملوك اربعه طرح محبت و موءدت درانداخته ، جهت افنا واعدام همکنان رایت تذویر وتدبیر بر افراخت ، تا به وساطت غمز و سعایت ، معامله اخوان را بجایی رسانید که باهم به مخالفت و مخاصمت برخواسته ، کمر استیصال یکدیگر بر میان جان بستند ، در فرصت قلیل آن سه برادر بی بدیل رخت حیات ازان ساحت فرخنده سماخت برداشته ، رایت نهضت بصوب آخرت بر- افراشتند ، تا مملکت بر یکی قرار گرفت ، نایره فتنه و آشوب روزی چند سمت انطفاء پذیرفت . آنگاه ملکه بحکم " اَن کیدَکُنَّ عظیمٌ " دیگر بار از در تذویر درآمد و به لطایف الحیل خاطر از دغدغه آن بی تدبیر نیز پرداخته آمد ، چون عرصه مسطوره در تحت تصرف ملکه - درآمد ، خواست تا قلعه دران بنا فرموده و معاملان و محافظان را دران‌گذاشته ، داخل ممالك محروسه گرداند ، برادران و ارکان‌دولت او بنابر رسمی که دران‌آوان شایع بود ، بعرض رسانیدند که چون‌این- ملك به ارهاق دماء و کوشش وکشش فرادست‌آمده هرآینه صواب

آنست که هم بخون بزرگی به بنای آن مبادرت شود و لا جرم
ملکه به استصواب همکنان ، بر مادیان سریع السیر، سوار گردیده و
انگشت خنصر خویش را به قاطعی مجروح ساخته، از سمت بحرکت
دوری قلعه نهضت نمود و خون آنچنان به طریق مقاطر از انگشت
ملکه میرفت . چون دائره حرکت به نقطهٔ اول رسید ، ازانجا که
سلسله حیاتش منتهی گشته بود ، ملکه از اسب بگردید (۱) وگردنش
بشکست و برادر بزرگ که غایله های سترگ ، از خواهر در خاطر
داشت ، از وقوع آن واقعه سرور مند گردید و بر زبان آورد که
بخ یعنی خوش و پسندیده و بالجمله آن سور کشور مذکور را بر
نهجیکه (۲) پیموده بود بنا نهادند و اسم آنرا " بخ " مقرر
ساختند (۳) وچون اتراك استیلا یافتند، بخ را بلخ گفتند وآن-
دروازهٔ که ملکه از اسب در افتاده بود موسم به " ستمند " گردید و
باب شرقی را که بهنگام برادران درکشتن ملکه دران مقام داشتند و
بعد از اطلاع و تصریح از همکنان که دران سمت عز وقوع یافته بود
به " بخی " تسمیه فرمودند و امروز درب ستمند بدروازهٔ اسلام
معروف (٤) است و باب بخی بدروازهٔ عکاشه مشهور است . بهمحال

---

(۱) نت بغلطید (۲) نت بروجهیکه (۳) نت فرمودند (٤) نت موسوم

چون بلدهٔ طیبه ، بدین طریقه درحوزه تصرف برادران ملکه درآمد ازانجا که مزاج شاهی و طمع پادشاهی به هیچ وجهه نشئهٔ شرکت و شائبه مساهمت بر نتابد ،اخوان باهم بهمباینت و معادات (۱) برخواسته ، هر یك بر سمتی از قلعه و بابی از ابواب مستولی ـ گشتند به ملکی که دران صوب بود . وآن درب را باسم همان مملکت موسوم ساختند ،چنانچه ملکی که به والی هند پناه برده بود دروازهٔ سمت خویش را به باب الهند موسوم گردانید و آنکه به حاکم مرو ملتجی شده بود بنابر آنکه دران اوان مرو به یهودیه معروف بود درب حدود خود را به یهودیه ملقب گردانید و همچنان باب شرقی و شمالی نیز به باب چین و باب ترك مسمی شدند عاقبت کار به کارزار و معامله به مقاتله انجامید در اندك فرصت بموجب (۲) آنکه گفته اند :

بیت

ستیزه بجای رساند سخن که ویران شود خاندان کهن

همکنان مستاصل گشته مملکت به عمالقه منتقل گردید .

پادشاهیت گشتاسپ درین بلده دران اول بود .

---

(۱) نت متعصب . (۲) نت به مقتضا .

تا دایره دور آن جمع نیز بسر رسید " لیوز اسپ" (۱) که امام ـ صابئیان ومعاصر عزیر پیغمبر بود علیه‌السلام والی ولایت شده در مدت قلیله او نیز دست از دامن حیات باز داشته جای خویشرا به ـ اتراك گذاشت و آن طایفه نیز ازان حدود منقرض گشتند زمام حکومت این مملکت بکف اُختیار هرمز بن انوشیروان رسید و هرمز " جبور (۲) " را که از اعاظم امرای او بود ، بحکومت ولایت مذکور نامزد گردانیده از حدود فاریاب تا نواحی ، فروان و کابل (۳) به اقطاع او مقرر داشت . در اثنای این حالات یکی از اولاد ملوك اربعه سابقه که حاکم بامیان بود تیغ انتقام از نیام ابرام برکشید و عزیمت بلخ را تصمیم نمود و رسل و رسایل نزد والی هند متوالی و متواتر ارسال گردانیده ساخت ، پیغام داد که اگر ملك درین داعیه طریق امداد و مستفاد مرعی دارد و بعد از تسخیر این بلده ، دران مکان بجهت ملك بنای چون سبز بهار بامیان اساس نهاده اند .

بالجمله والی هند به بذل ملتمس او مبادرت نمود و لشکر موفور بکومك او ارسال داشت . آنگاه والی بامیان ، بشوکت وابهت تمام پای برکاب اهتمام نهاد .

---

(۱) سپود است. (۲) نا جبور (۳) نت قزوین .

توسن سریع گامرا به بصوب دارالاسلام بلخ درحرکت آورد .

چون خبر قرب وصول ملك مذکور بر پیشگاه شعور " جبور" پرتو ظهور انداخت ، مراسم انتباه را وجهٔ همت ساخته در ساعت (۱) مسرعی بدرگاه شاه " هرمز" ارسال داشته ،از حقیقت حال اعلام فرمود و " هرمز" بعد از استخاره واستشار " بهرام چوبینه" را که سلك ملازمانش انتظام داشت به اشاره (۲) اهل نجوم جهت امداد و اسعاد " جبور" (۳) تعیین فرمود ، چون اخبار توسل" جبور" و توجه چوبینه به سمع ملك بامیان رسید ،او نیز دیگر بار به ملك هند متوسل گشته به استدعای امداد جدید مبادرت نمود وملك مذکور مجددا" طریق اسعاد (٤) مرعی داشته ،کابل شاه را که از عظما و امراء اوبود به کومك فرستاد ،چون بهرام چوبینه به مزرعهٔ از مزارع نهر ارغنداب بلخ رسید که آن موضع به چوبین آباد ،بعد ازان موسوم گردید "جبور" از قلعه بیرون شتافته بهرام را دریافت و نزولات وعلیقات فراوان به ملازمان بهرام تحویل نمود دوران اوان ملك بامیان با کابلشاه در سمت شرقی قلعه بهم پیوسته در قریه" جوار" که امروز " بده سوار" معروف است نزول نموده بودند وآن موضع در شرقی قلعه واقع شده مقدم بر قریه " پلاس پوش" ومسافت آن قریه وشهر زیاده ازیك فرسخ

(۱) نت حال (۲) نتبهاستصواب ارباب نجوم (۳) نت جبویه (٤) نت معاونت

خواهد بود .

بالجمله چون کار از نیرنگ و تدبیر گذشته بود مهم به جنگ ودار وگیر قرار یافت و در حوالی قریهٔ خیابان که بر سمت شمالی شهربود تلاقی فریقین به وقوع پیوسته ،کابل شاه بردست بهرام به قتل آمد وملك بامیان طریق انهزام پیش گرفته ،بجانب بغلان بدر رفت ،ودر بعضی مواضع حصینه متحصن گشبته ،دیگربار عریضهٔ بملك هند - ارسال داشت . به ضراعت واستکانت تمام ،مستدعی امداد گردید ، چون نامه بوالی هند رسید ، ازانجا که حقوق ، والی بامیان ،درذمهٔ ابسیار بود ، بذاته بی درنگ آهنگ بلخ نموده، با سپاه گران سنگ درحدود " ارهنگ" به ملك بامیان پیوست چون" مغازهٔ رجا" ؟ که امروز " بجودان" مشهوراست معسکر همکنان گردید ،امرا لشکر وامناء کشور به عرض مُلِك هند رسانیدند که معاملهٔ مقاتله ومحاربه را دو جهت است اگر کاربر مراد اولیاء دولت گردد ،ملك بامیان به مملکت - موروثی فایز آمده بود والا که اگر مهم نه بود چه مرام سر انجام - پذیرد ، ملك داند که در ضمن آن حادثه چه ناپسندیها خیمه بـــه صحرای ظهور زند .

بالجمله صواب آنست که درین باب به آهستگی شروع نمـــوده شود و هرساله خللی درمبانی معموری اینبلده انداخته آید ،

تا در اندك فرصت ساحتی بدین سماحت سمت" قاعا" صفصفا"پذیرد چون آن کلام در مراسم تدبیر مرتبت پذیرش واقبال داشت ، ملك هند بقبول آن مبادرت نمود آنگاه از " مفازه درجا" ارتحال نموده بسوی جوی " ساره" که امروز بدریای" آق سرا" مشهوراست ، نهضت فرمود بعد الوصول ، بندی را که کیکاوس ، بر نهر مذکور بسته و آب بجوی - " فاخر" آورده بود (١) و تمامت خدم و بیشتری حدود شمالی بلخ و شهرغان واندخود و نواحی زم و آمویه و جمیع جهات بیابان"بسنگ" که الیوم به" چول زردك " اشتهار دارد وبیشتر " مرد" بدان جوی آبادان خراب ساخت تا این مواضع بالکلیه سراب وبی آب گردید فت.
بدین سبب ، اخلال تمام به مبانی احوال اهالی بلده طیبه راه یا

و همچنین آن جوی که به فاخر موسوم بود ازان ایام تاهنگام ارتفاع رایات دولت حضرت خلافت مرتبت (٢) که تخمینا" هزار و کسری بوده باشد سمت اندراس وانطماس پذیرفته ، خراب و سراب می بود ، درین ولا که تاریخ هجری به هزار وچهل وسه رسیده بود ومدارج جمعیت و امنیت از معارج اعتلا گذشته ، همت ذی نهمت خاقانی که موسس ، مبانی کمال و مهندس کارگاه اقبال است پرتو

---

(١) نت است . (٢) نت مکانی .

اهتمام برساحت تجدید و تعمیر آن بند ارجمند انداخته مراسم انجام آنرا (۱) خاطر والا ساخت اما ازانجا که محل بند (۲) را تغییر داده از فرازگاه دریا به قرب "آق سرا" به ایجاد مخرج سربند مبادرت نمودند ،آن مهم درهمان سال سمت اتمام نیافت چنانچه بعضی از سنه (سال) آینده را نیز صرف سرانجام آن بایستی نمود ، ولیکن دربدایت سال متقبل بعضی مصالح ملکی مانع آمده و انصرام آن‌مرام در عقده" تعویق افتاد با آن‌همه تمامت باغ جش" و نواحی (سه تله) معمور و آباد ان گردید .

رجا واثق است که آن مرام جلیل (۳) که متضمن چندین‌خیر جمیل است ، عن قریب باهتمام خدام عالیمقام ،خاقان گردون غلام عز انجام و شرف انصرام پذیرد . چنانچه بیشتری آثار سلف صالح به میامن اقبال خسرو بیهمال ،سمت احیا پذیرفته ،باتمام و اکمال رسیده آمده ، بلکه بسا صحاری بیراری و مفازات وبادیه جات‌که به دقایق نظرات وملاحظات که ذهن صافی و طبیعت کافی ابداع و اختراع یافت ،تا به ادراك حقایق معاملات ورسیدن بچگونی حالات مآثر معاملان سالف و متکافیان سابق چه رسد .

---

(۱) نت پیشنهاد (۲) نت موضع قلمعرا (۳) نت خیر کثیر .

المقال بالجمله چون ملك هند بند مذکور وسد مسطور را - خراب گردانیده رایت معاودت برافراخت ، اهالی بلخ از مراسم عناد وبیداد " چوبینه" به فریاد آمده ،استغاثه بخاقان چیـــن خطا می بردند و او نیز " نیزك ترخان" را که از اعاظم امرای او بود به صوب بلخ ارسال داشت و امیر مذبور بعد از ستیز و آویز موفور مملکت بلخ را مسخر گردانیده بر سلطنت قرار گرفت (۱) ،تا رایـــت دولت اسلام ارتفاع یافت ،چنانچه " احنف بن قیس" در ایام خلافت امیرالموٴمنین عمرالخطاب،به خراسان آمده تا حوالی مروالرود - بر دست او مفتوح گردید . بعد ازان حبیب بن قره الیربوعی بـــه خراسان آمده ،بعضی حدود بلخ را در تحت تصرف درآورد ،چون او معزول گردید در ایام خلافت خلیفه سوم امیرالموٴمنین عثمان ، سعید بن العاص امیر خراسان شد ، بعد ازو عبدالله بن عامر و در ایام حکومت او ماوراء النهر وخوارزم ضمیمه ممالك محروسه شد بعد ازو حکم بن عمرالغفاری والی خراسان شد چون او در مرو وفات یافت ،زمام حکومت خراسان بکف کفایت مرام خلید بن عبد الله - تفویض یافت . آنگاه به عبید الله زیاد وپس ازو به سعید بن عثمان -

---

(۱) نت جلوس کرد .

بن عفان رضی الله عنه و همچنین به پسر ربیعه و ازو به -
عبد الرحمن زیاد وازو به سلم بن زیاد و ازو به مهلب ابن ابی -
صفره و امیه بن خا لد و یزید بن مهلب و ازو به قتیبه بن مسلم الباهلی

چون حکومت خر اسان به قتیبه قرار یافت ، استیصال نیزك ترخان
را که د ر شواهق جبال بد خشان بسر می برد ، د رهرچند گاه
نیران آشوب و فتنه را اشتعال می د اد وآتش بید اد د رخرمن ، سکان
و متوطنان ، قراء و قصبات بلده بلخ می افتاد ، پیش نهاد خاطرعاطر
(۱)گرد انید . بعد ازان خبر توجه قتیبه به نیزك رسید ، از راه -
بهار د ره عازم مقاتله گرد ید بد امنه البرز کوه روان شد و د ران هنگام
فتنه د ر موضع تلوریان (۲) که الیوم آن مقام را چمتال میگویند نزول
نمود ه بود .

بالجمله ، چون آتش کارزار بلند گرد ید و لشکرها باهم بر آمد ند
قتیبه ، توسن شجاعت(۳) را از جای برانگیخته به حمله اول سلـــک
جمعیت سپاه نیزك را ازهم گسیخته ، سلسله اقبال شا نرا برهم زد ،
چون نیزك آثار اد بار بر وجنات معاملات خود مشاهد ه نمود ، عنا ن
ازطریق قرار برتافته به صوب فرار معطوف گرد انید وهمچنان منهزم

(۱) نت همت والا . (۲) نت تلوریان کذ ا د رهرد ونسخه (۳) نت توسن جلا دت د رمید ان شجاعت .

خود را به قلعهٔ فراز "دژ" که بر بالای تنگنای البرز کوه واقع است رسانید ، قتیبه بی توقف از قفای مشار الیه شتافته کنار رود رامعسکر همایون ساخته و روز دیگر اسپ در آب انداخته به تسخیر قلعه فایز گردید ، ونیزك دران ستیز وآویز بردست یکی از اهالی ـ اسلام گرفتارشد ، معروضی تیغ "یاسا" گردید . وآن مملکت بالکلیه درحوزهٔ ملت بیضا درآمده ،آثار شرك بکمال وتمام منتفی شد .

بعضی ارباب تاریخ برانند که نیزك سه دفعه بردست قتیبه مسلمان شد وباز طریق ارتداد سپرد تا دفعهٔ چهارم درقلعه اشکمش بدخشان اسیر پنجه تقدیر گردید به قتل رسید ،بعد ازان مملکت بلخ از تصرف بنی امیه برون آمد به عباسیان تعلق یافت وهم درایام خلفای بنی العباس به طاهریان مقررگشت وازان طایفه به صفاریان منتقل گردید ،ازیشان به سامانیان که از نژاد بهرام چوبینه بودند باز ماند وآخر ازانها نیز برگذشته به غزنویان که از ممالک همکنان بودند تعلق یافت .

چون دایره دوران آن طایفه نیز به نهایت رسید ،سلجوقیان پا در مسند سلطنت نهادند ، وتمامت عراق وخراسان وماوراءالنهر را در حیطه تصرف آوردند .

چون روزگار این طایفه به پیکار درآمد تاب مقاومت نیاورده روی به ملک عدم نهادند ، آنگاه ممالک سلجوقیان که بخوارزم شاهیان معروفند ، پا بر بساط پادشاهی نهاده قبهٔ بارگاه به اوج مهر و ماه رسانیدند تا رایت آفتاب چنگیز خانی از مطلع مغولستان طلوع نموده سایه داران خوارزمشاهی را ، چون پرتو مهر (۱) ، از آسمان بر زمین انداخت ، بلکه چون سایه پایمال حوادث ساخت .

از انجا که همگی همت و جوامع نهمت جهان خدیو ، مصروف تعمیر بلاد و ترفیه عباد بود ، باوجود پیکار کیشی آن نیک اندیش(۲) در بارگاه ایزدی درجت قبول یافته مآثر آن بروزگار اولاد و احفاد آن خاقان جهانگیر عاید گردید ، چنانچه از بدایت اعلای اعلام ظفر فرجام ، خدیو اعظم که امروز از چهارصد سال زیاد است ، مراسم شهریاری و قوانین کامگاری درین خاندان ممهد است ، و بیشتری ممالک در حوزهٔ تصرف احفاد خاقانی ثابت ، امید که خالق ظلمت ونور تا هنگام قیام یوم النشور کاخ سلطنت موفور السرور این خاندانرا بر همین دستور از خلل فتور و زلل شرور دور و مهجور داراد و بالنبی وآله الا مجاد .

---

۱) نت آفتاب (۲) نت نهاد

رجعنا الی اصل المقال : بعضی از ارباب تاریخ بر آننـــد که وجهه تسمیه این بلده به بلخ بامی آنست که چون گشتاسپ بـه موجب امر، چنانچه سبقت ذکر یافت ، به بنای بلده طیبه مبادرت ـ نمود ، در اثنای آنکه سمت اتمام پذیرد ، خلل فاحش در مبانی آن ـ پدید آمده فروافتاد ، بدین سبب گشتاسپ محزون گشته ، دُر مهـــم قبول آن خدمت گمان مند گردید . چون ایوب علیه السلام از ملالـت ملك خبر یافت ، عنان التفات بجانب او تافته فرمود : ازانجا که این مهم در غایت عظم است ، بی آنکه خون بعضی اولاد ملك بآب و گل ممزوج نگردد ، این امر باتمام نرسد ، چون ملك در پایه اطاعت و انقیاد بود " بامی " نام محلفهٔ (۱) که در تحت قباب عصمتش بود (۲) حاضر ـ ساخته باستصواب ایوب علیه السلام یکی از عروق کعب اورا بفرمود تا فصد نمودند و بر اسپی سوار ساخته به طریق حرکت دوری ، برهمان موضع کمبنای سور خواستندی نهاد ، طواف فرمودند؛ چون پیمایـــش دایرهٔ سور به محاذی قهندز رسید آن عفیفه بیفتاد و سلسلـــه حیاتش منتهی گردید ، امام ابوالقاسم گوید : در همان موضع که بامی در آن افتاده بود بهیچ وجه تعمیر پذیر نگردید با آنکه اسد بن عبد الله وعلی بن عیسی بن ماهان که والیان آن بلاد بودند وقریهٔ علی آباد

---

(۱) نت معصومهٔ مطلب (۲) نت که عفت داشت .

به علی بن عیسی منسوب است ، در اتمام آن موضع مساعی مجهوده به تقدیم رسانیدند بدین وسیله بلخ را بلخ بامی گویند .

و بعضی گویند بخ نام ملکی بود و بامی‌نام حرم او ، و بواسطه غلبه استعمال به بلخ بامی قرار یافته و در بعضی تواریخ مستوراست که : بلخ در اصل برخ بوده و معنی آن حصه و نصیب است و بامی منسوب است بسوی بام و بام فرازگاه و مکان مرتفع را گویند . چنانچه هنگام اعتلا و ظهور صبح را بامداد نامسند . پس معنی آن باشد که این بلده حصه و نصیبت[٣] مرتفع و بلند از جمیع حصص و نصیبهای - ممالك .

پوشیده نماند که شیرخانه ، و معشوقه و مبارکه و مدینة الدم و مدینة الغراب ؟ و مرجی آباد از اسامی بلخ است بواسطه آنکه امام ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه حکم کرد ، بآنکه مرتکب کبیره من حیث الارتکاب ازایمان بیرون نمی آید ، معتزله که درین اعتقاد مخالف بودند ، امام را درین مسئله به مرجی که معنی آن امیدوار - باشد ملقب گردانیدند . چون اهالی بلخ در اوان به تحصیل علوم بدرس امام مسطور شتافته ، روی توجهه از صحبت علمای دیگر - می تافتند ، اهل‌مذاهب ، مردم بلخ را منسوب بآنحضرت دانسته - بلخ را مرجی آباد می گفتند ، چون دیگر اسامی در تواریخ مثبت -

نهود شروع بران نرفت ، والله اعلم بالصواب .

و از مواضع مشهورهٔ آن بلده مسجد عبد العزیز مقبریست و گویند که دران مسجد مقبرهٔ نبی است و منقول است که متوکل بن حمران از جمله اعاظم ثقات آن بلده است ، دران مسجد نشستی و گفتی من تبرک به جوار نبی میجویم که درین مسجد مدفونست ، ـ آنچه راقم از اهالی بقاع و قرای مملکت مسطوره تحقیق و تفحص نموده آنست که مسجد مقبری همان مسجد است که در خارج قریهٔ کلبه بلخ بر شمال است و مناری نیز بر در مسجد واقعست و آن مقبره که درآنست به مقبرهٔ صالح پیغمبر اشتهار دارد و نیز آن مرقد بجانب قبله است و از بعضی ارباب دفاتر استماع افتاده که برو قان که بعد از حصار نخستین بلخ مجمع انام دران بوده و نیز فرعون را بدان مقام نسبت دهند . همان قریه ایست که مسجد مذکور دران نزدیك است ، اگرچه از آثار کثیره آن موضع بسیار است ، مثل : مساجد و خوانق و رباطات و حصون بوضوح می پیوندد که درسوالف ایام دران مقام غلبه و ازدحام تمام بود ، چنانچه سبق ذکر یافت که منازل سلطان العلماء والد مولانای رومی قدس سره همانا که دران عرصه بوده ، اما اصح آنست که برو قان ولایت خلم است

یا قریب به آن ، چنانچه در السنه و افواه دایر و شایع است که فرعون از خلم است و هامان از بخت آباد .

پوشیده نماند ، که بودن فرعون و هامان از نواحی بلخ قولیست در غایت ضعیف و نهایت خلل ، جهت آنکه محققین ارباب اخبار مثل امام شعبی وابن مقنع وُهما تولدا " بمِصر وَعاشا فیها وَما تا فیها . یعنی فرعون و هامان متولد شدند در مصر و زندگانی کردند در مصر و وفات یافتند هم در مصر ، پس بودن این دو از بلخ مبتنی بر قول ضعیف بلکه باطل باشد و بر تقدیر ، اگر " ارهنگی " بودن ابوجهل و عتبه و شیبه منقصتی به بیت الحرام عاید می‌گردد که بلخ بواسطه انتساب ، همکنان معیوب . اما آنکه گویند دجال از نواحی بلخ بیرون آید بر تقدیر تسلیم مقرر است . که مامِن بلدة الا وَقد تشد خلوها الا المکه والمدینه وماشاء الله . یعنی نیست شهری که داخل نشود دجال دران شهر مگر که مکه مبارکه و مدینه متبرکه و آن مواضع که خدا خواسته باشد محافظت آنهارا ، با آنکه سمت گذارش یافت که آن حضرت صلی اللهعلیه وسلم فرمود که خدای تعالی بلده طرابلس وبلخ را از آفات آخرالزمان در کنف رافت و رحمت خویش محفوظ میدارد و آنچه مرویست که " لیسَ لهم وفا " که اهل بلخ را وفا نیست . امام ابو القاسم گوید فهذ بلیهٌ عمّت یعنی

بی وفایی بلا تهمت عام ،کدام بلده هست کهبدین بلیه مبتــلا
نیست ، بهمه حال ازطعن طاعنان خلاصی صورت نه بندد .

و نیز از مواضع مشهور در ایام جهالت و منیه بهنگام ارتفــاع
رایت اسلام موضع نو بهار است ، امام ابوالقاسم گوید : که بانی آن
یکی از اجداد آل برمك بوده موسوم به نوبهار که به فرمان یکی از ـ
ملوك عجم به تأسیس و بنای آن مبادرت نمود و برخی گویند ،چون
اتمام آن مرام در ایّام بهار بوده به آن اسم موسوم گشته دایره دَور و
ارتفاع صد درصد بوده به اصل معبد مجوس و کعبه عجم بوده ـ
" ابن شوذب " که از اکابر تابعین است گفته که مر ابلیس را در
خراسان خانه ایست موسوم به نوبهار که حج میکنند درسالی یکبار.
آورده اند که شخصی به " سلم بن‌سالم" گفت که در جرم عابد یست
از طخارستان بلخ ، سلم گفت ، آن عابد از مشرکانست و دران ـ
سخن مبالغه نمود وگوینده نیز ثبات ورزید ، در اثبات بدعا ی
خویش کوشید تا کار بجای رسید که به سلم گفت ازان زاهد سوا ل
تمامی که کدام از بیت الحرام و نوبهار اقدمند از روی بنا ، ســـوال
نمودند ، زان بناء گفت : بنا کرده شده است نو بهار را بهپانصد
سال پیشتر از مکه چون این سخن به سلم بن سالم رسید ، گفت:

نگفتم که او کافر است .

امام ابوالقاسم گوید : وهذ لا یوجب الکفـر . این سخن موجب کفر نیست ازانکه تقدم بنا مستلزم عظم حرمت و تاءخر مستدعی عدم عزت نیست مگر گفته شود که ، قاعده آن آوان آن باشد که، تاءخر بنارا موجب عدم کرامت وشرافت مید انستند باشند. و هم ابن مشوق ب گوید : که اهل هند وسند و تمامت عجم در وقت مقرر به طـوا ف آن مبادرت می نموده اند . و در غرایب الموجودات مسطور اسـت که، ارتفاع آن بنا چنان بوده که یکبار عَلَمی از اعلام آن را باد ربود و هم دران روز در ترمذ یافتند و در ترجمهٔ مسالك ممالك مرقوم است که منوچهر در بلخ خانه ساخت که، آنرا نوبهار - می خواندند وآن از جملهٔ اعاظم صنمکده های آن عهد وآوان بود . بنیاد آنرا صد در صد ،نهاده بودند و ارتفاعش از صد گز زیاده بوده است و تمامت آنخانه را در حریر و دیبا گرفته بودنـد و شد های جواهر دران تعبیه وآویخته بودند ،اهل فرس و ترك و هند هرسه قبلهٔ آن را معظم داشتندی و درآنجا حج کردندی و هدایا و نذورات بدان مواضع آوردندی ،چنانچه فردوسی در این ابیات اشارت بدین معنی نموده است :

بمبلخ گزین‌شد بدان نوبهار   کمیزدان‌پرستان آن روزگار
مرآن جای‌را داشتندی‌چنان   که مر کعبه را این‌زمان‌تازیان

و بلخ تختگاه لهراسپ بوده است و لهراسپ والی‌عهد کیخسرو بود و اورا ملوك هند و روم مطاوع شدند ، از دیار هند مردم بسیار آورد (۱) ، تا درین ساحت حصاری بنا نهادند و آنراقلعه هندوان نام نهاد و امروز آن حصار به شهر درون معروف است (۲) و هم درکتاب مذکور مسطور است که ،قلعه بلخ در اصل در هامونی واقع شده که ازانجا تا کوه تخمینا" چهار فرسخ بود ، و نوبهار مذکور بر سمت جنوبی متصل شهر بوده ،چنانچه در ب جنوب را دروازه نو بهار میگفته اند . و امروز دروازه خواجه سلطان احمد خضرویه میگویند و هم دران کتاب سمت ارتسام پذیرفته که رود " هابس" که حالا به " احمد مشتاق" معروف است از میان شهر می گذشته ، گویند چون فضل بن یحیی برمکی در زمان (۳) هارون الرشید به حکومت بلخ و ماوراءالنهر فایز گردید ،بعد از نزول به بلخ ،اعیان واشراف بلده را طلب نموده گفت : جد من از

---

(۱) نت تا دربلخ که دارالملك ابود . (۲) نت وشهر بیرون مشتمل است الان به نصف حصن (کوفج) و تمامت "قهندژ" و تمامت جهاخان
(۳) نت دولت .

جباخان (١) بوده، باین مشهوراست که نوبهار را او بنا نهاده
و امروز مرا ازان نسبت عار می آید، پس مرا به عملی دلالت فرمائید
که رافع ودافع آن اثبات باشد، ائمه و مشایخ اتفاق نمودند که
مصلحت آنست که در میان شهر نهری آورده شود تا سبب مزید
رفعت و نیک نامی گردد. فضل به صوابدید همگان، نهر "هاش"
را از صوب جنوب به شهر درآورد و از شاد بن فضل حافظ (٢)
رحمة الله علیه منقولست که گفت: من درهمان ولا پیغمبر علیه الصلوة
والسلام را در واقعه (٣) دیدم که در دست مبارك او مکتوبی بود
(٤)، گفتم چه شود که بمن لطف نمائی. تبسم نموده آن نوشته را
بمن داد و در اول او بسمله مکتوب بود پس ازان بی واسطه (٥)،
نام فضل بن یحیی مرقوم. چون خواب را معروض اشراف و اعیان
داشتم، جمله اتفاق نمودند که این عنایت بواسطه آنست که او آب
به شهر اندر آورد. و ضعفا و مساکین بدان سبب آسایش یافتند.
ابن مشوذب گوید: که معظم کار نوبهار در روزگار بجایی رسید که جمعی
از ارباب غنا و یسار، بدست اقتدار سرپنجه استظهار، قارون را -

---

(١) نت جرجان. (٢) نت شاد ابن بن فضل الحارث (٣) نت خواب
(٤) نت فرمود واقعه ایستکه در ان اسامی بهشتیان بلخ مرقوم است.
(٥) نت مقدم بر جمیع اسماء الله.

برنا فتنفری قطع علایق نموده در آنخانه اختیار سکونت کردندی و طواف وزیارت آنرا از اعاظم مثوبات دانسته بدستور طایفان حریم حرم پیرامن آن برامدندی دراثنای آن احوال "سلمی" که از بیعتیان "عبد الله بن زبیر" بود، بحکومت خراسان فایز گردید و پرتو نزول بران مملکت انداخت، چون به بلخ رسید، واز معامله عزت نوبهار وارباب ریاضت و مجاهدت دران خبردار گردید، پرسید که موئنت و معونت ساکنان آن از براهمه و رهبانان و از ارباب تفرید و تجرید برکیست؟ گفتند براهل ذمه، که درین بلده اند، گفت ارباب ذمه را در زیر این بارگران گذاشتن از مروت نیست. آنگاه سوار گشته، به نوبهار آمد و ذمه اهل ذمه را از دغدغه پاس انفاس متوطنان آن مقام باز پرداخت، چنانچه چهارصد برهمن و رهبانرا به قتل آورد، خاطر اهل اسلام را از غبار تحمل و شکیبائی آن خاک صافی گردانید.

مقاتل ابن حیان از رسول صلی اللهعلیه وسلم حدیث طویل در باب نوبهار روایت کرده که بعضی ازان اینست که حضرت صلعم فرمودند که بعد ازین نزول میکند رجلی از بنی العباس بلده بلخ را پس می درآید صنمکده نوبهارا وچون خبر می یابد، از سوالف

تعمیر و تزئین آن خانه ، شقاوت بران می دارد اورا که خزاین و ـ
کنوز صرف نموده .

دیگر باره ، مراسم سابقه را از عبادت اصنام پرستش نجوم و ـ
سایر ملاهی و مناهی را دران دایر میگرداند ، تا میدیده باشـد
حسن ولطافت آنرا ، وای بروی وعذاب بروی که به چنین عملی اقدام
خواهد نمود .

و بر ارباب ذکا و فطنت واصحاب بصر وبصیرت مخفی ومستور
نماند که چون در سال هزار چهل وچهار که سنه تالیف است ،
حضرت خلافت شعار وعدالت دثار ، نور حدقه کامگاری و نور حدیقه
شهر یاری ، فروغ جبهه عظمت وجلال ، چراغ انجمن فضایل و افضـال
بانی مبانی امن و امان ندر محمد خان لا زال ظلال عاطفته ممدودا
نظر نضارت ناك بر مناظر عالم خاك انداخته ، خواست تا بدستیاری
معمار همت والا رتبش که مدام مصروف تعمیر بلاد و ترفیه عباد است
درخارج (۱) درب نوبهار بر فراز تلی که در عرف این زمان توپ
رستم گویند ، بنای که زینت ربای انجمن بدیع مسکون تواند بود اساس
نهاده آید . بنده دران آوان به بید اساختن موضع نوبهار شعف ـ
تمام داشتم ورقم اهتمام آن شغل بر صحیفه خاطر می نگاشتم ، بعد از

(۱) نت که امروز دروازه خواجه سلطان احمد مشهور است .

تصفح کتب تاریخ و ملاحظه اخبار وآثار ومشاهده اشعار در جوار - موضع مذکور ،بنابر ظهور امور کثیره از میت مقلوبه الوجه عن سمت القبله واصنام واستداره بناء که مقرر معابد سوالف کفار است و قول مولینا معین الدین اسفزاری که هنوز آثار معبد اشرار در خارج درب نوبهار ظاهر و هویدا است وحکام و ولات آنحدود بگمان گنج هنوز در شکنج رنجند به نوبهار بودن آن موضع که یقین گردد ، روزیکه حضرت خلافت رتبت دران مقام ،شرف ارزانی داشتند به نیت تعمیر وتخریب آن اهتمام تمام می نمودند ،حدیث مسطور را به استکانت و ضراعت موفور معروض ایستادگان انجمن والا گردانیدم ولیکن نه بسر وجهیکه ایقان این کمینه بر پیشگاه شعور آن حضرت پر تو ظهـــــور اندازد ،اما از انجا که ذهن سلیم و طبیعت مستقیم حضرت خاقانـــی به غایت الغایات مستعر جست و مرآت خاطر خاطر خطیر و ضمیــر منیر، عکس پذیر القاآت الهام مصیر به مجرد استماع آن خبر، خبر اثر مستفطن گشته، دست ابرام ازدامن سرانجام آن مرام بازداشتند.

چون وفور اهتمام خاطر دریا مقاطر را با تمام آن مهم خطیر می دانستم به تبیین معنی حدیث مذکور بر سبیل تاویل ، شروع نموده ،مضمون بلاغت مشحون ، بنوعی سمت تحریر یافت ،که غبـــار

بنا طرازی ، بلکه آثار نوبهاریت ، از ساحت آن عرصه ، بمصروف گردید
اما ازانجا که مزاج با ابتهاج شاهی بنا بر شمول نشهٔ آگاهی ،
معمای عدم را به اسم وجود می شگافت و به سر انگشت ، دقیقه
شناسی ، سر پنجه غواص اسرار می تافت ، از معارج ایقان تنزل
نموده ، از ثقل احتمال ملالت نمودن گرفت ، چون از معامله
رفع احتمال زبان خوش آمد لال بود و سخن روی بانصاف
داشت . لب تمکین به آفرین بکشاده بر رای صواب انتما
استحسان نمودم .

اما عمارتیکه بر سمت شرقی مایل بجنوبی موضع مذکور است
و در السنه اهالی بلدهٔ مذکوره مشهور است به " تخت رستم "
ازانچه از تحریر ثقات ارباب آثار به وضوح می پیوندد ، همانا
اینست که مقبرهٔ لهراسپ باشد والد گشتاسپ بوده و ایضاً
بنده دران ولا که در هند بودم ، از میرزا صالح مؤرخ شنودم
که میگفت : لهراسپ در بلخ مدفونست ، در موضعی که مردم آنجا
آنرا تخت رستم گویند وبسیار از صلحا بلده درانجا مدفونند .

از خواجه یحیی استماع دارم که فرمود لهراسپ در سمت
شرقی نوبهار آسوده است و ایضاً در السنه و افواه ارباب انتباه

دایر است که چون گشتاسپ ازقتل لسهراسپ بردست ارچاسپ، اطلاع یافت از فارس به بلخ آمده سیصد وشصت آتشکده بـه عدد ایام سال در حوالی نوبهار و مقبرهٔ لسهراسپ ،بنافرمود هر روز به دلالت زردشت که مخترع ملت مجوسیست ، بخانه آتش می افروخت و ذخیرهٔ دوزخ می اندوخت وآنچه از منازل دور درآن حوالی واقعست ، از آثار ملوك عجم است، و از جملهٔ مواضع قدیمه این بلده ،موضع جهاخانست که امروز بجز نامی ازان در صفحـه روزگار نیست .

بر ارباب خبرت واصحاب بصیرت ،مخفی و مستور نماند کـه به اتفاق جمهور(١) فن اخبار واجماع برره ، معاملهٔ آثـار از بد و ظهور آیات عمارت وآبادانی ، درین ساحت سماحت آگنـد که بقول اصح معمورهٔ ثانوی که جهان فانی تا امروز که بعضی ازان از ایام انبساط انجام سنهٔ تاٴلیف است، سور موفور السرور بقعـهٔ مذکور و زیاده برسه موضع اساس نیافته ، اما باعتبار هر مقـام بنامی موسوم گشته ، چنانچه حصن صفر که امروز به شهر درون۔ موسوم است به " هندوان و قهندز " معروف بوده در بخ

---

(١) نل جُمهور

وسطی که امروز باغ "گل زمین" در موضع جدار شرقی و دیوار
شمالی باغ حرمسرا بجای ضلع جنوبی و مسجد ندر بایش ، بحد
غربی و باغ شمال متصل بر سمت شمالی آن سمت وقوع یافته
مشهور بوده به حصن "داریان" و سور سیم که امتداد سور -
ضلع شرقی آن محد بوده از موضع آسیای باد تا حدود درب
عکاشه و سمت غربی از موضع غربی برج عیاران ، تا عرصه غربی
حصین هندوان و صوب جنوبی از مقام برج عیاران تا آسیا باد
مسمی بوده به حصن "کوفج" ، اما جباخان در جمیع اوقات
به اتفاق ثقات خارج حصون ثلاثه و بر صوب باب ستمند
و سمت غربی سمت وقوع داشته ، چنانچه الیوم درب واقعه بر
جهت مذکور و نیز بنا بر مراعات سوابق و مراسم موسوم است
به دروازه' جبا خان .

محمد بن ابراهیم بن ماشاءالله گوید : سامان که ملوک
سامانیه باو منسوبند پسر "جبا" است و هو سامان بن جبا بن
نتار بن نوشیروان بن طمغان بن بهرام چوبینه و خان در
عرف فارسیان خانه و محله و کوی را گویند ، چنانچه خان بادشاه
و خان شکر فروشان و خان برده فروشان . و حقیقت حال آنست

که جبا و فایز دو برادران بودند از نژاد بهرام چوبینه که بر مملکت بلخ بحسب ارشاد استیلا یافته بودند . ازانجا که فایز بامر سلطنت فایز بود و در حصن کوفج مقام داشت ، بنابر مصالح ملکی جبا را عذر خواسته در خارج درب ستهند بتوطن امر فرمود و مشار الیه در موضع مذکور ،که بدایت او از عیدگاه ـ سابق و نهایت آن تا حدود مصلای جدید بوده ، رحل اقامت انداخته به مراسم امداد و اسعاد برادر بزرگ قیام و اقدام ـ می نمود ، تا در فرصت قلیل آن موضع به مشابهٔ مصر جامع گشته ، مشتمل بر چند کوی و برزن گردید وکاخ و قصور جبا موسوم به جبا خان شد ، آنگاه " جبا " قریهٔ جهت سامان فرزند خویش متصل به جبا خان آباد ساخته هم موسوم باسم او گردانید .

و اما قلعهٔ که باهتمام ملازمان منظور قهرمان جلال و شهریار بیهمال عبد المؤمن خان مغفور سمت سرانجام یافته حصنی است که در مراسم عروج با بروج افلاك دم مساوات ولاف اشتراك ـ می زند ودر قواعد احکام واستحکام کوه را با همه شکوه ستوه می گرداند .

بیـــت

عقل گردد گر کند در وی تفکر مستمند

وهم گردد گر کند در روی تأمل ناتوان

در ثری بیند ثریا ، در سمک بیند سما

گرکند در سوش از بامش نگاه پاسبان

بالجمله حصن مذکور که امروز معمور است مشتمل است بر

تمامت "سور داریان" و جهاخان و دژ کوفج و متصل است به -

قهندز از سمت شرقی وغربی و از ثقات استماع دارم که این حصار

چند برج از قلعهٔ بخارا زیادتی دارد وبرین حصن حصین شش

دروازه سمت وقوع یافته .

اول درب خواجه سلطان احمد که بر صوب جنوبست و در

قدیم بدروازه نوبهار موسوم بوده است .

دوم دروازهٔ آب که در سوالف اعصار بدرب بابا"جك جك"

مشهور بوده ،چه مرقد منور بابای مذکور امروز که بر سمت شرقی مسجد

حضرت نقابت دستگاه ولینعمت با انتباه شاه خواجه نقشبندی وغربی

منزل،موفق صاحب فراست، منصور حاجی داد خواه است بر شـــارع

آب درب سمت وقوع داشته .

سوم : دروازهٔ جها خانست که الیوم در میان مصلای قدیم وجدید واقع است .

چهارم : دروازهٔ ده شیخ است که به قرب قریه مذکور است واین دروازه در قدیم نبود .

پنجم : از ضلع شمالی دروازهٔ خیابانست که بر سمت قریه خیابانست و امروز ازان قریه نشانی نیست ، اما در دفاتر قدیمه مسطور است .

ششم : درب عشق آباد است بر سمت شرقی که به اهتمام حضرت خلافت رتبت مفتوح گشته و در سوالف اعصار بدرب - هندوان موسوم بود ، که مزار فایض الانوار امام جعفر هندوانی - که الیوم به " خواجه سیور" مشهور است بر سمت این بابست ، اما قهندز که الآن به شهر درون موسوم است مشتمل است بر چهار باب .

اول : درب عراقی که بر صوب جنوبی مایل به مغرب مفتوحست و آن در قدیم بدرب " بخی " مشهور بوده است و آن در صوب جنوبی است .

دوم : دروازهٔ خواجه عکاشه که ازان باب تا مرقد منورآنحضرت

که بر سمت شرقی قلعه است قریب به ده جریب کما بیش
باشد .

سیم : دروازه اشتر خوار که بر سمت شمالیست و منسوب است
به احمد شتر خوار بلخی که معاصر ابومسلم مروزی بوده .

چهارم : دروازهٔ اسلام است که در سوالف اعصار به دروازهٔ ستمعند -
معروف بوده واین باب بر سمت غربیست ، مفتوح به عرصهٔ
ریگستان کهنه و درین قلعه بسا مزارات و بقاع و آثار خیر
که ظاهر و هوید است و حمام گل بهار که مهتر حیدر علی آبادی
از برج عیاران نقب زده ، کل ستون را ازان بدر برده ،
درین شهر است به قرب درب شتر خوار و امروز معمور و -
آباد انست وبقیه مواضع آن در ضمن تعداد علما و مشایخ
بلدهٔ طیبه سمت بنیان خواهد یافت .

اما مزارات و مواضع دیگر و کوی پیرزن شهر بیرون از حوزه
تعداد خارج است ، بعضی از انکه معروف و مشهود است بیان آن
از مساعدت روزگار مأمون است .

بیت

چشم جهان ندید ونه گوش زمان شنید　　　زین خوبتر مکان وپسندیده ترمقر

داستان تهیان بعضی از آسودگان
این خاک افلاک نشان و تعیین
مواضع دفن و مقابر ایشان بقدر
وسع و امکان .

بر رای قویم و خاطر مستقیم ، ارباب عقول واصحاب علوم مستور و مکتوم نماند که اقلیم فردوس نسیم ، کوثر تسنیم چهارم ، که بعضی ازان موسوم به بلخ گشته بحکم خیرالامور اوسطها بر تمامی اقالیم آفاق باالاتفاق شرف تفوق و تقدم دارد ، و ازانجا که بلخ صانها الله عزتها عن السلخ در وسط این اوسط سمت وقوع یافته به موجب نور علی نور ، در جمیع اوصاف کمال و نعوت اجلال به آلاف و اضعاف بر سایر ممالك اقلیم مذکور ، مراسم ازدیاد شرف سر افراز خواهد بود .

شیخ الاسلام گوید : از اهل بلخ برجمله اقالیم به هفده (۱) نفر مفاخر ومباهات می کردیم ، بدان سبب که این جمع را دران

---

(۱) درهر نسخه هفتاد ولی ازروی فضایل بلخ ۱۷ تصحیح شد - صفحه ۴۱ و ۴۲ .

آوان بر روی بساط شبیه ونظیر پدید نبود و چهارکس ازان -
مجموع در علم تفسیر و قرآن مشهور بوده اند .

اول : عطاء بن میسره

دوم : ضحاک بن مزاحم

سوم : مقاتل بن حیان

چهارم : مقاتل بن سلیمان

و چهارکس از قضات به علم به عدل و امانت و دیانت
مذکور موسوم مثل : متوکل بن‌حمران ، وعمر بن میمون الرماح ،
وعبدالله بن رماح و ابو مطیع .

و از زهاد : نیز چهارکس مثل ابوسفیان کثیر بن زیاد
وصاحب الجیش، حضرت ابراهیم ادهم و سیم ابن الجمیل ویعقوب
القاری .

و از اهل لغت و نحو : اخفش سعید بن مسعدت -
المجاشعی . و از معبّران : مخفع مّعبر و هشیم مّعبر و زید
بن نعیم معبر . و از اطبا : یوحنا بن ماسویه و از وزراء
آل برمک و از ملوك آل سامان .

چون درین داستان خاطر فاتر بر تعداد آسودگان و -

و منتبان[۳] به این ساحت باسماحت تعلق گرفته ،قلم مشکین رقم از تبیان واردان سببی ، و متوطنان عزیمتی ،احتراز نموده ، عنان بیانرا بصوب بعضی از قسمین سابقین معطوف میگرداند .
عنقریب سمت تحریر و تقدیر پذیرفت که؛ ایوب علیه‌السلام از اهل بلخ بوده چنانچه "حماد" گفته ، روزی به ابوبکر حشیش گذشتم مرا گفت یا خراسانی بیا تا ترا مژده دهم ، به خدمت اوشتافتم فرمود ایوب صابر علیه السلام از اهل بلخ است و نیز سمت گذارش یافت که ایوب و هابیل وگشتاسپ در میدان آسوده‌اند در مقبرهٔ سرتـــل .

امام ابوالقاسم گوید : در بعضی تواریخ مسطور اســـت که داود علیه السلام نیز درهمان موضع مدفونست . اما آنچه الیوم معروف و مشهور است ، آنست که صالح علیه السلام ،آنکه متصل به قریهٔ کلته ذرمسجدی که درپیش او مناریست آســود ه والله اعلم .

و از جمله آسودگان این ساحت سماحت آگند به اتفا ق ثقات روات و اجماع اخیار ارباب اخبار ، نیّـر طارم چهارم خلافت علی بن ابی طالب است کرم الله وجهه. صاحب بهجه‌گوید :

از اعاظم بقاع عالم که کعبهٔ حاجات طوایف امم و قبلهٔ بنی آدم و محیط آثار افاضات فضل ربانی ومطرح آیات کرامات صمدانی و مطلع سعادات جاودانی و مورد مرادات دو جهانی آمده ، مشهد منور سامی و مرقد مطهر نامی حضرت شاه اولیاء و سلطان الاتقیا و نور باصرهٔ بینش و نور حدیقهٔ آفرینش زبدهٔ ارکان ولایت و امامت ، صفوهٔ عناصر کرامت و هدایت قدوهٔ اصفیا و قبلهٔ اصحاب تقی ابوالحسن علی مرتضی است رضی الله تعالی عنه که طوایف اولاد آدم ، از اقاصی بلاد عالم روی ارادت و نیاز بدان کعبه عرفان دارند وجمعیت وجامعیت و نور وصفا و فیض روح وریحان وامن دامان که دران بارگاه کعبه اشتباه است ، در تمامی اقالیم به هیچ جای نشان نمیدهند واز - هجوم طایفان وعاکفان ، درین آستان کروبی آشیان ، - ازدحامیت که از شرح مستغنی است ومشهد معظم ومرقد مکرم بر سمت شرقی بلدهٔ طیبه واقع است . از شهر تا به آن - تربت سدره مرتبت ،کما بیش سه فرسخ بوده باشد وبدایت ظهور این معنی ، که آن حضرت در بلخ مدفونند ، در ایام شهریار کارآگاه سنجر شاه ماضی بوده ، بدین دستور که در دفاتر معاملات ابومسلم مروزی یافته اند . که چون نامهٔ او که

مشتمل بود بر التماس قبول خلافت وامامت به امام همام ـ
جعفر صادق رسید . آنحضرت به اقبال آن معنی مبادرت نفرموده
کلمات عتاب آمیز درآن باب بر زبان آوردند اما در وقت ـ
رخصت قاصد ، فرمودند : که ابو مسلم را بگوی که اگر میخواهد
درین خاندان ، خدمت پسندیده به تقدیم رساند ، می باید
که تابوتِ محفوف بانوار آن قبلهٔ اخیار ، یعنی امیر المؤمنیـــن
علی بن ابی طالب را از نجف به بلدهٔ بلخ انتقال فرماید .
چون وصیت امام به ابو مسلم رسید به اطاعت آن مبـــادرت
نموده در ساعت ذ ولابی که در لسان اهل تواریخ بحریف مروزی
مشهور است ، ارسال داشت تا آن خدمت را به تقدیم رساند .
چنانچه آن نعش مبارك را به بلدهٔ مزبور برده در موضـــــع
مذکور بطریق خفیه مدفون ساخت و لوحی مشتمل بر حقایق ـ
حالات نیز دران قبر گذاشت .

چون این خبر خیر اثر در مرو شیوع یافت ، پرتو ظهـــور
آن بر پیشگاه شعور سلطانی تافت ، فرمانی مشتمل برحقایـــق
مذکور به امیر قماچ که از قبل سلطان والی بلخ بود فرستـاده
به تحقیق و تحفص آن تربت کیوان رتبت ماٴمور گردانید ، بعد

ازان امیر مذکور به موجب فرمان ، کمر اجتهاد برمیان جان بسته ، دران باب مساعی مجهوده به تقدیم رسانید . اما به مضمون بلاغت مشحون " الامور مرهونه باوقاتها "هرچند دران مهم بیشتر کوشید ، کمتر نتیجه داد و همچنین بهمه حال در وجدان آن سعادت در مجاهدت میزد تا معامله غزان و گرفتاری سلطان بمیان آمده آن سلك بالکلیه گسیخته گردید وآن گنج سعادت سنج هم چنان در شکنج اختفار انزوا - می بود تا بتاریخ سنه هشتصد وهشتاد وپنج شمس الدین محمد نام عزیزیکه سلسله نسبش به سلطان بایزید بسطامی میرسید ازغزنین به بلخ آمده میرزا بایقرا که والی بلده بود ، دید وکتابی ظاهرساخت که تصنیف اودرعهد سلطان سنجر بوده ودران کتاب نوشته اند که : قبر امیرالمومنین علی بن ابی طالب در قریه خواجه خیران بلخ به موضع معین واقعست . چون حقیقت حال معلوم جناب میرزا گشت ، درساعت مصحوب تمامت علما و مشایخ سوار شده به موضع مذکور رفتند ، چون به اشارت همکنان به حفر مکان معین شروع افتاد ،تابوتی ولوحی پدید آمد ، نوشته بود که هذا قبر امیرالمومنین علی

ولی الله اخو رسول الله .

بعضی گویند مصحفی نیز ظاهر شد . آنگاه میرزای -
کار آگاه بمراسم شکر گذاری مبادرت نموده علما و مشایخ وسایر
فضلا و ارباب حاجات را از خوان نوال وسماط افضال خویش
برومند گردانید .

بعد ازان پدر مولانا بنایی را به تاسیس آن بنـــا ی
منیع مأمور گردانید . و الیوم گنبد یکه بر فراز مرقد منور مرفــو ع
است ، یادگار آن بنای سعادت انتما ست . اما قبه خارج-
که امروز به جامع آستانه مشهور است به اهتمام شهر یار کار آگاه
عبد المؤمن خان سمت اتمام پذیرفته و در اطراف و جوانب آ ن
روضه مقدسه ، بسی از بقاع عالیه که امروز واقع است ازانجملــه
حظیرهٔ محفوفه رحمت و غفران مستوره ، قباب عفت و سترعصمت
همشیرهٔ حضرت خلافت مکانی آیم بی بی است . و دیگر قبهٔ
مرفوعه عمهٔ حضرت خلافت مکانی حرم گستن قرا سلطان بـــن
جانی بیک خا ن است . بنابر اضطجاع سلطانی مزبور بـــه
گنبد گستن قرا سلطان ، معروف است ، این د و مد فن برسمت
قدم آن حضرت وقوع یافته اند ، اول به هنگام دخول از

باب جنوبی ، برهمین خیابان بر یسار ودیگر مقبره" یکی از - معتکفان حریم با احترام حضرت خلافت مکان موسوم به " عجب نگار" و این حظیره" محفوف به مغفرت و رحمت به‌حذ اوجه آن حضرت واقع شده واسطه" میان مشهد مکرم و مسجد - خواجه خیران . و بر سمت شرقی روضه" مطهره به حذ ظهر آن حضرت مقبره" عباد الله سلطان ابن باقی محمد خان به‌تجدید موسس گشته و در بیرون درب جنوبی امیر کبیر امیر علیشیر رباطی به اتمام رسانیده که طاق آن با اطباق سموات دم مساوات میزنند .

بالجمله آن ساحت با سماحت را امروز فیضی است که پنداشتم جنت‌عدنست درخوشی ، اگرچه تمام سنین و شهور و ایام ولیالی آن حریم مکرم از طایفان وزایران چون حرم محترم ، خالی وعاطل نیست ولیکن جهت اجتماع عام برخی از ایام سال وماه مقرر است ، چون تمامت محرم الحرام و مجموعی شهر رجب المرجب خصوصا" لیالی جمعه ، ودرین ایام مذکوره وفور خلایق درحوالی آن دار السرور ، بنوعی سمت ظهور می یابد که محاسب وهم وخیال از تخمین و قیاس آن به عجز اعتراف می نماید .

وچهارباغی که باهتمام شهریار مرحوم ولی محمد خان بر حوالی روضه مقدسه بکمال رسیده و میرزا کچیک جوزجانی ، تاریخ آنرا " جنت ثانی " یافته باوجود آنکه ساحت دایره دور آن قریب به صد جریب خواهد بود ، در ایام مذکوره جهت نزول وجلوس خلایق تنگی میکند تا به عبور و مرور تماشا چه رسد ونیز درین ایام باهتمام بندگان حضرت عاجز مانعی از وصول نظر نظاره گیان هوشمند . بر مناظر اهل وعیال متظلمان اشجار رحمت بر حوالی ساحت باسماحت سمت وقوع یافته ، و از مراسم ظهور آثار وطلوع نیرات انوار خود چه توان گفت که درین اوقات با برکات ساعتی نیست که مضمون بلاغت مشحون - کریمه "ویبرء الاکمه والابرص" سمت وقوع نیابد تا به جزئیات و مطالب ومقاصد چه رسد .

بالجمله امروز آن تربت آسمان رتبت نعمتیست از جزیل نعم بر اهل عالم خصوصا بر اهل عالم اهالی این بلده را که بوسیله آن خاک پاك بر بسا مقاصد و مطالب دنیوی واخروی که فایز می گردند .

در آثار وارد است که زود باشد که گنجی از سمت شرقی

حصار بلخ ظهور یابد ، این بنده میگوید که کدام گنج به تربت سعادت سنج آن معدن اسرار الهی و مطلع انوار نا متناهی رسد که منافع و مداخل آن بر خواص وعوام انام متواتر و متوالی است وعواید افاضات آن بر صادر و وارد فایض وعاید .

پوشیده نماند که آنچه در باب ظهور آثار و طلوع انوا ر- سمت تذکار یافت از هزار یکی واز بسیار اندك است ، اربا ب حال واصحاب کمال دانند که آن مظهر افضال را در مراسم افاضت و امارت چه حال است ، این گرفتار قید هستی را ازا ن منبع اسرار بجز تماشای در و دیوار ، چه لذت و احتظاظ بهمه حال ، از گل سرایم به که به خار گرایم ، الهم بصر عیوننا بانوار کماله وآثار جماله بمنه وکمال کرمه .

از جمله پیشینیان وآسودگان این بلده طیبه که غایله گمانرا در مطاوی ایقان آن مجال مداخلت نیست ، عارف قیومی و منتظم در سلك اصحابی کانجومی و داخل در حوزه مصطفوی علیه‌الصلوة و- السلام حضرت سفینه (۱) است رضی الله عنه نام نامی آن آنحضرت

(۱) در فضایل بلخ : شیخ اول رومان بلخی که نامش مهران یاعبس یا قیس بوده - صفحه ۵٦

رومان بوده و اسم والدش فرخ و والده اش ناهید بنت زرین بخت،
و اقدی گوید که مولد او در عربست ، منقول است از رومان کهگفت
مرا ام سلمه ابتیاع نموده آزاد فرمود . بدین شرط که تازنده باشم
از ملازمت رسول علیه الصلوة والسلام جد ابی اختیار نفرمایم .

فَقُلتُ انالا اُحِبُ اَنْ امارق النبی مَا عَشْتُ .

(یعنی پسرگفتم که دوست ندارم که از صحبت حضرت نبی
مفارقت کنم .)

شیخ الاسلام از نباته (۱) روایت میکند که پرسیدم سعید
بن جمهانرا که مولای رسول را کجا دیدی؟ گفت : به موضعی
که آنرا " بطن نخله" گویند . بعد ازان سوال نمودم که نام توچیست؟
گفت من ترا از نام دیگر اعلام ندهم ، اما نامی که مرا رسول صلی الله
علیه وسلم بدان خوانده " سفینه" است .

سعید گوید ، گفتم : وجه تسمیه باین اسم ترا چه بود ؟
گفت: روزی رسول علیه السلام باصحاب به غزو میرفت . دران حال -
کسوت و زادیکه داشتند گران کردن گرفت . آن حضرت آثار ملالت

---

(۱) ابو نباته یونس بن یحیی بن نباته اموی متوفی ۷۰ هـ ق ازمحدثان

را دریافته ، مرا فرمود بکشای ردای خود را ، چون بفرمود عمل نمودم اشاره کرد تا بعد ازانکه جمع رخوت و زاد اصحاب را دران بستم و متحمل گردیدم ، رسول علیه السلام فرمودند که " انت سفینتی " یعنی این اثقال را تحمل نمای که تو سفینهٔ منی ، رومان گوید که از میامن الطاف آن‌حضرت مرا قوتی دست داد که اگر دران روز بار ده شتر برمن می‌گذاشتند بی شائبهٔ تکلف بحمل آن مبادرت می نمودم . و نیز مروی است که روزی آن حضرت صلی الله علیه‌وسلم با یاران همراه برکنار جوی رسیدند ، رومان حضرت و یاران را برداشته ازان آب بگذرانید ، حضرت فرمودند که " لیست الا سفینه " یعنی نیستی تو مگر کشتی .

منقولست که ابو ایوب انصاری رضی الله عنه سفینه راگفت مرا از نام اصلی خویش بازگوی ، سفینه بدان سخن مبادرت ننمود ، ابو ایوب دران معنی مبالغه فرمود ، سفینه ازان صورت درخشم رفته ، گفت : من بنامی که رسول علیه السلام بدان نام مرا خوانده - رغبت مند تر ازانم که نام اصلی .

چون آن حضرت آثار کرامت در جبین سفینه مشاهده نمود فرمودکه ، ای ابو ایوب تو او را بدان سبب که فارسی است تغییر و تنقیص مینمایی که اگر دین مستقیم از ثریا معلق باشد ، ابنای

ایشان فارسی بدان تمسک نمایند .

و شیخ الاسلام مسلسل روایت میکند از سفینه المعروف - برومان بلخی ، این حدیث را که گفت رسول صلی الله علیه و سلم " المستشار موءتمن" یعنی برا نکس که بر او مشورت کرده شود واجب است که حقوق شرعی و عرفی ورا بیکسو نهاده ، هیچ نصیحت و اصابت را از طالب ، مطوی وپوشیده ندارد و میان حب و بغض و اقارب و اباعد فرق نکند و صحابی مذکور بعد از وفات پیغمبر صلی اللهعلیه وسلم ، بحکم حُبُ الوَطَنِ مِنَ الاِیمَان، به بلخ آمده به هدایت و ارشاد شروع نمود ، تا در ایام خلافت امیر الموء منین - عثمان رضی الله عنه بساط حیات در نورد یده ، بصوب مقر اصلی - شتافت . و الیوم قبر آن حضرت بر سمت دروازه عشق آباد بر فراز بلندی که روضه ٔ منوره ٔ خواجه عکاشه بر سمت شمالی و مدفن قطب دایره ٔ ارشاد ، شیخ نظام الدین تانسری بر صوب جنوبی آن واقع است . و از آثار چنان به موضوع می پیوندد که عمارت عالی بر سر روضه ٔ آن حضرت بوده ، در بعضی تواریخ مذکور است که امیر تیمور گورگانی در اثنای عبور و مرور البته بدان خاک پاک توسل - می نموده .

راقم این سطور در اثنای مطالعه تواریخ بلخ موضع قبر آنحضرت را خاطر نشان حضرت خلافت مکانی مد ظله العالی گردانیدم فرمودند که در صدق آن، گمانرا مجال مداخلت نیست، ازانکه حضرت ارشاد پناهی نظام الدین بزیارت آن حظیره بسیار می رفتند و مرا نیز ترغیب می نمودند.

دیگر از مضطجعان آن خاک پاک:

حضرت خواجه عکاشه اند رضی الله عنه که از کبار اصحاب رسولند و در ترجمهٔ مسالك ممالك مسطور است که خاک بلخ را همین شرف بسنده است که مدفن عکاشه ابن محصن است و حدیث بشارت خروج شهر صفر و تقبل مهر نبوت و غیر آن ازمراسم مبینه از کمال حال آن حضرت خود معروف و مشهور است و موضع قبر آن حضرت آنجا" در تحقیق درب بخی که الیوم بدروازهٔ عکاشه معروف است. سمت تبیان یافت. واز جملهٔ معتکفان و منسوبان بلدهٔ طیبه

ضحاک بن مزاحم (۱): المعروف به ابوالقاسم است که او از کبار تابعین بوده و منقول است که ضحاك دو سال در شکم مادر مانده

---

(۱) در فضایل ص ٦٢ بلخ تصحیح استاد حبیبی شیخ ﷺ وم محمود کتابدار غالب جملات را نقل کرده.

و بعضی دندانهای او برآمده بود و چون تولد یافته بخندید بدان سبب اورا ضحاک نام نهادند و اصل او از بنی عامر بوده از احمد بن حنبل مرویست که ضحاک ثقه و معتمد علیه بوده است واصح اقوال آنکه ضحاک در برد قان وفات یافت. و تحقیق بر- د قان سمت گذارش یافت وگویند در وقت وفات ، با برادرش سالم وصیت نمود که تربت مرا با خاک برابر سازید ، بدین سبب موضع قبر آن بزرگوار روزگاری چون گنج روی در نقاب احتجاب داشت .

امام واقدی گوید : وفات او در سنه ماثه بوده و ایضاً به برادرش سالم وصیت فرمود که چون مرا در خاک دفن نمایی در- تربت من بنشین و سوره یسین برخوان تا مونس وحشت من در- قبر شود و جواب ملائکه بر من نیز آسان شود . و قتیبه گفت دریغ از اهل بلخ که خاک ضحاک را ضایع ساختند و از ضحاک منقول است که از انس بن مالک شنیدم که گفت : رسول الله علیه السلام فرمودند که " مَن اراد اَنْ یلقی اللّٰه طاهراً مطهراً - فالیتزوج الحرایر " یعنی هرکه خواهد که به عز لقاء ملک الملوك مستسعد گردد وحال آنکه از آلایش پاک و پاک سازنده باشد بروی باد که زن آزاد و حرهٔ کریمه را بر نکاح خود درآرد . وهم

ضحاك روايت میکند از عبدالله مسعود که گفت: هیچ . نیست درین کاروانسرای دنیا که مهمان نیست وآنچه درویست از مال وجان و غیرآن همه عاریتست وساعت به ساعت مهمان رحلت- می نماید وصاحب ودیعت امانت را استرداد می نماید .

سفیان ثوری قدس سره گفته که علم تفسیر را از چارکس - طلبید : ازسعید بن جبیر ومجاهد وعکرمه وضحاك ، مرویات آنجناب درکتب مبسوطه مسطور است ومقالات او درالسنه و - افواه مذکور .

ودیگر از جمله اضافتیان این ساحت با سماحت :

امام سعید مقبریست : وکنیت اوعباد است (۱) گویند که اسم او کیسان بود ،چون با مرد متمول از قبیلهٔ جندع که درمقابر مدینه منزل داشت وچهل هزار گوسفندانش بود وبروی اضاحی واجب شده بود ،الفت مند بود ازین وجه ملقب به مقبری گردید وبعضی گویند که روزی آواز طفلی از قبری بگوش بزرگی رسید ، - چون تفحص نمودند ،بروضوح پیوست که کودکی از عورتی تولد یافته ، چون آن کودك به سن تمیز رسید ملقب به مقبری گردید ،

(۱) در فضایل شیخ سوم .

و بعضی گویند ازانجهت که بر در سرای او مقبرهٔ بود و مسجد مقبری باو منسوب است واقدی گوید که وفات سعید در اول خلافت هشام بن عبد الملك بوده و در راس سنه مائه نیز گفته اند و موضع قبر مشار الیه الیوم پیدا نیست . وسعید از پدر خود او از ابو هریره روایت کرده رسول علیه السلام فرمود که دشوار ترین عقوبات عالمی را باشد در روز قیامت که بعلم خود عمل نکند .

از جملهٔ منتسبان این کشور پر غرایب :

عطا بن ابی السایب (۱) : است وکنیت او ابو مره است و او از مشاهیر و معارف مقدمانست و پدر او بغایت متمول و صاحب ثروت بود و او سه پسر داشته ،عبد الله وعطا وسایب وعلی بن ابی طالب رضی الله عنه بدست مبارك خود بر سر عطا مسح فرموده بود و مر اورا دعای خیر کرده بوده است و او به غزاء اهوا ز رفته و فتح سجستان و زابلستان نیز مشاهده فرموده و اول کسیکه در وقت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه به بلخ رسیده او بود .

---

(۱) در فضایل الشیخ الرابع آمده .

و فی الجمله مناقب عطاء وکرامت و سخا و مروت و فتوت او شایع و ذایع است . و الیوم خاک آن گوهر پاک باهمه نور و ضیاء درین طرفه جا مستور و نا پیدا ست .

و دیگر این حرم آسمان نشان :

مقاتل بن سلمان بن حیان (۱) : است و اورا صحبت با عمر بن عبد العزیز سمت وقوع یافته و دران مجلس حضرت خضر را دیده سر بر زانوی عمر نهاده به استراحت مشغول بوده و عمر بعد از اطلاع بر استعداد او ، مهم بیت المال را باو تفویض فرمود تا به میامن نصفت و معدلت و وسعت در معیشت مستحقان و ارباب حاجات پدید آمد .

و از غرایب حدیثیکه ازو روایت کرده اند ، یکی آنست که ابو هریره رضی الله عنه گفت : از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بشنیدم که فرمود : مهورحورالعین قبضات التمر و فلق الخبز . یعنی کابین حوران وصداق آن پاکان آنست که مشت خرمایی به مستحق و لب نانی به محتاجی رسانی ، و او مدتی در سمرقند به امر خطیر قضا مشغول بود که ناگاه این حدیث در نظر در آمد .

(۱) در فضایل بلخ الشیخ الخامس آمده .

" ثَلاثٌ مَن کُنَّ فیه فهوَ منافِق ، اِذا حَدَّثَ کَذَبَ وَاِذا اُتمِنَ خانَ وَاِذا وَعَدَ خَلَفَ " یعنی سه چیز است که آن علامت نفاق است ، یکی آنکه اگر زبان به بیان بکشاید دروغ سراید و چون امین سازند درکمین خیانت نشیند و چون وعده دهد بخلاف گراید . چون مقاتل بر مضمون بلاغت مشحون این حدیث وقوف یافت بالکلیه عنان توجه از شواغل برتافت ، چنانچه عروس مناصب را سه طلاق بر گوشه چادر بسته ، از سمرقند بصوب بخارا شتافت و از بخارا به مرو رفت و از علما و فضلای عصر تحقیق معنی حدیث می فرمود و می گفت: کدام مؤمن تواند بود که ازین سه خصلت خالی باشد. چون حل آن از اهالی اینجا حاصل نشد و فرحی و فرجی حاصل نیامد ، ازانجای به نیشابور رفت و شرط تفحص بجای آورد ، آنجا هم مرهمی فرا دست نیامد تا به جرجان به صحبت شهر بن جوشب رفته قصهٔ خویش با او در میان آورد . آن عزیز فرمودند که ازان زمان که آن حدیث به سمع من رسیده است ، پرتو ظهور بر آینهٔ شعورم نتافته ، اما اگر به صحبت سعید جبیر مبادرت نمایی ممکن که این عقده به سر انگشت اهتمام گشاده گردد ، مقاتل دست از دامن او باز داشته روی توجه بجانب سعید آورد وبه مبالغه تمام در حل آن مرام اهتمام نمود و سعید دران آوان ، روزگار به اختفا و استتار

می گذرانید . تا بعد از تردد بسیار او را یافته به عرض حال وگذارش اسباب ملال مبادرت نمود وسعید به سماع آن حدیث دیگر مرتبه بیقرار شده گفت: ازین معامله مرا پائیست در گل و داغیست در دل ، چه دانم که هیچکس از مسلمانان نیست که بتمام وکمال ازین سه خصلت مبرا و معرا بود ، اما بر تو باد که نزد حسن بصری روی و این سر ازو استکشاف نمایی ، امید که از صحبت او به مطلوب رسی .

بالجمله مقاتل نزد حسن بصری رفت و قضایای گذشته را با او باز گفت وحسن اول بروی بسوخت ، گفت خدای بر شهر بن جوشب وسعید جبیر رحمت کناد . که نیمه خبر بایشان رسیده است که تمامی این قصه بدین دستور است ،که چون رسول صلی الله علیه وسلم ،این حدیث فرمود دلهای اصحاب اندوهمند گشت. از رسول سوال ناکرده نزد فاطمه رضی الله عنها رفتند ،و مشغولی بواطن خود را معروض فاطمه داشتند وفاطمه نزد حضرت علیه السلام رفته قصه را تقریر فرمود . رسول علیه السلام جهت اجتماع اصحاب به منادی امر فرمود ،تا همکنان مجتمع گردیدند . آنگاه بر منبر برامده فرمود که ایها الناس ، مقصود ازان خبری که از من بشما رسیده - منافقانند نه مسلمانان ، زیرا که ایشان بمن می گفتند که ایمان ماهم

بخدا درست است مثل ایمان تو ، خدای عزو جل آیتی فرستاد :
" وَاللهُ یَشْهَدُ اَنَّ المُنافِقُونَ لِکاذِبُونَ " و آنچه گفتم که چون امانت قبول کنند و به خیانت مبادرت نمایند نماز و روزه است . و جملهٔ اوامر و نواهی امانت است ، که ایشان دران خیانت کردند تا خدایتعالی فرمود " یُخادِعُونَ اللهَ وَهُوَ خادِعُهُم وَاِذْ قامُو اِلی الصَّلوٰةِ " الی آه و آنچه فرمودم که چون وعده کنند خلاف آن نمایند آنست که ثعلبه ابن مالك ،نزد من آمده گفت :که یارسول الله ،مرا آرزوی آنست که در صحاری و براری توطن نمایم و به رعی غنایم و رعایت هوایم مشغول باشم ،گوسفندی چند دارم ، دعا فرمای تا خدایتعالی برکتی کرامت فرماید ، در حق او دعا کردم به اجابت مقرون گشت . چنانچه راه عبور و مرور بر اهالی این حوالی تنگ گردید . چون اورا به ادای زکوٰة امر نمودم اباء و امتناع نمود ،خدایتعالی آیت فرستاد که " وَمِنْهُم مَنْ عاهَدَ اللهَ لِئن اَتانا مِنْ فَضْلِه لِنَصَّدِقَنَّ اِلی قَولِهِ فَاَعقَبَهُم نِفاقاً" قُلُوبِهِم اِلی یَومِ یَلقَونَه بِما اَخْتَلَفُوا اللهَ ما وَعَدوهُ ." صحابه رضوان الله الیهم اجمعین ازان حسن ادا و لطف ابتداء متهیج و مسرور شدند به ادای

شکر قیام نمودند وعطایا به ارباب استحقاق رسانید .

چون مقاتل ابن حیان این قصه را از حسن بشنید عقده که در سر رشته کارش افتاده بود گشاده گشت ، بعد ازان به استبشار تمام به سر انجام مرام خود توجه فرمود ، افسوس که چراغی بدین انارت امروز در قباب مختفی است .

از جملهٔ منتسبان این خلد ثانی :

عطاء خراسانیست :(۱) و او از جملهٔ تابعین است و اصل او از جوزجانست و از انجا به بلخ نقل فرموده و او درسنه خمسین- از هجرت متولد شده و در مائه وثلاثین وفات یافته ، اما موضوع قبرش معین نیست و از عبد الله بن عباس وعبد الله عمر و ابوهریره وابو امامه وعقبه ابن عامر رضوان الله تعالی اجمعین احادیث بسیار روایت کرده است . و او همه روز به غزا مشغول بودی وتمام شب نماز میگذارد و در اثنای لیالی گاهی فریاد بر آوردی که ای دوستان بر خیزید و به نماز مقید باشید ، که نماز گزاردن بهتر است از خمر خوردن .

---

(۱) در فضایل بلخ شیخ ششم ص ۸۲ .

و از جمله معاملان قاضی :

متوکل بن حمران القاضی (۱) : است و او نیز از تابعین بوده و انس بن‌مالك را دریافته بود وکنیت او ابوعبد الجبار است و او در بلخ به عز شهادت فایز گشته و دران روز نود ساله بوده و کوی متوکل باومنسوب است و تربت او در بلخست ، اما مشتبه است منقول است که ابوداود که از قبل ابومسلم والی بلخ بود اورا به قضا تقید فرموده ، متوکل گفت بشرطی خواهم قبول کرد که ذکر امیر بر سر منبر نبرند وگواهی گماشتگان او در دعاوی مسموع نباشد و اهل عسکر ازانچه از اموال مسلمین گرفته باشند باز بدهند ، والی تمامت شرایط را متقبل گشت ، متوکل رضا به قضا داد .

روزی دو نفر به حضرت او خصومت کردند و یکی از شهود از ملازمان امیر بود ، در شهادت اورا قبول نفرمود وامر کرد تا اورا ازان کوی بیرون کردند ، خبر بحاکم رسید ، قاصدان فرستاده اورا طلب نمود و او دران حال در نماز بود ، خدمتش را همچنان برداشته به قهندز ، نزد حاکم بردند و اورا چهل روز در حبس داشت .

---

(۱) د ن ، شیخ هفتم در فضایل .

روزی والی شهر با او به طریق عتاب گفت : مرا بر بالای -
منبر دعا گوی و شهادت ملازمان مرا مسموع دار . وآن سخن
نزد او درجت قبول نیافت . امیر به قتلش برخواست ، گفت
فردای قیامت جهت خون خود با تو مخاصمت خواهم کرد ، امیر
هراسمند گشته ، دیگری را به قتل او امر فرمود . متوکل با او به
مجادله برخواسته به قتل رسانید ، دیگری متوجه او شد اورا نیز
بکشت . سومی چون درآمد گفت : بگذار تا دو رکعت نماز بگذارم
مهلت داد ، در رکعت اول یسین و در رکعت دوم آمن الرسول
بخواند ، چون بدینجا رسید که : " غفرانك ربنا والیك المصیر "
گریه بر وی افتاد و حرفی چند از استناد جمع امور بحضرت مالك
الملك گفت ، چون آواز او به سمع امیر رسید به فرمود تا اورابیرون
آوردند وبر نطعی نشاندند دو دستش را قطع کردند ، جلاد -
خواست که سر اورا بر دارد ، گفت : گردن خود را دراز دار ، متوکل
گفت : میخواهی که بر قتل خود یاری دهم ، آنگاه بخواندن کلمه
توحید مشغول گشت تا سر اورا بردا‌شتند .

منقولست که دران روز که جنازهٔ اورا خواندند ، باران عظیم
آمد با آنکه فصل جوزا بود ، آثار رحمت ظهور یافت (۱) بعد ازانکه

(۱) نت باران عظیم بیامد .

ابو داود، متوکل‌را شهید گردانید، از ثمرهٔ شجره حیات چندان بهره مند نیافت چنانکه در همان‌چند روز، از بامی در افتاد ومیخی بر شکمش به جست و دران زحمت سفر آخرت گرفت. و بسیار از فتنه وفساد که بعد از حیات آن صاحب کمال دران حدود بوقوع پیوست.

بیت

بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش درهمهٔ آفاق زد

از جملهٔ متقیان این‌ساحت گردون نشان :

مقاتل ابن سلیمانست :(۱) و او مفسر و محدث و صاحب تصانیف است. وفات او در عبادان بصره است در صد وپنجاه و هشت از هجرت‌بوده است و ابو معاذ گوید، سفیان ثوری را از تفسیر مقاتل پرسیدم، گفت : تفسیر تفسیر مقاتل‌است. شافعی گفته که : الناس‌کلهم عیال ابی‌حنیفه فی فقه وعیال مقاتل فی تفسیر، مردمان عیال ابوحنیفه اند در علم فقه وعیال مقاتل اند در علم تفسیر.

و از جمله اضافتیان این حرم محترم :

(۱) شیخ عشتم

ابراهیم بن الادهم (۱) : است که صیت مآثر و مفاخر آن به مسامع ساکنان ملاء اعلی رسیده واخبار وآثار او از بدایت حال و - نهایت کمال مشهورتر ازانست که حاجت به تذکار وتکرار باشد .

تولد او در مکه معظمه بوده و مادر اورا به آب زمزم شسته و از پیران حرم به جهت او التماس دعا کرده ، الحق تیر دعای همگنان در حق او بهدف اجابت رسیده و از سخنان اوست که هرکه زبان از غیبت مردم نگاه نمیدارد ، از صحبت ما دور باد و هرکه بزبان تازی سخن بتواند گفتن و نگوید از ما دور باد وگاه گاه - بر زبان الهام بیان میگذرانید که هیچ مجاهدتی بر بند مصعبتر از منازعت نیست ، جهت مراجعت به وطن مألوف و این ریاضت کسی داند که ملك و مملکت بلخ رها کرده باشد ودرمیان مردمی - روزگار بگذراند که ایشان حرمت اورا نگاه ندارند .

گویند که ابراهیم بابن رماح قاضی بلخ نوشت که مدت سه سال است که میخواهم بتو نامه نویسم وآن داعیه از حیز قوت بر منصهٔ فعل نمی نهد . ازان که چندان بخود مشغولم که فرصت پرداختن بدیگرم نیست .

---

(۱) درفضایل شیخ نهم ص ۹۳ .

ایزد تعالی ترا از منهیات عصمت ارزانی داراد تا مرگ را کاره نباشی و دشمن نداری والسلام .

و از سخنان اوست که هیچ کس ضرر رساننده تر به فرزندان از پدر و مادر نیست . که همه وقت به سر انجام دواعی طبیعتشان مبادرت می نمایند ، تا آسایش وکسالت مزاج همکنان گردد .

رجاء بن نوح گوید که زهد وعبادت ابراهیم نسبت با پدرش ادهم اندکی بود . منقولست که دران آوانکه تیر بر کمان نهاده با کفار با محاربه مشغول بود . وفات یافت و او را به قلعهٔ " صور" بردند ودر موضع " هوردند قله" دفن کردند و آن موضع میان صور وعسقلان واقع است وفات او و سفیان ثوری در صد وشصت ویك از هجرت بود .

منقول است که اورا بعد از وفات عزیزی درخواب دید و از موضع دفن او پرسید . گفت صور وعسقلان که در بلخست الیوم در بلخ قریب به قنطرهٔ خواجه نه گنبدان ، قبریست که به آن - حضرت منسوب است . والله اعلم وقریهٔ سرای سلطأن را نیز نسبت باو میدهند .

بالجمله آنچه از احوال قدوه ارباب کمال مسطور است از دریا قطرهٔ و از آفتاب ذره ایست .

و از جملهٔ انتسابیان این کشور کامگاری :

یعقوب قاریست (۱) رحمت الله علیه محمد حسین سمر قندی گوید : وفات او در صد وشصت ونه از هجرت بوده و قبر او درباب نوبهار بلخ است ، اما الیوم خاك آن گوهر پاك ، بر اهل ادراك مشتبه است ، و او فقیه ، زاهد و متورع و مستجاب - الدعوه بوده و یکی از مشایخ بعد از دفن اورا درخواب دیده که رقعهٔ را مهر میکند . ازان نوشته باز پرسیده یعقوب گفته که این برات نجات انجح است . که برمن نماز گذارده اند . و - ازو منقولست ، گفتار رسول علیه‌السلام که گفت : " کل شراب مُسکرٍ فهو حَرام " یعنی هر شراب که مست کننده باشد او حرام - است . و او در هر ماهی پنجاه مرتبه ختم قرآن میکردی ، " اللهم اجعله شَفیعا" وَذَخرا" بفضلك " .

و از جمله سکنهٔ این بلده (۲) بافلاح :

عمر بن میمون الرماح (۳) است: وکنیت او ابو علی است ، بعد

(۱) درفضایل شیخ دهم . (۲) نت شهر بند . (۳) درفضایل بلخ شیخ یازدهم ص ۱۲٤ .

از متوکل منصب قضا باو مفوض گردید . روزی جهت نهی منکـــری که تنها بدان نتوانستی نمود ، از همسایگان مدد خواست ، ـ هیچکس اجابت نکرد آنگاه قسم خورد که در شهری که اهالی آن در امر حق اعانت ننماید مقام نکند ، تا روی به حرم آورد و ـ بعد الوصول مجاور گشت و او با ابو حنیفه کوفی معاصر بود و بعد ازان روزی از امام پرسید که بعد از توبه خدمت که توسل نمایم ، امام گفت : به زفر رحمه الله علیه ، از سیاق تواریخ چنان بوضوح می پیوندد که وفات او در حرم کعبه بوده و مدفنش نیـــــز همانجاست .

از جملهٔ مشاهیر منتسبان این بقعهٔ شریفه :

شقیق بن ابراهیم الزاهد البلخی (۱) : است رحمه اللهعلیه . گویند اول کسی که در خراسان علم معرفت بیان فرمود او بود و با ابراهیم ادهم و یحیی بن سعید و عباد ابن کثیر و سفیان ثوری و با بسیاری از عظماء این طایفه صحبت داشته بود و مناقب و مآثر او ازان مشهور تر است . که بهایراد آن حاجت افتد ، بالجمله شقیق در مرحله کولان که میان ختلان و واشکرد واقع

---

(۱) در فضایل شیخ دوازدهم .

است ، در ۱۷٤ هـ به عز شهادت فایز گردید .

شیخ صفی الدین گوید که من مرقد او را در پانصد و - هشتاد وهشت در موضع مذکور زیارت کرده ام و به نزد اهل آن ناحیت محترم یافتم . چنانکه اگر کسی در خارج آن موضع مسکری خوردی تا هشیار نگشتی وغسل نکردی به آن قریه درنیامدی ، اما الیوم مرقد آن بزرگوار در میان بلده بلخ ، به قرب دروازهٔ آب مشاهد است واز السنه و افواه چنان به وضوح پیوسته که سر مبارك آن حضرت را بعضی مخلصان که بعد از شهادت - گرد آوری نموده پیش از تشخیص جسد شریف به بلخ آورده بـه موضع مذکور دفن فرموده . والله اعلم به حقایق الامور.

وهم ازین ساحت با سماحت :

ابو معاذ : است که اورا خالد (۱) بن سلیمان گویند . و او از امامان معروف است و به خدمت ابو حنیفه تلمذ نموده و شریك ابو یوسف بوده وبا سفیان ثوری صحبت داشته وهشتاد و چهارسال عمر یافته و در صد ونود ونه در بلخ وفات یافت ، صاحب تاریخ بلخ گوید اگرچه در بلده مذکوره مدفونست ، امـا

(۱) در فضایل حارث بن سلیمان آمده وشیخ سیزد هم میباشد . ص ۱٤۲

موضع قبرش مشتبه است . ابو محمد اعمش که قاضی علی بن عیسی بوده می‌گفته که رکوع و سجود از نماز نیست .

چون این‌سخن به ابو معاذ رسید ، به کفر او فتوی داد ، اعمش به علی بن عیسی که حاکم بلخ بود از ابو معاذ شکایت‌کرد و حاکم اورا حد زد و تشهیر فرمود و از جیحون بگذرانید و بصوب فرغانه گسیل فرمود ، چون ابو معاذ به ترمذ رسید عبد العزیز خالد قاضی آن‌بلده مقدم اورا به اعزاز و اکرام تلقی فرمود . چون این خبر به سمع اعمش رسید با قاضی ترمذ نیز همان عقوبت به تقدیم رسانید و اورا نیز درین سفر رفیق ابو معاذ گردانید و آن‌دو بزرگوار به فرغانه رفتند و قریب صد هزار مشرك بردست ایشان ایمان آوردند بعد ازان ابو مطیع را به قضای بلخ تقلد فرمودند و ابو محمد اعمش مستشعر گردیده به مرو گریخت و ابو معاذ و قاضی ترمذ به بلخ مراجعت نمودند .

وهم ازین کشور منیع :

ابو المطیع :(۱) است رحمه‌الله علیه : که مدتها قضاء بلده مذکوره و سرانجام امور جمهور مفوض‌بر رای ازین آن امام دین می بود که روزی درحضور ابو مطیع شخصی سوالی فرمود از ـ

---

(۱) در فضایل شیخ چهاردهم .

ابو حنیفه ، امام گفت : یا ابو مطیع " انته " یعنی تو جواب گوی .
مالك بن انس میگفت که اهل بلخ را قاضیُست که قایم مقام انبیا •
است و او گفتی که کاشکی پسرمن د رحال حیات من فوت شد ی ، تا
ثواب مصیبت زدگانرا نیز د ر یافتمی و از ابو مطیع سوال فرمود ند که
مرد ی نذ ر کرد که بر فقیر ترین مرد مان صد قه د هد ، به کهد هد تا
نذ ر او به وفا رسید ه باشد ؟ گفت : باید به علی بن عیسی والـی
بلخ د هد تا حانث نشود ، گفتند به چه معنی ،گفت: اگر انچه
از مرد مان است به خد اوند ان آن باز د هد ، اورا هیچ نماند . و
واسطه میان فوت ابو معاذ و ابو مطیع صد روز بود ه است . و د ر
تاریخ بلخ مسطور است که قبر ابو مطیع بر د ر باب نو بهار است
و الیوم نیز بر شرقی باب مذکور د ر موضعی که‌ازان تا به خند ق ـ
تخمینا" بیست زرع و از د روازه تا بد انجای قریب بد و جر یب زمین
باشد . معروف و مشهور است که قبر بسیار از عظمای ارباب حال
و قال را د ران باب نشان می د هند ، چنانچه عنقریب سمت تبیان
خواهد یافت .

ود یگر:

وسیم بن جمیل (۱) : که عم قتیبه‌بن سعید است هم د ریـن

---

(۱) د رفضایل بلخ شیخ پانزد هم .

ریاض جنت نشان،آسوده است ، صاحب تاریخ مناقب گوید که قبر وسیم و یعقوب در بلخ در یک موضع است وآن دو گنجینهٔ - اسرار در میان مقابر درب نوبهار است که روی در نقاب اختفا و احتجاب دارند .

مصرع : " بی نشان ناشده زایشان نتوان یافت نشان " و او صحبت عبدالله بن الحسینی را دریافته بود وعمر بن الهارون گفت :که بر اهالی بلخ واجبست که هفتهٔ یکبار بطواف مرقد وسیم بن جمیل توسل نمائید که در اتمام مرام بغایت ممد است.

وسیم بن جمیل گوید که شخصی نزد عبدالله بن عمر آمد و چیزی التماس نمود . عبدالله عمامه خودرا به او داد بعضی از حاضران گفتند که اگر درمی باو می دادی راضی می شد ، عبدالله گفت از رسول شنیدم که گفت : نیکوترین نیکی آنست که مرد با اهل مودت و محبت پدر خود مواصلت و مخالطت ورزد و دوستان پدر را گرامی دارد . واین سایل از دوستان عمر بن الخطاب است .

وهم ازین خطه اسلام معالم :

سلم بن سالم (۱) :است و او بواسطهٔ آنکه بفرمان علی بن عیسی و هارون الرشید عمل نمی نمود ، مدتی در حبس بود تا بعد از وفات خلیفه به امداد زبیده حرم هارون از حبس خلاص یافت به مکه رفت و در آنجا با اهل و عیال خویش ملحق گشته توطن اختیار نمود تا در سنه صد وهفتاد وچهار هجری دران بلدهٔ - طیبه وفات یافته دران خاک پاک مدفون گردید .

سفیان بن عیینه بروی نماز گزارد . ابو مقال سمرقندی میگفت سلم در عهد ما چون عمریست در زمان خویش . وهم

عمر بن هارون (۲) :که از عظمای اهل علم بوده ازین خاک پاک است کنیت ابو حفص است ، ابن ابومطیع گفته عمر ازمفتیان مصیب بود و جمع کثیری از تابعین را دریافته ، وفات او در بلدهٔ بلخ بوده اما موضع قبر او معین نیست .

وهم از مضطجعان این عرصهٔ جنت نشانست :

عبد الله بن عمر بن میمون بن الرماح (۳) : کنیت او ابومحمد القاضی است . وفات او در نیشابور بوده درسنه یکصد ونود وهفت

---

(۱) در فضایل بلخ شیخ شانزدهم ص ۱۵٦ . (۲) شیخ هفدهم ص ١٦٠

(۳) شیخ هژدهم ص ۱٦۲ .

و ماءمون قضا بلخ را بدو داد اما دران مهم به نوعی شروع نمود که دستورالعمل معاملان درگاه قضا گردید و از مشایخ این خطه محترم :

حاتم اصم (۱) است، باوجود آنکه گوش آواز هیچکس ـ نداشت آوازه اش را رایت اعتلا بر تمام آفاق بر افراشت ، اما م قشیری گفته ،حاتم از اکابر خراسانست و تلمیذ شقیق و استاد احمد حضرویه .

گویند او اصم نبود اما بواسطه آنکه روزی در حضور او ـ از زالی بادی بجست ،جهت دفع شرمساری او، خود را چنان باز نمود که اصم است و تا آن زال درحیات بود حاتم خود را کرباز می نمود . بعد ان مشهور شد و از سخنان اوست که شتاب کردن در ـ کارها از شیطانست مگر در پنج چیز :

۱ـ طعام دادن مهمان چون نزول فرمود .

۲ـ تکفین و جهاز میت .

۳ـ دختر بشوهردادن چون بالغ شود .

٤ـ قضای دین چون واجب گشت .

٥ـ توبه کردن از گناه چون وقوع یافت .

---

(۱) در فضایل شیخ نوزرده ص ١٦٤ .

مردی حاتم را گفت مرا پندی ده ، گفت : اگر خواهی - معصیتی را ارتکاب نمایی باری بجائی روکه خدا ترا نه بیند . و این کلامیست بر فواید کثیره . وفات حاتم در واشجرد بوده و قبر او در رباط موضع مذکور است ،که خادم حاتم بوده، گفت چون اورا بخاك دفن نمودیم و مردم در تربت او ازدحام نمودند ،شنیدم - منادی را که می‌گفت : برخاك او چه ازدحام است آخر بر افعال خیر او غلبه نمائید . و تمامت افعال او در سه چیز منحصر بوده - است :

اول : آنکه از دنیا گریزان بود .

دویم : آنکه باخلق خدای به شفقت می زیست .

سیم :آنکه مستعد مرگ بود . ، وهم ،

قاسم بن رزیق (۱) : که از افاضل ائمه است، از بلده طیبه است وکنیت او فقیه ابو محمد است و در سنه دویست ویك وفات - یافته ، و در جوار قاضی ابو مطیع بدروازهٔ نوبهار مدفونست . و او داماد قاضی مذکور بوده و اکثر بنات او را در حبالهٔ نکاح در آورده . روزی شخصی ازو تعلیم حیلهٔ اسقاط شفعه را التماس‌نمود گفت همان قدرثواب که معلم خیر را بود همان مقدارگناه که معلم

(۱) در فضایل شیخ بیستم ص ۱۷۷

شر را باشد .

و همچنان بدین خطه دلفریب منسوب است :

خلف بن ایوب (۱) : و کنیت او ابو سعید است وفات او به بلخ در اول شهر رمضان به سال دویست و پنج سمت وقوع یافته صاحب تاریخ بلخ گوید که قبر او بر سر تلی واقعست ، معروف و مشهور و از بعضی ثقات استماع دارم ، آن حظیره که درحوالی چیت گران بلخ بر سمت شرقی باب نوبهار است مدفون اوست . والله اعلم بحقایق الاحوال ، گویند که چهل هزار حدیث در حفظ داشت آخر به مفاجا وفات یافت و نوح بن اسد برو نماز گزارد و چون از نماز فارغ شد آوازی شنید که ای نوح برجمیع مطالب فایز شدی. وازو منقولست مسنداً تا رسول علیه السلام که " المَرءُ تحتَ ظِل صدقتِه یَومَ القیامه " یعنی مرد درسایهٔ صدقهٔ خود باشد درروزقیامت.

وهم در سلك جواهر این صدف منتظم است .

شداد بن الحکم (۲) : وکنیت او ابوعثمان است و شش ماه قضای بلخ بدو مفوض بوده و در سنه دویست وچهارده وفات یافت و عمر او دران اوان به هفتاد ونه رسیده بود ونیز هشتاد ونه روایتیست

---

(۱) فضایل خلف ایوب آمده ص ۱۷۸ - شیخ بیست ویکم .

(۲) درفضایل شداد حکیم آمده شیخ بیست ودوم .

و صاحب تاریخ گوید : " دفن عند التلین " و از محققین فن تاریخ استماع دارم ، که مراد ازین همین پشتهٔ نوبهار است که بعضی ازضلع جنوبی قلعه بیرون بر آنست . منقول است که شداد چهل سال‌شب نخفت وباقی احوال آن سرحلقه ارباب کمال در بواقی تواریخ مضبوط است .

وهم ازین معدن کرم است :

عصام بن یوسف (۱) : رحمه الله علیه وفات او به بلخ در-تاریخ دویست و چهارده بوده ومدفن او در مقبره نوبهار است . اما امروز مستور و مخفی است ، ازو پرسیدند که زهد چیست ؟ گفت: ناوه وکواره و در نوبهار. گویند بر در نوبهار موضعی بود که مزدوران دران فراهم آمدندی و نفس خود را به اجر دادندی و آن بزرگ اشارت کرده به اجاره نفس و تحصیل قوت از وجه حلال وکواره زنبیل را گویند و ازو مرویست در باب ازدیاد حافظه غازیکه در-کتب متداوله منظور است .

وهم درین سلك قویم منتظم است :

مکی بن ابراهیم (۲) : وکنیت او ابوالسکین (۳) الصدوق

---

(۱) در فضایل شیخ بیست وسوم . (۲) در فضایل شیخ بیست‌وچهارم .
(۳) در فضایل ابوالسکن .

است ، و او نود سال بقا یافت و در نصف شعبان سال دویست و پانزده به جوار رحمت ایزدی پیوسته و او پنج نوبت حج آورده ، ابو مطیع میگفته که در ابراهیم خیر کثیر است و او سیزده نفر از کبراء تابعین را دریافته و زیارت کرده بود .

وهم ازین خاك فرحناکست :

لیث بن مساور :(۱) وکنیت او ابویحیی است، منقولست که لیث پیش از تقلد قضاء بلخ بخواب دید که حائض شده بسران سالی بگذشت باز مثل این بخواب دید ، عاقبت آن خواب را بمعبری گفت : پاس خویش دار که قاضی ولایتی خواهی شد ، همچنان شد که گفته بود . گویند در زمان قضای لیث ، مکتوبی از دارالخلافه رسید که بعد ازین قرآنرا مخلوق گوئید ، لیث گفت الله اکبر ، بعد ازهشتاد سال درمیان اهل اسلام ، کفر ظاهر شد ، آنگاه " علی ملاء الناس " کلاه از سر بر گرفت و بر زمین زد وگفت که نفس خویشرا از قضا عزل کردم ، هرکه دعوی‌کند که قرآن‌مخلوق است کافر است و هم دران ـ نزدیکی درسال دویست و بیست و پنج بجوار رحمت ایزدی پیوست . و موضع قبر او معین نیست .

---

(۱) در فضایل شیخ بیستو ششم .

وهم ازین جنت ثانیست :

ابو سلیمان جوزجانی (۱) : که نقل کتب محمد حسین را از - بغداد به خراسان واسطه او بوده و در اکثر کتب فقه مثل مبسوط و جامعین و زیادات ، اعتماد بر روایت اوست وعلم فقه را نزد محمد حسین خواند ، چون ابو سلیمان و ابو حفص کبیر پایه تحصیل علم فقه را نزد محمد حسین به کمال و تکمیل رسانیدند ، جهت مراجعت به اوطان اهلیه ، ازو التماس رخصت احادیث فرمود ، اما ابو حفص را گفت ، می شنوم که بران راه که تو میروی جوی بزرگ است یعنی جیحون اکنون بنشین ، محفوظات و مقروآت خود را تمام در حفظ آر ، که اگر ناگاه کتب تو در آب غرق شود ، محتاج نشوی یا دیگر بار نزد من آیی یا بدیگری توسل نمایی ، همچنان کرد و مدتی آنجامقیم بود وجمع مقروآت را بر سبیل اتفاق ضبط نمود ، آنگاه دستوری - خواسته عازم بخارا گردید ، چون به کشتی نشست اتفاقاً کشتی غرق گشته ، جمع کتب ابو حفص در آب رفت ، ابو حفص قاصدی نزد ابو سلیمان فرستاد و التماس نمود که کتب خویش را نزد او باز فرستند تا از روی او نسخه فراهم آرد ، ابو سلیمان از استدعای او سرباز زد

---

(۱) در فضایل شیخ بیست وهفتم .

چون قاصد بی نیل مطلوب باز گشت ، ابو حفص بنشست وجملـه کتب را " عن ظهرالقلب " بنوشت ، ازانست که روایات ، میان ابـو حفص و ابو سلیمان مختلف است . شیخ الاسلام صفی الدین گوید: درسنه پانصد وهشتاد و دو در بخارا قبر ابوحفص را دریافتم و ازانجا بجوزجان رفتم و از مرقد ابو سلیمان استخبار کردم گفتنـد تربت او در فاریاب است ، بعد ازان مرا خدایتعالی به فاریاب - رسانید تا بزیارت قبر او فایز گشتم و مشهد این دو بزرگ را در غایت رأفت و نهایت مهابت یافتم ، گویند اول کسیکه علم فقه را بر - آراست ابو حنیفه بود و آخر ابو سلیمان .

وهم ازین بقعه مبارک است :

ابراهیم بن یوسف(۱) : و او برادر عصام است وکنیت او ابو اسحق بوده وفات او در دویست و سی ونه اتفاق افتاده و - داود ابن العباس روز آدینه بروی نماز گزارده اما موضع قبر او - معلوم نیست و مشهور است که صدقاتی که ابراهیم بدست خود داده است نهصد هزار درهم است .

احمد بن حرب گفته خدمت هفتصد و اند از کبار مشایخ را

(۱) در فضایل شیخ بیست وهشتم . ص ۲۱٤

دریافتم . هیچ کس را جامعتر و عالمتر ازابراهیم بن یوسف ندیدم . وعبدالخالق البلخی علوی گوید : رسول را بخواب دیدم ،گفتم یا رسول الله دلالت فرمای مرا براه راست . فرمود که متابعت ابراهیم بن یوسف را غنیمت دار.

وهم ازین بلده طیبه است .

احمد خضرویه (۱) : معاملات ،عبادات و سایر مجتهدات او در مصنفات این طایفه مسطوراست ،کنیت او ابوحامد است به صحبت حاتم اصم و ابویزید بسطامی رسیده بود و از صالح بن عبدالله استماع تفسیر کرده و در مروت و فتوت بی نظیر بوده . و چنانچه با یزید گفته اگر احمد نبودی ما فتوت را ندانستی ، محمد ابن حامد گفته ، دران حال که احمد در حالت نزع بود شخصی ازو مسئله سوال فرمود ، دیدم که اشك از دو چشم او روان شد ، آنگاه گفت: ای فرزند دریرا که درین نود سال بر بسته بودند ، اکنون می کشایند ونمی دانم که حال بر سعادت است یا برشقاوت این چه جای سوال و جواب است و وفات او در سنه دویست چهل بود از هجرت و در تاریخ مناقب بلخ مسطور است که مشهد او بر -

---

(۱) در فضایل شیخ بیست ونهم . در نت و تا صاحب حاجب .

دروازهٔ نوبهار مشهور و معروفاست و مراجابت دعا را قضای ـ حوایج باشد . و قضای دیون را مجرب است ، امام الحرمین بر بالای منبر می گفته که هرکرا قضاء حوایج دنیائی باشد بهمشهد شیخ احمد خضرویه حاضر گردد و خضرویه بدان سبب گویند که با خضر اکثر صحبت داشتی وبعضی گویند که بهرجا که قدم نهادی سبزه برستی .

ام علی که از عارفات نسا است حرم احمد ودختر مالك بن صالح است . و مادر ام علی را موءمنه نام بوده واو دختر حسن بن عمران والی خراسان بوده وام علی و والده اش درسوالف اعصار در طاق موءمنه آسوده بوده اند ، که الیوم مدفن سید میرکشاه الحسینی است . و در اواخر ایام آن دو ولیه را ازان موضع بجوار حضرت شیخ احمد خضرویه نقل فرموده اند و درحوالی مزار فایز الانوار شیخ احمد بسا مشایخ کبار آسوده اند .

از ثقات استماع دارم که قبر شریف عقیلی بر سمت غربی تربت شیخ است . بر فراز بلندی که امروز مدفن خلیفه باقی است ـ علیه الرحمه . و نیز تربت حضرت فضیل عیاض را که از کبار طایفهٔ صوفیه اند ، بیك روایت دران حوالی نشان میدهند و از بعضی

ثقات استماع افتاده که مرقدی که بین البابین دروازهٔ خواجه سلطان احمد است بر سمت غربی ممرعام تربت بارفعت آن والا رتبت است ، اما از طرز گذارش ، مولانا شرف الدین یزدی چنان به وضوح می پیوندد که مشار الیه جازم (۱) است برانکه خواجه - نه گنبدان حضرت فضیل عیاض اند .

والله اعلم وایضاً .

قتیبه ابن سعید البغلانی (۲) : از منتسبان این فراخنای غمزدای است . و او در سال دویست و چهل در بلخ به جوار - رحمت ، ایزدی پیوست و در مدت حیات خود سیزده حج گذارده و بیشتر متأخران ازحفاظ وکتبه ونقله ، حدیث ازوی سماع کرده اند .

چون محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم ابن الحجاج و ابو داود سجستانی و ابی عیسی ترمزی و یحیی حمالی و غیرهم من حفاظ المشهورین رحمهم الله ، قتیبه گفته چون به بصره رسیدم ، از شصت شیخ مخضوب الراس و اللحیه ، استماع حدیث افتاد و - احادیثی که او روایت کرده اکثرمن ان یحصی است ، ازانجمله این حدیث است که " اُطلبوالخَیرَ عندَ حُسانِ الوُجوه " یعنی رسول میفرماید

---

(۱) نت درخوارزم است . (۲) شیخ سی ام در فضائیل .

که خیرات وحسنات را از نیکو رویان امت من طلب نمایند و وفـات قتیبه در بغلان بلخ بوده و از بلخ با آن موضع پنج مرحله نوشته‌اند وقبر مشارالیه در جوار مسجد ابو رجاست و بغلان از بلاد تخارستان است .

و نیز هم ازین طایفه علیه است :

محمد بن القاضی ابو مطیع (۱) : رحمهما الله واودر سنه دوصد و چهل وچهار بصوب دار القرار شتافته ، منقولست که چون ابومطیـع را وقت فرا رسید ، گفت بهترین مرد مان برمن نماز گزارند ، پرسیدند که آن کیست به سر خود به پسر خویش اشارت فرمود ، چون وفات یافت پسرش به موجب فرموده قیام نمود . و او هر روز دوازده هزار تسبیح گفتی و هر هفته سه ختم قرآن کردی و او حدیث بسیار ـ روایت کرده و قبر او در جوار والد بزرگوارش است .

وهم ازین خطه خلد آئین است :

محمد بن ابان البلخی (۲) : حافظ الروایه بوده و شریك احمد حنبل و او در محرم سال دویست وچهل وچهار بجوار ملك غفار ـ پیوسته ومشهد او در میدان بلخست و گویند گاه گاه بر زبان اطعام

---

(۱) شیخ سی ویکم . (۲) در فضایل شیخ سی ودوم .

بیان گذرانیدی که به این انگشتان هشتاد هزار حدیث نوشته ام.

وهم از جملهٔ سالکان این مسلك است :

محمد بن مالك رحمه الله علیه (۱) : و او در فقاهت بی نظیر بوده چنانچه اورا بر محمد بن مطیع ترجیح کردندی و وفات او در سنه مذکوره و مدفن او بر دروازهٔ نوبهار والیوم تربتیست ، بین الهابین نو بهار کهچندکس منسوب میدارند ویکی ازان جمله اوست و قبر شریف عقیلی را نیز در همانجا نشان میدهند و داود ابن العباس که والی بلخ بود بروی نماز گذارد وتا به سر تربت او به مشایعه رفت.

وهم از منتسبان این روضهٔ سعادت نشانست :

احمد بن یعقوب (۲) : رحمه الله علیه ، و او در عراقین به شکوهٔ همیت وذکاء ورزانت و سایر فنون معروف است و او در سنهٔ دویست وچهل وهفت در بلخ وفات یافته و دران روز هفتاد ساله (۳) بوده و اورا در میان دروازهٔ نوبهار درجوار پدرش دفن نمودند و محمد بن موسی گفته : هیچکس در بلاد خراسان به جهت مراعات حق شرع همچنان دامن وآستین بر نچید و از ننگ شکر اسلام آنچنان

---

(۱) بن بکر بن بکار بن قیس شیخ سی وسوم در فضایل .
(۲) بن مروان بن قعقاع بن ریاح در فضایل بلخ شیخ سی وچهارم ص ۲٤۹ . (۳) در فضایل ۸٤ ساله .

مگس نراند که احمد بن یعقوب رحمه الله علیه .

وهم ازین عداد است :

محمد بن عبد الله بن عیسی بن ابراهیم (۱) . وکنیت او ابو ـ جعفر المسیحی : است و از جمله مشاهیر عباد و زهاد است و از غایت زهد و ورع همواره گلیم پوشیدی وفات او در سال دویست و هفتاد وپنج بوده ، گویند نشان تربت او آنست که مدام بوی مشک ازان می آمد . و ایضاً

ازین خاك پاك نهاد است :

محمد بن الفضیل العابد (۲) : وکنیت او ابو سلیمانست ودر صد وهفتاد ویك متولد گشته ودر دویست وشصت طریق آخرت پیش گرفته ، صاحب تاریخ بلخ گوید : قبر او بر دروازهٔ نو بهار است ، اما معروف و مشهور نیست و مهلب بن راشد جد اوست ، گویند پنجاه سال غسل روز جمعه کردی ، ازو فوت نشد ، و از جملهٔ کرامات او شمرده اند که بعد از وفات او ، بی واسطه درخت طوتونی که بر در مسجد او بود خشك شد ، چنانچه پنداشتی که سوخته گشته ، شخصی آن درخت را درخواب دید از سبب خشکشدن پرسید ، گفت :

---

(۱) شیخ سی وپنجم در فضایل . (۲) شیخ سی وششم ص ۲۰۵ فضایل بلخ.

جهت آن بودم که محمد بن فضل از بار و بر من تناول فرماید ، چون او نماند من نیز با او موافقت کردم و او هر شب چهارصد رکعت نماز گذاردی و ازو منقولست که گفت هرگز نشسته به ادای صلوٰة - قیام ننمودم .

وهم از معتکفان این سراچهٔ سعادت نشانست :

ابوبکر شاذان (۱) : واز احادیثی که او از رواة خویش روایت کرده قال رسول الله صلعم " مَنْ اَنْتَعَلَ لِیَسْتَعلَمْ غُفِرَلَهُ مِنْ قَبْلَ ان یَخْطُو ". یعنی هرکه نعلین در پوشد وقصد آن کند که رود و علم آموزد خدای تعالی اورا بیامرزد پیش ازانکه قدم در راه نهد سال وفات و موضع دفن او در تواریخ مسطور نیست ، همانا که در- میان ارباب غفلت وفات یافته وهم ایضاً

از ساکنان این ساحت صاحت آگند است :

محمد بن سلمه (۲) : واو هفتاد وهفت(۳) سال عمر یافت و- در دویست وهفتاد وسه وفات کرده و موضع قبر او معین نیست و از احادیثی که او معنعن روایت کرده یکی آنست که روزی یکی از- اصحاب رسول صلعم به مسجد درآمد آن حضرت تنها نشسته بود

---

(۱) در فضایل شیخ سی وهشتم . (۲) در فضایل شیخ سی ونهم .
(۳) در فضایل ۷۸ ص .

اورا تزحزحی نمود صحابی گفتند یا رسول‌الله جای وسیع بود چرا از جای خود حرکت فرمودی . آن حضرت صلعم فرمود حق مؤمن برمؤمن آنست که چون اورا به بینند متزحزح گردد وجهت او جای مهیا سازد .

وهم ازین غیرت آفاق است :

ابوبکر محمد بن عمر الوراق (۱) : و او در شهر بلخ در کوی عیاض وطن داشت و همواره رقم زهد وتقوی بر صحیفه خاطرمی نگاشت و در بلخ مریض شد . اورا به صوب ترمذ راهی کردند ، چون به قریهٔ سیاه جرد رسید وفات یافت نعش اورا به ترمذ برده به موضعی که امروز مشاهد است دفن فرمودند و آن واقعه در مشهور سنه دویست ونود وچهار سمت وقوع یافته و او از مفاخر اهل اسلام است و تصانیف مفید دارد و ازان مجموع کتاب العالم والمتعلم است وکتاب الاخلاص و کتاب الحروف و کتاب الدرجات و کتاب العهد و کتاب العجب و کتاب الحدقه الباطن وغیرها من المنشورات و المتفرقات فی الحکم و السوالات والاجوبه ، از کلمات اوست که هرکس از اعضاء و جوارح را به راندن شهوتها راضی گرداند درخت حسرت وندامت در دل خود نشاند وهم ازسخنان اوست که تضرع و زاری فاسقان

---

(۱) شیخ چهلم در فضایل .

بر معاصی خود بهتر است نزد خدای تعالی از دلیری وعجب مطیعان بر طاعت خویش ، و اورا در حقایق و دقایق سخنانست که جز به گوش هوش به استماع آن مبادرت نتوان نمود .

هوش باید راز اورا هوش کو .

اللهم ارزقنا شربا" من مشاربهم .

ونیز ازین نزهتگاه است :

محمد بن الفضل (۱) البلخی : که در طریقت آیتی بوده و از سخنان اوست که فساد کار اسلام از چهار طبقه باشد .

اول : طایفه" که بزیور علم آراسته باشد ، اما از کسوت عمل عاری وعاطل .

دوم : از جمعی که بی علم شامل روی بعمل آرند و خواهند که به جهل وعمی راه دین را طی کنند .

سوم : ازفرقه" ایکه آنچه ندانند ازعلما" نیاموزند .

چهارم : از مردمیکه انام را بعلم مراسم اسلام منع نمایند ، چون کار دین و ملت بدین مرتبه فرارسد ، پس در آن قرن خیر وبرکتی نباشد

وایضا" ازسالکان اینشاهراهست :

فقیه جلیل ابوالقاسم الصفارالبلخی (۲) : واو از مشاهیرومفاخر

---

(۱) در فضایل شیخ چهل وسیم . (۲) در فضایل شیخ چهل وچهارم .

بلدهٔ بلخ است و در شوال سال سیصد وبیست وشش بجوار - رحمت ایزدی پیوسته صاحب تاریخ مناقب گوید که مرقد او بر فـراز تلی است در بلخ و در پایان قبر او تربت شیخ الاسلام عثمان سباـ ولی است ، یکی از ثقات گفته سبب دفن شیخ الاسلام دران مقامـ آن بود که شیخ روزی بزیارت قبر آمده بود و میگوید که دران اثناء از بالای سرخود آوازی شنودم ،نگاه کردم کعبه را ،دیدم که بر تربت شیخ ابوالقاسم طواف میکرد ، آنگاه پسر خویش را وصیت کردم که چون من وفات نمایم ، مرا در زیر قدمهای شیخ دفن نمایی ، اماـ الیوم مرقد آن بزرگوار مشتبه است و از بعضی ناظران مناظر یقیـن استماع دارم که قبر شیخ مذکور در خاک توده بوده که امروز به مقبرهٔ عبد المؤمن خان معروف است ، والله اعلم.

وهم ازین بقعه شریفه است :

ابوبکر بن سعید (۱) : وفات او در سیصد وبیست وهشت بوده گویند مرقد او در بیرون دروازه عکاشه بوده و الیوم ملتبس است و اوستاد فقیه ابوجعفر هندوانی است .

ابوبکر فارسی میگفته اگر ابوبکر سعید نبودی ، مَن جملةُ اصحـاب

---

(۱) در فضایل شیخ چهل وپنجم.

ابو حنیفه‌را الزام میکردم واز فقیه ابوجعفر سوال کردند که‌خوانندهٔ قنوة در وتر دستهارا فرو بندد یا ارسال نماید ،گفت شیخ ابوبکر اسکاف ،دست راست بر دست چپ نهادی و شیخ ابوبکر سعید دستهارا درحال قرائت قنوت ونماز جنازه و میان رکوع و سجود فروگذاشتی ومن نیز مذهب او اختیار کرده ام.

وهم در سلك سالکان این‌طریقت منسلك است :

عدي بن‌عبد الله بن طرخان (١) : و او در مراسم حفظ روایت در عهد خویش آیتی بوده و در سیصد وسی وسه ،در عراق جهان را پدرود کرد . منقولست که درزمان او خدمتش را در خراسان نظیری نبوده وازاحادیثی که او روایت کرده یکی آنست که الدُنیا سِجْنُ‌الْمُؤْمِنِ وَجنَّت الکافِر. یعنی دنیا زندان مؤمنان است وجنت کافران.

وهم ازین‌خاك پاك است :

ابوبکر اسکاف (٢) : وفات اودر سنه مذکوره بوده صاحب مناقب میگوید که تربت او بر در نوبهار بلخ مشهور و معروف است اما الیوم مخفی است .

---

(١) در فضایل بلخ عبد الله بن‌محمد بن‌علی بن ترخان شیخ چهل وششم ص ٢٩٥ . (٢) درفضایل ابوبکر محمد بن‌احمد الاسکاف شیخ چهل‌وهفتم ص ٢٩٦ .

وهم ازین بساط با انبساط است:

علی بن احمد بن موسی بن مروان الفارسی (۱) : وکنیت او ابوالحسن است . و وفات او در سیصد وسی وپنج بوده اما مرقدش معین نیست و از احادیثیکه او روایت کرده یکی این است که آن حضرت فرموده اند : که زمانی بر امت من آید که معبود ایشان شکمهای ایشان باشد وحسب را منحصر در لباسهای فاخر پوشیدن دانند و محراب عبادت شان زنان ایشان باشند .

وهم ازین کشور فاخر است :

امام ابوجعفر هندوانی : ونام او محمد (۲) بن عمر البلخی است رحمه‌الله‌علیه . اورا شربت مسموم دادند به بخارا تا وفات کرد . و ازانجا به بلخ آوردند و در سنه سیصد وشصت ودو و در روز آدینهٔ ذی‌الحجه مدفون ساختند و در روز وفات شصت ودو ساله بود و صاحب تاریخ مناقب گوید ، مرقد او در دروازهٔ هندوانست ، مشهور در غایت شهرت ومعروف در نهایت معرفت و اهالی بلخ بزیارت او عظیم رغبت کردندی ، علی الخصوص بامداد شنبه ، چون اورا بخاک دفن کردند ، در اندك فرصت ، پیرامن او گورستانی عظیم پیدا شد ،

---

(۱) شیخ چهل وهشتم ص ۲۹۷ فضایل . (۲) در فضایل بلخ شیخ چهل ونهم در نا محمد بن مستویه .

شبی یکی از کبرای علماء اورا بخواب دید که فقیه ابو جعفر نشسته و خلق کثیر بروی جمع گشته ناگاه از کناره آوازی برآمد ، فقیه پرسید که این چه فغانست . گفتند :شخصی را در قبر گذاشته اند (۱) و ملائکه اورا عذاب میکنند ، فقیه یکی را بفرستاد که برو و ملائکه را - بگوی که این گورستان را در اقطاع من کرده اند تا هیچکس را درین موضع عذاب نباشد ، چون آن مرد برفت و ادای رسالت بجای آورد، انگاه ملائکه دست از عذاب آن میت باز داشتند و برفتند .وگفتی که اگر همه کتب ابو حنیفه را با امالی ابو یوسف و نوادر وزیادات - بسوزند ، من همه را از قلب چنان املا نمایم که یك حرف مقدم یامؤخر نباشد . و امروز موضع قبر فقیه ابوجعفر بروایت اصح بخواجه سیور معروف است .

و از منتسبان این خاك عالیشان :

ابوالقاسم بن ابی بکربن ابی سعید (۱) : است و نام او عبد اللّه است و او در سنه ۳۷۰ برحمت ایزدی واصل گشت و دران روز - پنجاه وشش ساله بود اما موضع قبر مشار الیه معین نیست و از جمله احادیثی که او روایت کرده یکی آنست که سئل عن رسول الله صلی الله

---

(۱) در فضایل بلخ ـ شیخ پنجاهم .

علیه وسلم إنه ای الصیام افضل بعد الفریضه فقال شهر الله المحرم . معنی حدیث ظاهر و واضحست .

و از جملهٔ آسودگان این خاك پاك فقیه :

ابو اللیث سمرقندی (۱) است. شیخ الاسلام طاهرالنصری میفرماید : که فقیه ابواللیث در بلخ وفات یافته در سال سیصد و هفتاد وشش دفن کرده شده برسمت راٴس امام ابو جعفرهندوانی .

صاحب تاریخ مناقب میگوید :که در عهد فقیه امام ابواللیث از وی زاهد تری نبود و کتب بسیار را تصنیف کرده و تنبیه‌الغافلین وبستان العارفین‌وکتاب روٴس المسائل از مصنفات اوست و او شاگرد امام ابوجعفر هندوانی بوده ، چنانچه منقول‌است که چون بطلب علم از سمرقند بیرون آمد وعزیمت مرو را در دل گرفت، بعد ازانکه بلب جیحون رسید پیغمبر صلعم را بخواب دید که می گفت بطلب علم اگر خواهی رفت نزد فقیه ابوجعفر هندوانی رو، وچون از خواب بیدار شد عنان اراده را بصوب بلخ منعطف گردانید .

چون به بلخ رسید ،

فقیه ابوجعفر رسول علیه السلام را درخواب دید که ای ابوجعفر

---

(۱) درفضایل بلخ شیخ پنجاه ویکم .

ابی لیث را نزد تو فرستادم تا تعلیم نماید . اکنون بر در دروازه حاضر است . فقیه از خواب بیدار شده بدروازه رسید ، چون در بکشاد ابواللیث گفت ، السلام علیك یا ابی جعفر، امام گفت: ازکنیت من ترا که خبر کرد؟ گفت: آنکس که ترا بمن اشارت فرموده است. آنگاه امام اورا در کنار بگرفت و بر تربیتش مشغول شد تا رسید به آنچه رسید .

وهم از مستندان این مسند است :

ابواسحق مستملی (۱) : واسم او ابراهیم بن احمد است و او مصنف کتاب کبیر است ، در ذکر علماء بلخ وآن چهارده دفتر است ، شرف وبزرگی او درهمین کتاب بسنده است ، ودر بعضی تواریخ مستور است که قبر او در بلخ است ، در صفه سرتل وآن پشته نوبهار است ، اما امروز مشتبه است واو آنجای را بجهت مدفن خود اختیار کرده بود . و ازو پرسیدند که سبب چیست که از مقابر مسلمین کنار گرفتی ، گفت: تا به سبب تربت من مسلمانان پایمال نگردند . اَللّهم اجْعله لنا شَفيعاً بمَنّك وكَرَمك .

وهم ازین خاك پاك باطرب است :

یونس ابن طاهر النصیری (۲) : وکنیت او ابوالقاسم است وهم

---

(۱) در فضایل شیخ پنجاه ودوم . (۲) شیخ پنجاه وسوم در فضایل .

از بدایت حال تا نهایت کمال در بلخ ساکن بوده و از رؤسای علمای بزرگ است و کتاب البهجه در ذکر اصحاب ابوحنیفه رحمه‌الله علیه از مصنفات اوست و اول کسی که به اسم شیخ الاسلام در بلخ موسوم گشت او بود . ودر سال چهارصد وپانزده وفات یافت و مرقد او معلوم نیست ، و او در عهد سلطان محمود بود و نقل است که سلطان یکی از ملازمان را نزد او فرستاد ، تا مسئله که میخواست از و استفسار نماید و اورا عادت چنان بود که فتادی را بر ترتیب سائلان برهم نهادی و چون روز دیگر به بدارالفتوی حاضر گشتی ، بردستور مذکور هم باز بدادی . چون ملازم سلطان در آخر روز بخدمت رسیده بود ، روز دیگر پیش از همه آمد و متقاضی جواب گردید ، شیخ فرمود که هنوز نوبت بآن نرسیده ، چون بعضی از فتوی‌هارا جواب بنوشت ملازم سلطان ملول گشته دیگر باره تعجیل آغاز کرد ، شیخ همچنان بوصول نوبت تسلی داده تا بر زبان آورد که این فتوی از من نیست از سلطان است ، شیخ گفت این مستفتیان بندگان من نیستند بلکه عباد الله اند ، تا کار بجایی رسید که خادم فتوی برگرفت و به خدمت سلطان رفت وشکایت آغاز کرد ، سلطان را دیانت شیخ معلوم بود ، گفت دانست که این فتوی از منست ، گفت: دانست

ومن تقریر کردم واما او تقصیر فرمود ، سلطان گفت بروآنچه در -
خانهٔ او باشد بتو بخشیدم و او از تقوی وامانت شیخ مطلع بود ،
اما میخواست تا خادم مهذب گردد و بالجمله خادم بخانهٔ اورفت
وزود باز آمد وگفت ای پادشاه چه را برگیرم مردرکرا غارت کنم که
در خانهٔ او بجای دیبا بوریاست و انهم نیز فرسوده و کاسهایست
آنهم شکسته ، سلطان فرمود که ای ناقص، وقتی که عالمی از دنیـــا
بهمین مقدار که تقریر کردی قانع بود ، از ریش من وسبلت تو چه باک
دارد . تا دست از دامن نیاز او باز داشته به او نیاز نبری بازگرد
و منتظر میباش تا نوبت او فرارسد آنگاه جواب بیاور.

وهم ازین شهر بند نشاط آگنده است :

محمد بن فضل (۱) : واز کبراء علمای بلخست و اعلم ایشان خصوصاً
در علم تفسیر و در سال چهارصد وسیزده بجوار رحمت ایزدی -
پیوست . و در دروازهٔ بخی مدفون شد و الیوم موضع قبر مخفـی
و مستور است ، و او مدتی قاضی بلخ بود و در تفسیر و حدیث و
تقریر مذهب اهل سنت و جماعت آیتی من آیات الله بوده و تفسیر
جامع‌العلوم و تفسیر وجیز وکتاب کرامه المؤمن در احادیث وکتاب

(۱) در فضایل بلخ محمد بن فضل بن احمد بن محمد بن جعفر بن صالح
است ، شیخ پنجاه وچهارم .

الدیانت در تقریر اهل سنت وجماعت از مصنفات اوست و جز ازین کتب مذکوره اورا تصانیف بسیار است و بیشتر انها به التماس - شهریار سعادت نشان سلطان محمود غزنوی سمت سرانجام یافته و برادر او عبد الله ابی فضل هم بر دروازهٔ مذکور آسوده اما مشتبه است .

وهم از شهریان این شهر بند نشاط آگند است :

قاضی الفقها شیخ الاسلام عبد الرحمن ابن عبد الله ابن احمد (۱) صیرفی : وکنیت او ابوالفتح بلخیست ، وفات او در چهارصد وپنجاه چهار بوده و مقبرهٔ او در باب نو بهار ، اما امروز ملتبس است و اما ناصر الدین شهید ، بزرگی و دیانت وعلم وکرامت اورا در - تاریخ بلخ مستوفی آورده .

وهم ازین عرصهٔ دل گشاست :

قاضی القضات العالم ابوعلی حسن بن احمد بن جعفر الوخشی(۲) رحمه الله علیه ، و در ربیع الاخر سال چهارصد وهفتاد ویك وفات - یافته ، و تکش سلطان هم سلطان سنجر ابن ملکشاه که از ملوك سلجوقیست جنازهٔ اورا بر دوش خود نهاده تا به تربت او رسانید

(۱) در فضایل عبد الرحیم بن عبد الله شیخ پنجاه وپنجم ص ۳۲۵ .
(۲) در فضایل شیخ پنجاه وششم ص ۳۲۶

وبدان مفاخرت و مباهات می نمود ، تا عاقبت میامن آن تعظیم و
تبجیل هم بروزگار او عاید گردید و بسدارالسلام بغداد وفات
یافت و در جوار امام ابو حنیفه بیاسود و صاحب تاریخ بلخ گوید : که
مرقد او بر دروازه نو بهار است ، و قاضی القضات ابو علی الوخشی
بطلب علم سفر عراقین وحجاز و مصر کرد و کتاب سنن ابو داود را
انجا استماع نمود و ازانجا به اصفهان آمده و مدت مدید درانجا
با مستملی ابونعیم الحافظ بود وجمله مسموعات و مجموعات را استماع
نموده و همچنین در بغداد وبصره در تعلم علم مساعی مجهوده به
تقدیم رسانید تا در جمع فنون از اقران خویش ممتاز گردید ، و ابو
القاسم سمرقندی درکتاب خود آورده است ، که دران روز که قاضی
ابو علی الوخشی را بدروازهٔ نوبهار بیرون آورده بدفن مشغول
شدند ، جملهٔ حیات وعقارب ازان نواحی نقل فرموده گریزان روی به
خندق نهادند . وهم امام مذکور می گوید : که شیوع این خبر نزد یك
بحد تواتر رسید وشیخ محمد دستجردی از شیخ الاسلام مسعود
سراجی نقل کرده که گفت که دیدم زیاده ازسیصد هزار کژدم و مار
ازان گورستان بیرون برآمده روی بخندق نهادند و امام ناصرالدین
شهید السمرقندی گوید که ازان بزرگان و معتمدان که آن واقعه را

مشاهده کرده بودند هشتاد کسرا دریافتم و ایشان ازان کرامت چنین حکایت میکردند که ازان زمان مشارالیه را درخاك دفن فرمودند تاسه روز حیات وعقارب و زعات و سایر حشرات ازان مقابر برون ـ می آمدند و بسوی خندق می رفتند ، و امروز خاك آن گوهر پاك درین شهربند حادثه آگند ، ازنظر ارباب غرور مخفی ومستور است ، اما از ناظران مناظر اسرار ، استماع دارم که مرقد یکه الیوم مدفن قاضی ابو مطیع اشتهار دارد ، تربت قاضی ابو علیست و دورنیست که آن ـ هرد و گنجینهٔ اسرار دران ساحت سماحت آثار مدفون باشند .

بیت

چه راز است که اندر دل خاك نیست

غرض چون زمین گوهر پاك نیست

زبس نازنین کاندرین خاك خفت

توان خاك را گوهر پاك گفت

بر رای صواب انتمای ارباب الباب پوشیده نماند که زیارت تربت آن بزرگوار شرب آن معزوج ، بخاك مرقد آنحضرت تریاق جمع سموم است علی الخصوص حیه وعقرب وسایر گزندگان ، وماٴخذ این خاصیت آنست که یکی از حیات که ازدرون مقبره بیرون میرفته اند گزیده بود آن ـ

حضرت در عالم رؤیا ، آن شخص را بشرب آب ممزوج بخاك تربت خود اشارت فرموده اند و شفا یافته ،

و از رازداران این گنجینه اسرار است :

قاضی القضات ابوبکرالاسکافی (۱) : ومدتی زمام قضای بلدهٔ بلخ بکف کفایت شعارش مفوض بوده و در چهارصد و دو بجوار رحمت ملك الغفور انتقال فرموده وگویند تربت او بر دروازهٔ نوبهار است و از جانب یسار در وقت دخول مقبره موخر از حظیره شیخ الاسلام عمر بن عبد المؤمن جواری و امروز ازان همه آیات وعلامات دران - حدود خبری نیست ، تا به نشان و اثر چه رسد .

اینقدر هست کهٔمیدانم هست

اندرین خاك نهان گوهر پاك

و از خرسندان این بساط انبساط آگند است :

قاضی القضات خلیل بن احمد بن اسمعیل السجزی (۲) : وکنیت او ابوسعید است و او در چهارصد وهشتاد وچهار رحمت نمود ، گویند چون از ولایت خود به بلخ آمد ، در مراسم استفاده بنوعی -

---

(۱) درنا اسکانی آمده ودر فضایل شیخ پنجاه وهفتم ص ۳٤٠

(۲) در فضایل بلخ شجری آمده که سجزی را ارجح دانستم ، شیخ پنجاه وهشتم - ص ۳۳۲ .

شروع نمود که در اندك فرصت بر سایر اقران فایق آمد و بافاده ـ مشغول شد ، چون بمرتبهٔ تکمیل فایز گردید ، ارادهٔ مراجعت به صوب وطن مالوف تصمیم فرمود .

چون اهالی بلده از عزیمت مشار الیه اطلاع یافتند ، به خدمت شتافته معروض داشتند ، که چون این علم ترا در شهر ما حاصل آمد نگذاریم که دیگران ازان بهره مند باشند و ما محروم .

بالجمله بهر نهجی که دانستند وتوانستند اورا ازان عزیمت مانع آمدند و مدرسه بنام او بنا نهادند و الیوم آن مدرسه مندرس است . از خلیل بن احمد که اقدم و اکبر علماء بود و در علم نحو و لغت و شعر و عروض وقوافی مرجع ومقتدا بود ، منقول است که اورا امساك بول طاری گشت ، تا رفت آن مرض روی در اشتداد نهاد ، چنانچه بساط افاده را در نوردیده در خلوت نشست ، چون نیاز ـ مندی و اضطرار اصحاب بسمع او رسید بر محفه نشسته بجامع رفت و بعد ازانکه دو رکعت نماز بگذارد دست بدعا برداشت وگفت : خداوندا ، تو داناتری اگرمن بدین عضو کاری نکرده ام که رضای تو دران نبوده و مرا ازین رنج و بلیت خلاصی کرامت فرمای ، چون از مناجات فارغ گشت ، گفت مرا زود ، تر بگیر تا حصیر مسجد ملوث نگردد ، در زمان خدایتعالی اورا اجابت کرامت و ازان زحمت

نجات یافت و او حدیث بسیار روایت کرده از کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین.

و هم از همگنان این مسند ارجمند است :

شمس‌الائمه سرخسی (۱) : رحمه الله علیه واسم او محمد بن ابی سهل الفقیر است ، وکنیت او ابوبکر و در سنه چهارصد وهشتاد و یک؛ بجوار رحمت ایزدی پیوسته ، صاحب تاریخ بلخ میگوید: که مرقد او در جوار ابو مطیع بلخیست درخارج درب نوبهار، و اورا مناقب وافره و کرامت ظاهره بود و او سرخسی الاصل و بخاری الوطن و فرغانی المجلس و بلخی المدفن بوده است و از اعاظم تلامذه شمس الائمه الحلوانی البخاری وشیخ الاسلام ابوعلی البزودی در درس او شریک‌بوده اما در مراسم ادراک دقایق حقایق علوم بر اثر او - می شتافته ، گویند حاسدان نزد ابراهیم سلطان ازو غمز و - سعایت کردند ، تا اورا از بخارا به اوزکند برد و حبس فرمودند علمای مشرق از حال او اطلاع یافته، بخدمت او شتافتند و او بـه افاده مشغول‌گشته ،عن ظهرالقلب بی هیچ نسخهٔ املاء آغاز نهاد . وکتابی چند در علوم نفس‌الامریه تصنیف نمود، که یکی ازانها مبسوط است در فقه وشیخ الاسلام گوید : که در سمرقند بعد رسـه

---

(۱) در فضایل شیخ پنجاه ونهم .

قثم بن‌عباس " رض " بودم که شمس‌الائمه از جانب فرغانه آمد و
چشمهای مبارکش را رمد گرفته بود ، گفتم یا شمس‌الائمه چه بوده است
که دیده‌ٔ ترا خسته و رنجور می بینم ، گفت : بر فراق فرزند عزیز
هیبه الله می‌گریم. گفتم چون تویی بر فراق کسی بگرید ، گفت
یعقوب باوجود یازده فرزند و قوت نبوت بر فراق پسر بگریست ،
چه عجب باشد اگرمن بفرزند یگانهٔ خود بگریم و ازانجا به بلخ آمد ،
علماء و فقها باو رجوع نمودند و اورا تصانیف بسیار است در فقه
وغیر آن و احسن‌آنها مبسوطاست وکتاب حدیث الکبیر و جمعی که
قدوهٔ جهانی بودند به تلمذ او رغبت نمودند ، مثل قاضی امام
محمود ابن عبد العزیز المرغینانی وشیخ حسین لامشی (۱) و شیخ
محمود کیسانی وغیرهم و هوالائمه الاسلام ومشاهیر الانام .

وهم از جواهر منظومه درین سلك است :

قاضی القضاه حسین المحمودی (۲) رح : مدتی در بلدهٔ طیبه
بلخ به امر قضا بروجه رضا مشغول بود چنانچه به عدل و دیانت او
در آفاق مثل زدندی و اصل او از طالقانست که عبارت از میمنه (۳)
باشد ، و اورا دو برادر بود که هریکی درعلم و فضل یگانهٔ دهر

---

(۱) نت الاشی در فضایل‌حسین‌بن علی. (۲) در رفضایل‌شیخ شصتم.
(۳) نت نمه اینمطلب در فضایل نیامده .

بود ند ، یکی حسن و دیگری عمر و اورا پسری بود ، موسوم به ابوالقاسم که در حیات پدر به موعظت و نصیحت انام شغل می نمود و اهالـــی بلخ به مجالس او حاضر گشته به فیوض موفور فایز می گشتند . اما برادر سومین او بهاء الملة والدین المسمی به عمر در پانصد وسی و شش قضا بلده را تقلد فرمودند و اورا پسری بود موسوم به حمید الدین محمود که در عذوبت کلام شهرت تمام داشته والیوم کتاب مقامات وروضه الرضاء ورسائل متفرقه او دلیل واضحست بر کمال حال ولطافت مقال آن بی همال .

بالجمله بیشتری فصحا وبلغا بلخ که به افصح العجم مشهور اند ازین خاندان اند .

وهم ازین ریاض خلد نهاد است :

محمد بن عمر بن علی النجار (۱) الضریر بلخی رح : و او در زمان خود شیخ المشایخ بود و عظیم القدر واحادیث بسیار روایت کرد و از قضات ثلاثه که الاسکانی وابوعلی الوخشی وخلیل بن احمد السنجزی باشند ، گویند آن عزیز به غایت کراهت داشتی که زنان ازپی جنازه از خانه بیرون آیند ، و به کلی منع نتوانستی کرد . اتفاقاً

---

(۱) در (نا) البخاری در فضایل بلخ نجار شیخ شصت یکم .

دران روز که جنازهٔ اورا بیرون آوردند ، هیچ زن از خانه بیـــرون نتوانستی برآمد ، بدان سبب که باران عظیم آمد . واز مآثر آن بزرگ آن بوده که صدقه مستحقان بسیار دادی و در پانصد ویازده بجوار رحمت پروردگار پیوست ، مشهور است که علمای جن به مجلس او آمد و شد داشتندی و تعلیم گرفتندی و مر اورا تصانیف است . کتاب الشمه است در علم اصول و دعوة الهند ، گویند آن بزرگ از فرزندان شیخ شقیق است و تربت او در جوار احمد خضرویه است .

وهم ازین خطه نشان اندوز است :

قاضی القضات شیخ الاسلام محمد بن ابی محمد ابوالقاسم بن ابی القصیر البلخی (۱) : صاحب مناقب گوید وفات او در پانصـــد و یازده بوده واجداد او در سوالف اعصار ، اهل بیت شرف و ـ سیادت وفضل وکرامت بوده اند وآن بزرگوار در فنون علوم از نحـو و عربیت و فقه و حدیث وغیره ذلك معروف ومشهور ، و ثقـه ومعتمد الیه بوده وسلسله نسب او تا مهلب ابن ابی حفره که از جملهٔ صحابه است انقطاع نیافته و مرقد او درین مملکت معین نیست

وهم ازین کشور بافر است :

---

(۱) در فضایل بلخ شیخ شصت ودوم .

شیخ الاسلام محمد بن حسین (۱) الزالی : وکنیت او جعفر است، صاحب مناقب گوید که ژال دیهست از دیهای بلخ اماالیوم معروف نیست، امام ناصر الدین ابوالقاسم سمرقندی گوید ، من ابو- جعفر ژالی را دیدم وبه خدمت ولقای او مشرف گشتم در اول شباب وغرهٔ جوانی به حضرت سمرقند بوقتی که برسالت آمده بود و از- احادیث استماع نمودم و مرا بخط مبارك خود اجازت نوشت و من بدان سبب مفتخر و مباهی ام. وفات او در پانصد وهفده بوده ودر میان دو تل که امروز به توپ رستم وتخت رستم مشهوراست - مدفون گشته اما الیوم مشتبه است .

وهم ازین فراخنای دلکشاست :

حسن بن علی بن ابیطالب الحسینی رح (۲) : وکنیت او شرف الدین است وصاحب تاریخ بلخ گوید که اورا مسجدی بود بر سر گورستان بلخ که الیوم بچهار سوی کهنه اشتهار دارد (آنرامسجد شرف الدین گویند وآن مسکن غربا ومعدن فقراست) (۳)

بالجمله آن یگانه آفاق در پانصد وسی بود و بجوار رحمت ایزدی واصل گشته و بر دروازه نو بهار مدفون است ، امروز مرقد یکه درمیان

---

(۱) در فضایل حسن الزالی در مزارات ورسجی حسین آمده شیخ ۶۳ ص ۳۴۹
(۲) در فضایل بلخ شیخ ۶۴- (۳) بمن هلالین از نت .

د و دروازه احمد خضرویه است بصوب غربی بر تربت آن بزرگوار مقرر است وبعضی از ثقات گویند قبر شیخ شریف عقیلی بود پیر خواجه عبد الله انصاری وحضرت فضیل عیاض وچندی دیگر از مشایخ وعلمارا دران موضع نیز نشان میدهند ومولانا بنائی را نیز از آسودگان بآن مکان میدانند و الله اعلم بحقایق الامور.

بالجمله آن عزیز سفر خراسان وعراق کرده بود ومشایخ و علما آن عهد وآوان را دریافته واستماع حقایق و احادیث کرده و ازان جمله است :

حدیث المؤمن مرآت المؤمن.

وهم ازین عرصهٔ دلنشین است :

شیخ الاسلام محمد بن حسین بن علی بن محمد بن ابی العباس القلانسی الاشبورغانی رح (۱) : و او امام جامع بلخ بوده و کنیت او ابو عبد الله است و بعضی ابو جعفر نیز گفته اند و فات او در بلخ بوده ومدفن او در قبرستان اسپریمید انست و منقولست که کسی اورا در غیر مسجد ندیدی و از قضات ثلاثه استماع حدیث کرده است .

وهم ازین جنتثانیست :

عثمان بن علی بن عمر بن ابی بکر الغزنوی المقری (۲) رح : و کنیت او

(۱) در فضایل شیخ ٦٥ الاشمعوقانی . (۲) نت از قضات اربعه غزنوی در فضایل شیخ شصت ششم .

ابو عمرو است و بعضی ابو سعید گفته اند ، وفات او در بلخ در -
پانصد وسی وپنج بوده ودر مقبرهٔ درب نوبهارمد فونست و از ثقات
روات استماع افتاده که انوری وصیت نموده که مرا در زیر قدم آن -
بزرگوار دفن نمائید و امروز قبر انوری بموضعیست که چون از دروازهٔ
شیخ احمد خضرویه براه خواجه نهگنبندان که از در مسجد صغیر
جدا می شود ، درآینده هنوز به قنطره کوچك که بر جوی شهربسته‌اند.
هشت زرع زمین راه مانده باشد ، که ازطرف غربی راه محاذی قبرانوری
شود ، و آن حظیره متصل است بجوی مذکور ازطرف غربی ، بالجمله آن
عزیز در فنون علوم متبحر بود وعلی الخصوص درنحو، لغت ، قرائت و
روایت وتفسیر وحدیث با این همه راضی نبودی که کسی اورا جعفر
مقری خواندی .

وهم ازین جلوه گاه اهل انتباهست :

سید السادات الامام الاجل الاشرف صدرالطایفه ابوالحسن
"(۱) الطاهر بن محمد حسین الحسینی بلخی رحمه‌اللهعلیه :
ابوالقاسم سمرقندی گوید :به عز لقای سعادت سیمای او مشرف گشتم
بوقتی که سال او به هشتاد رسیده بود ودر بلخ اورا خاندان -

---

(۱) درفضایل‌بلخ ضیاءالدین لقب داده شده شصت وهفت .

بزرگ ونسب عالی و شهرت تمام بود و ایشان قبیلهٔ بودند ازاولاد ابو عبد الله الاعرج از سبط علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و آن۔ بزرگوار باوجود وسعت عیش و کمال ثروت مصحف نوشتی و ازان وجه معیشت خود کردی ، و هر آدینه ختم قرآن کردی و هیچ کس از وی ذلتی وبدعتی ندیدی و هیچ گاه نماز جماعت ازو فوت نگشتی ، مگـــر به عذری و مدام صدقات او بر ارباب استحقاق فایز بود . وهم امام مذکور گوید: که چون من ازسمرقند در پانصد وسی وشش به بلخ ۔ آمدم آن عزیز در پانصد وسی وهفت بجوار رحمت ایزدی پیوســت و مرقد او در مقبرهٔ نو بهار است . از ثقات استماع دارم که تربــت آن بزرگوار بر سمت غربی مزار فایض الانوار شیخ احمد خضرویه است و الیوم مندرس ومنطمس است .

و ازین ساحت سماحت اساس است :

امام الحافظ الزاهد العالم ابوبکر محمد المعتصم ابن علی بن محمد المرجانی رح (١) : و در زمان خویش در علم وزهد وتقوی و ۔ دیانت نشانهٔ بود واهالی بلخ را در ایام او بسیار برکت وخیرات واصل روزگار می گشت و او نیز در سنهٔ مذکوره بدار آخرت انتقال نموده

---

(١) در فضایل شیخ شصت هشتم ص ٣٥٨ .

و موضع قبر او معین نیست . منقولست که در زمان او حکام -
دست ستم از آستین تعدی بیرون کشیده مصدع اوقات رعایا و سایر
سکنه بلده می گشتند ، شیخ از اهل کوی و محله درخواست می نمود که
اورا دران زحمت ها شریك گردانند و ایشان البته اجابت نمی نمودند "
شیخ شبی درخواب دید که برآسمان پارهٔ ابری ظاهر شد و باران با
راحت وآسایش دران محله وکوی ریخت اما در خانه شیخ هیچ نیامد ،
چون بیدار گشت ، صبح دمیده بود ، بعد از نماز روی به جماعت -
آورده گفت اگر شمارا آنچه نصیب رسید بمن هم از واقعات و نوایب
تحمیل ننمائید ، من بیش درین محله نباشم و بکوی دیگری انتقال
نمایم ، آنگاه حدیث خواب خویش گفت ، لاجرم همکنان بدان معامله
رضا دادند و شیخ را شریك و سهیم خود ساختند .

وهم ازین انجمن روشن است :

شیخ الامام الاجل الافضل ضیاءالدین محمد ابن عبد الله ابن
نصرالبسطامی (١) رح : اورا مولد ومنشاء در بلخ بوده ، اما بعضی
از اولاد او در بسطام توطن داشته اند و او رئیس اصحاب حدیث
است و دران فن ید بیضا داشته و سفر بسیار کرده و اقاصی جهان
را تمام گشته و حج گذارده و فواید موفور فرا دست آورده و مشایخ را

(١) در فضایل شیخ شصت نهم - ص ٣٦٣ .

دریافته و از انفاس ایشان برکات خاص شامل روزگار او گشته و او را در بلخ مجلس فتوی ودرس و وعظ بوده ، صاحب مناقب گوید که در ـ پانصد وشصت ود و از جهان رفته و مرقد او در مقبره نوبهار ـ بلخست بر سمت شمالی تربت شیخ احمد خضرویه و الیوم مزاری بر صوب مذکور ظاهر و هوید است مشهور بخواجه خادم اما احتمال قریب آنست که قبر آن عزیز همان باشد .

وهم ازین بنای غرابت اساس است :

صدر الامام الکبیر شیخ الاسلام والمسلمین تاج الملت والدین امام الحرمین ابوبکر محمد بن احمد بن ابراهیم الزاهد البلخی (۱) : و او از اکابر علما ومرجع ایمه و فضلا بوده و مدت مدید شیخ الاسلام وخطیب وامام جامع بلخ بود . و او هشتاد و چهار سال عمر یافت و در پانصد وهشتاد وچهار ، بجوار رحمت کردگار واصل گشت ، ـ صاحب تاریخ بلخ گوید :که قبر او درکوهی از کوهای بلخ بود که ـ آنرا ششی (۲) خوانند وبعد از مدتی اورا نقل فرموده بلخ آوردند بین التلین مدفون گردانیدند و او سفر خراسان و عراقین کرده ـ بوده و ازو منقولست که میگفت : وقتی که من در قافله به سبب قلت مال

---

(۱) در فضایل شیخ هفتادم ص ۳۷ . (۲) در نسخه شبش کذا در فضایل بلخ

و کثرت عیال خایف گشتم که مبادا از رفیقان باز مانم قصد زیارت امام ابو حنیفه کوفی کردم و دران گنبد که تربت او بود درآمدم و بسیار گریستم و تضرع و زاری کردم و ابو حنیفه را وسیلت به حضرت ربوبیت ساختم و مقدار کفایت التماس نمودم الی زیارت الکعبه و روضه نبینا علیه‌السلام و همان ساعت بیرون آمدم و بر بام بر آمدم و جانب بغداد نظر می کردم، مانند کسی که انتظار چیزی می برده باشد، دیگر باره فرود آمدم باز بزاری مشغول شدم، درین اثناء شخصی درآمد، و برمن سلام کرد و همیان زری پیش من نهاد و گفت فلان کس فرستاده که این محقر را در حوایج راه کعبه باید صرف کرد ومن آنرا گرفته در وجهه خویش صرف نمودم تا بکعبه رسیدم.

شیخ الاسلام واعظ که مصنف تاریخ بلخ است گوید که من خدمت آن‌بزرگوار را دریافتم و حق سبحانه تعالی مرا بلقای او مشرف گردانید و حدیث ازو استماع نمودم و به مجلس مناظره و وعظ او بهمه حال حاضر می‌گشتم و ازو کلمات مفیده حفظ می نمودم و اشارات لطیفه اورا در میان جان جای‌میساختم و او به نزد ملوک وسلاطین و ولات اگرچه کافر بودند، بغایت محترم ومعظم بود.

در ایام او بلخ را کفره و فجره تصرف نمودند و من بیاد دارم که از عظماء کفره قاصدی از ترمذ به بلخ فرستاد تا شیخ را بسا بعضی از ائمه وسادات به ترمذ بردند و موکلان چون قریب به شهر رسیدند ، جمع ازبزرگانرا سر برهنه کردند ، ودستها بر هم بربستند ، مگر شیخ را که کسی نتوانست دست باو دراز کند و از موجبات استخفاف نسبت بمشار الیه ازیشان صدور نیافت ، چون همگنان را نزد والی در آوردند ، آن کافر گفت: اگر دانستمی که در زیر آسمان ازتو بزرگتری نیست می فرمودم که ترا مثل دیگران می ساختند ، اما می دانم که امروز درین بساط از تو معظم تری نیست ازین سبب همه دست تصرف از تو باز داشته اند ، آنگاه شیخ راازان میان متعزز و مکرم رخصت مراجعت داد و از مشار الیه در دفع اعادی و شر ظلم آثار عجیب به بظهور پیوسته .

وهم از جمله منتسبان این بلده طیبه است :

سلطان العلماء بهاءالدین ولد : والد بزرگوار مولانا جلال الدین بلخی ثم الرومی اند که در تواریخ بلخ سمت تذکار نیافته اند ، اما راقم این سطور در رکن اول کتاب در ذکر اسباب نکبات سلطان محمد خوارزم شاه ایراد نمود . بر ارباب الباب ، اصحاب خطاب مخفی و مستور نماند که سبب عدم ذکر بعضی از

علماء و صحابه بلده طیبه که بعد ازین جمع مذکورین سمت ظهور یافته بوده اند آنست که چون بواسطه ارتفاع رایت دولت کیهان خدیو اعظم یعنی چنگیز خان زلزله در مفاصل عالم وخلل در مبانی جمعیت بنی آدم افتاده بود ، صرصر بی نیازی از مهب ناز طرازی در اهتزاز درآمد وسلك تألیف و تنظیم بالکلیه گسیخته گردید و جمعیت خاطر که مدار الیه این شغل خطیر است ، روی در نقاب احتجاب کشید ، تا همگی آن انوار در ظلام استتار مخفی نماند و جواهر اسرار ابرار بساحل اظهار نرسید .

داستان تعداد بعضی از منتسبان این
خطهٔ فردوس نشان که در تواریخ اصل
سمت تبیان نیافته اند .

بر رای صواب انتمای رازداران سرایر امور و پرده گشایان ـ
خفایای ادراك و شعور مخفی و مستور نماند که چون بواسطه ظهـــور
و سطوع نیر اقبال قهرمان جلال و خدیو بیهمال چنگیز خان سلسله
ضبط و ربط که در مناظم معاد و معاش مضبوط و مربوط به نهایـــت
رسید . و آثار سلطان جمال، بالکلیه از صفحه کاینات محو و مضمحـــل
گشت ، قواعد نسخه نگاری و قوانین رازگذاری که آن نیز از مراســـم
اعتلای اعلام آمال و امانی بود انهدام و اندراس پذیرفت ، چنانچه
عرایس مقالات و معاملات ارباب قال و اصحاب حال ، در احتجـاب
روی کشید و از مزایای انظار رقیمه طرازان در لباس التباس واشتباه
گذشته، در قباب اختفا و جلباب ، انزوا قرار گرفتند، تا همه امـــروز

مشاعل مشاغل آن جمع از فروغ گفت و شنود بی نور است و چهره
مفاخر و تاثر شان ، در ستر خفا و پرده عما مخفی و مستورعلی الخصوص
بلده طیبه بلخ حرسها الله عزتها عن موجبات السلخ که بحکم کریمه
و " سیعذبهم مرتین" دران آوان پر شور و شین چنانچه سبق -
ذکر یافت مکرر بمعرض خطر و ضرر در افتاده تا هم از شرار شرارت
اشرار دود آتش نموده از خرمن وجود اهالی آن حدود بر آمده و
مبانی دودمانهای قدیمه وسلك سلسله های مستقیمه ریخته وگسیخته
گردیده و همچنین مراسم خرابی و معالم سرابی ، مدت مدید و عهد
بعید ، درین ساحت باسماحت ، شایع و دایر می بود ، تا بمیامن -
اهتمام بعضی ملوك اسلام فی الجمله اعلام سرانجام درین فرخنای -
غمگدا ی افراخته آمد و خواطر خواص وعوام انام از دغدغه فتنه و
آشوب عام پرداخته گشت و کوکبه اقبال وعرفان و شهود از مطالع
وجود مسعود و اهالی این حدود سر برزده ، پرتو ظهور آن بر -
پیشگاه شعور نظاره گیان افتاد ، اما نه چنانکه نظار حقایق انوار
و دقایق اسرار از مطاد ی گفتار و کردار معاملان این کارگاه بتمام
و کمال سمت وضوح پذیرد ، تاوقایع نگاران و نسخه طرازان کتا به
مقالی بر در و دیوار شهور نگارند ، یا مجموعه معاملتی (۱) فراهم آرند

(۱) نت مکملی

چون نوبت خرسندی و نا موسمندی شهریار کامگار و خاقان عدالت شعار صافی ضمیر افاضت پذیر حرف شناس لوح ، چنین مشیده ٠

قواعد شرع مبین خسرو سعادت نشان قدر محمد خان ،

مد ظله العالی رسید ، آفتاب عالمتاب وجود ارباب شهود ، بالکلیه از سحاب احتجاب منکشف گردید . چنانچه پرتو اسرار شان بنـــر ساحت ضمیرالوالابصار تافتن گرفت ، درین اثناء که بمیامن انوار گفتار وکردار اهالی این خلد خلت شعار، شام ادبار نظاره گیان ، به ـ صبح اقبال انتقال یافته بود ، تغافل و تکامل را درمهم نگارش معاملات همکنان از مراسم سبکسری وبی هنری دانسته، باستظهار عواطـــف خاقانی به نیت قویم و همت مستقیم درین شغل خطیر شروع افتاد .

بر ارباب بصیرت و اصحاب سریرت پوشیده نماند که چون طلوع کوکب حضرت خلافت مکانی ، موجب مقدمه الجیش من الجیش هم در ـ عداد ایام ظفر فرجام آن حضرت معدوده بود ، نخست در ذکر ـ تعداد چندی ازعظما و کبرا که دران آوان جهان را بنور وجود خود منور داشته اند ، مبادرت نموده شد و منه الاعانه وعلیه التکلان .

وهم از طایفان این مطاف طوایف اکناف است :

عارف بینا حضرت خواجه برهان الدین ابو نصر

بن محمد بن محمود الحافظ البخاری پارساست رح

که صیت صیانت و آوازهٔ دیانت آن گوهر پاک از مرکز خاک بدائرهٔ افلاک رسیده بود وسلسله نسب آن حضرت بخاندان نبوت و دودمان والا رتبت، خلیفه نخستین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه می پیوندد اما اولاد و امجاد آن قدوه اهل رشاد بنابر حکم و مصالح غامضه در سجلات وقبالجات رقم بکری را می نگارند و والد والا رتبت آن حضرت خواجه محمد پارساست رحمه الله علیه و از عظما و خلفا۔ حضرت خلافت منقبت وهدایت مرتبت قطب ملک ارشاد وهادی۔ طریق شد و رشاد، خواجه بهاءالملة والدنیا والدین قدس الله تعالی روحه العزیز بوده اند.

چون آن حضرت در سال هشتصد وبیست ودو در مدینه۔ مطهره آن سرور صلعم از دار فنا به دار بقا ارتحال نمودند و به صوابدید اعیان واشراف در جوار قبه شریفه امیرالموٴمنین عباس رض آن قدوه اهل ارشاد مدفون گشتند، خواجه برهان الدین ابو نصر هم به الهام ملک علام بوطن مألوف مراجعت نموده باجازه و ارشاد

والد والا مقام به هدایت انام مشغول شدند .

در نفحات مسطور است که خواجه مذکور بعد از پدر ثمره و شجره وی بود و پایهٔ علوم شریعت و رسوم طریقت را بوالد بزرگوار - رسانیده و در نفحات وجود و بذل موجود کار ازو گذرانیده و در سر حال بمثابهٔ بود که هرگز از ایشان ظاهر نشدی که درین راه - قدمی نهاده اند و از علوم این طایفه ، بلکه از سایر علوم چیزی - دانسته و اگر از ایشان چیزی سوال فرمودندی ، گفتی که بکتاب رجوع باید نمود ، چون کتاب بکشادی همان محل برآمدی که آن مسئله بود که با یک دو ورق پس و پیش کم ازان تخلف کردی . (۱) روزی در مجلس شریف ایشان ذکر شیخ محی الدین عربی قدس الله تعالی روحه ومصنفات او میرفته و از والد خود نقل کرده اند که ایشان میفرموده اند که ایشان میگفته اند که فصوص جانست و فتوحات دل و نیز میفرمودند که هر که فصوص را نیك میداند اورا داعیه متابعت حضرت رسالـــت صلعم قوی میگردد وفات آن حضرت در بلدهٔ طیبهٔ بلخ در سنهٔ هشتصد وشصت وپنج سمت وقوع یافته ومرقد آن بانی مبانی خیرات هم درین مأمن آفات امروز مطاف ارباب الباب و اصحاب خطاب

---

(۱) نت نکردی .

است وحقایق حالات آن حضرت از مجاهدات و مشاهدات از بدایت حال تا نهایت کمال در مصنفات این طایفه مذبور و مسطور بهمه حال امروز بمیامن اطوار پسندیدهٔ آن بزرگوار منصب شیخ الاسلامی دارالامان بلخ ، اجداد و امجاد آن قدوه اهل رشاد را به منزلهٔ مواریث است که سادات عظام واشراف کرام و سایر خواص انام رایارای مداخلت و منازعت دران نیست ویکی از اولاد سعادت نهاد آن مرکز دایره ارشاد :

حضرت خواجه جان خواجه : بودند که بتاریخ سنه نهصد و نود وپنج از سرای فانی رخت بعالم جاودانی کشیدند و مولانا جهانی تاریخ وفات آن منبع سعادات را بدین دستور در سلک نظم در آورده اند که بیت :

آن خواجه که جان عالمی بود	جانش بحریم کبریا رفت
چون پیروشرع مصطفی بود	در روز وفات مصطفی رفت
برداشت اگرچه سایه از ما	درسایهٔ رحمت خدا رفت
تابود بزرگ وپارسا بود	چون رفت ولی وپارسا رفت
تاریخش ازان سبب جهانی	گفته است کهپارسای مارفت

و آن حضرت در مراسم سخاوت وجود که از لوازم وجود مسعود

اهالی آن دودمان سعادت نشان بود بنوعی شروع نمود که بساط انبساط حاتم مطوی گردید و در استکمال نسبت معنوی آباء عظام چندان اجتهاد به تقدیم رسانید که آثارحصول آن اسرار پرتو ظهور هنوز از تاثیر انفاس آن قدسی نهادان اساس این بنا مضبوط و رشتهٔ این حبل المتین مربوط است ، چنانچه منصب مذکور ـ بالاستقلال به نتیجه اهل حال وبقیهٔ ارباب کمال :

پادشاه خواجه ولد دلدار خواجه : مفوض و مسلم است و عنقریب سرایر حالات و مفاخر معاملات خدمتش با نبذی از احوال و اخلاقش گذارش خواهد یافت . وهم ازمحترمان این حریم علوی و محرمان این حرم مستعلی ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوی :

حضرت سید محمد قال النبی : است رح که پرتو انوار شعور و آثار ظهور آن مرجع و ملجاء جمهور، از سوالف اعصار و دهور الی یوم النشور بر مزایای ضمایر خواص و عوام کشور مذکور، پیدا و هویدا بوده و خواهد بود ، هر چند آباء عظام و اجداد کرام آن حضرت در عرصه فارس و بلدهٔ شیراز توطن داشته اند ، اما ازانجا که طلوع کوکب رشاد وارشاد آن والا نژاد از تتق افق بلخ عز ظهور و طلوع پذیرفته ، رقم بلخی را بجای شیرازی در طغرا و خواتیم ، جراید ـ

نگاشته اند و اسم سامی آن قدوه والا نامی سید محمد است و
کنیت او ابوالفضل ولقب قال النبی ، ،

اما وسیلهٔ اشتهار به لقب آنست که از وفور حفظ احادیث -
نبوی است که کلام آن عالی مقام در حفظ محصوره و مقصوره بوده ،
قال النبی ، وایضا" بواسطهٔ آنکه در چهارده حدیث کهبیشتری -
ارباب اللهاب نبر ورود آن در باب حضرت مشار الیه متفقند و مولانا
معصوم که ناقل شمایل حضرات آن خاند انست ، احادیث مذکور را
از سنن ابو داود نقل کرده که رسول علیه الصلوه والسلام بهمین لقب
ازان عالیمقام اخبار نموده اند ، چنانچه راقم این سطور مجموع آن
در کتاب روایح طیبه که در مناقب این خاندان تألیف نموده به
تفصیل ایراد نموده و ازانجمله است این حدیث که : قال النبی
علیه السلام ، " یاتیکم رجل اسم محمد یلقا الیه قال النبی " یعنی
می آید شمارا مردی که نام او محمد است وگفته می شود اورا قال
النبی وآن حضرت مدت مدید وعهد بعید در بلدهٔ مسطوره به
مراسم هدایت وارشاد عباد شغل فرموده اند و از بعضی ثقات
استماع افتاده که آن حضرت در عنفوان شباب خاطر از دغدغه -
استفاده فارغ ساخته ،به معامله افاده شروع نموده اند ،به مهم افاضه
پرداخته اند .

تفصیل ایام تحصیل آنکه د ر بد و ظهور آثار بلاغت قواعد صرف و نحو را ضبط

فرمود ه به منطق و کلام شروع نمود ه اند ؛ چون به سن چهارد ه سالگی رسید ه اند در ابطال اشکالات حکمی شروع کرد ه مذ بحات شیخ شهاب الدین « سهروردی » مقتول را به اندفاع مقرون گردانید ه اند ، اما د ر اواخر ایام کمال که هنگام غلبه سلطان حال بود ه بالکلیه دست ازدامن معقولات رسمی باز داشته ، رقم خاموشی بر صحیفه ضمیر منیر نگاشته اند ، و از سخنان حقایق نشان آن مرکز دایرهٔ ایقانست که ظهور حقیقت وانکشاف علوم باطنی بعد از دریافت مطالعهٔ علوم صوری واکمال قوانین شرعی از مواهب اعلی وعطایای عظماست ، بالجمله مراسم معاملات آن جناب از مجاهدات و ریاضات و اذواق ومشاهدات بیشترازانست که د ر حیز احصا وتعداد د ر آید وآنچه د ر کتاب روایح طیبه سمت تبیان پذیرفته از هزار یکی و از بسیار اندکیست تا به مذکورات این کتاب چه رسد .

نقل است که انتقال آنحضرت از بلده هرات به محفوظه سخ د ر اوان ابوسعید میرزای گورکانی سمت وقوع یافته به سفارت

امر مزید ارغون ، وسلسلهٔ نسب آنجناب بامام موسی و عبدالرحمن ابن ابی بکر صدیق و حضرت ابن عباس رضوان الله علیهم اجمعین می پیوندد چنانچه تفاصیل آن در کتاب روایح طیبه مبین است . وفات آن قدوهٔ اوتاد در محروسه بلخ سمت وقوع یافته ، اما مرقد همایون الیوم ملتبس ومشتبه است .

وهم از مرد حال شرع مبین و ناموس متین :

شیخ وفی ، شیخ سید احمد ابن سید احمد قال النبی است ، علیه الرحمه :

ولادت با برکات آن بانی مبانی ، خیرات ، درین مأمن آفات بظهور انجامیده و وفات آن نیز هم درین کشور خیر اثر و مدفن نخست آن حضرت هم در جوار مزار فیض آثار خواجه ابو نصرپارسا قدس سره العزیز بوده و حضرت مخدومی قاضی صالح نعش آن - طایر عرش آشیان را از موضع مذکور در مقبره که الیوم در خارج - درب شیخ احمد خضرویه بر سمت غربی باغ مراد است ، نقل - فرموده اند .

از بعضی ثقات استماع دارم که مرقد نخستین آن جناب حجرهٔ بوده که الیوم در میان دو دروازهٔ شیخ احمد خضرویه ،

بجانب غربی واقعست و امروز مشهود چنانست که مولوی جامـــی دران جای می بوده اند ، و نقل جسد بی حسد آن حضرت به موضع بوده مسطور ازان حجره وقوع یافته و نام آن جناب احمد است ولقب او تاج الملوك .

پوشیده نماند که بحکم الولد سرابیه ، آنحضرت را از مشارب آبا٫ علوی چه د رعلوم ظاهری وچه د ر رسوم باطنی بهره منـــدی تمام بوده چنانچه مشکوه ضمایر اصحاب سرایر را به مصابیح ـ احادیث نبوی روشن ساخته و آینه٫ د ل اصحاب حال از تعـرض زنگار بشریت باز پرد اخته اند ، تا بحدی که محل جلوه شاهـد ان غیبی و انوار لا ریبی گشته و از سخنان آن معارف نشانست که باز پس تر ازان کسی نباشد که خلقش ازان او ند انند و او خود ـ ازان اوباشد و از مشغولی خلق فارغ باشد وچشم مردم ـ بالجمله از روزگار او فرو د وخته وبقیه مقالا ت وخوارق عاد ات آن ـ مظهر آثار خیـرات د رکتاب روایح طیبه مسطور است .

" فالمرجع هناك " وهم ازین برج سعاد ت وافق کرامت طالع و ساطع است مظهر تجلیات ربانیه و مهبط وارد ات سبحانیه ـ حضرت حقایق پناه و د قایق آگاه مخد وم اعظم :

صالح ابن سید احمد ابن سید محمد : رحمه الله علیه ولادت آنحضرت در بلده‌ٔ طیبه بلخ بوده اما کسب فضایل صوری بماوراء‌ـ النهر در خدمت مولانا نزید وملازاده، مولانا عبدالغفار و مولانا ـ ابراهیم قاضی و ملازاده مولانا عثمان وقاسم صوفی سمت وقوع پذیرفته چنانچه تفصیل آن در کتاب روایح مسطور است و چون بعد الفراغ از تحصیل کمالات رسمی بوطن مألوف مراجعت نموده اند، صیت صیانت و آوازهٔ دیانت آن عالی مرتبت به مسامع پادشاه عصر ـ سیونجك خان ابن ابوالخیر خان رسید، بنابر استدعای خواص و عوام آن حضرت را به مهم قضای بلدهٔ مسطوره تقلد فرمود، دربین اثناء جاذبه جمال محبوب لم یزل بر باطن آن یگانه آفاق تسلط استیلای تمام یافته، چنانچه رقم رد بر صحیفهٔ مناصب و مطالب رسمی کشیده متوجه بخارا گردیده اند و دران مسلك فتوحات جلی و ـ حالات قوی روی نموده و آن جناب به مشایخ وقت، مثل شیخ ـ عبدالحق و محمد صادق وشیخ علی شیخ ملاقات فرموده اند و ـ از فیوضات بواطن همکنان بهره مندی یافته اند چون معامله کمال وتکمیل دران سفر خیر اثر بمقدم رسیده آمده وبالهام ملك علام ـ بوطن مألوف مراجعت نموده به ترتیب و ارشاد ارباب استعداد ـ شغل نموده اند و قلج قره سلطان ابن گستن قرا سلطان را ـ

سبت به آن حضرت طریق اخلاص و اعتقاد مسلوك بوده به مراسم خدمتگاری و نیاز مندی قیام واقدام میفرموده و ازانجناب در باب اصلاح ذات البین و مهم التیام و انضمام خوانین عهد تصرفات عجیبه بظهور پیوسته ، که تفصیل آن در مقامات مذکوره مسطور است.

بالجمله آنجناب مدت مدید وعهد بعید بر مسند ارشاد و هدایت قرار گرفته ،بسیاری ازمستعدانرا بمراتب بلند و مقامات ارجمند رسانیده اند . وفات آن حضرت در بلدهٔ بلخ در تاریخ نهصد وچهل وسه سمت وقوع یافته و هم درین خاك پاك به مقبرهٔ مذکوره در جوار والد بزرگوار مدفونند واولاد و امجاد آن قدوهٔ اوتاد که شش نفر بودند ،بموجب الولد سرالابیه هریك چه در علوم رسمی وچه در معالم حقیقی مظهر اسرار والد بزرگوار خویش بوده اند اسامی آن مطالع انوار اینست ، شیخ محمد طاهر، شیخ طیب ، امیرفضل الله ، امیر عبد الملك ، امیر اسد الله و حضرت حقایق پناه امیر عبد الله و این فرقه در سعادت غرقه، همبزیور قال وحلی حال آراسته و پیراسته بوده اند ، چنانچه تفاصیل حالات همکنان درکتاب روایح مبین است ، ومراقد خدمتشان امروز در موضع مذکور مشهود و محسوس .

بر ضمیر مهر تنویر ارباب بصر و بصیرت و اصحاب سیرت و سریرت مخفی و محجوب نخواهد بود که هرچند اخوان الصفا و ـ جواهر یك معدن وزدا هریك چمن بودند ، اما آفتاب جهانتاب حقیقت بقدر قابلیت بر پیشگاه شعور همکنان پرتو ظهور اند اخـت تا مرایای استعداد هرکس صفوت پذیرتر بود رایت امتیاز برافراخت بالجمله چون حضرت دقایق آگاه ، حقایق دستگاه امیر عبد الله بـن سید صالح را بنابر وفور قابلیت و شمول استعداد نسبت به سایـر اخوان امتیاز ثابت بود ، لاجرم به تعداد احوال آن سرحلقهارباب ارشاد ، بالاستقلال مبادرت نموده آمد . وهم ازین انجمن ارجمند وبساط انبساط آگند ند ، حضرت معارف آگاه :

سید عبد الله بن سید صالح رح : هرچند کمالات آفتاب ـ ازان برتر است که ذرات کائنات در تبیان مآثر و مفاخر آن جسارت توانند نمود اما ازانجا که دیدهٔ شوق بیناست و زبان ذوق گویا ، شربی از مشارب آن بحر مکرمت بر ریاض قلوب ارباب شهود رسانیده می آید ، امید که این ادا را نیز جزاو این اثر را خطری باشد ؛

بر رای صواب انتمای ارباب الباب که آن حضرت از اصناف علوم ظاهر و اجناس معارف باطن باطنی بغایت الغایات ممتـع و بهره مند بودند ، چنانچه دقایق قرآنی بر سبیل تبشیر ادا ـ

میفرمودند اگرچه کتب علمیه را در ملازمت بعضی علمای ظاهر مثل مولانا احمد ومولانا سعید وغیرهما گذرانیده بودند ، اما طریق ـ تاءدی و دریافت سخن را در خدمت والد بزرگوار تحصیل فرموده بوده اند . منقول است که چون صیت تنویر مصابیح ضمیر آن حضرت مشکوه قلوب طلاب را بمسامع اولوالالباب جمعی از متقلبه مباحثات، مثل مولانا تیمورعلی (۱) و میرهاشم و شاه قلی سلطان ومولانا درویش علی ، صورت امتحان را به جلوه درآورده تمهید اتفاقی نمودند ، مبنی بر انکه ازانجناب درس تفسیر طلب نموده شود ، تا حسن مقال کاشف سرحال گردد و صدق زبان زدگی بوساطت شهود به ثبوت پیوندد .

بالجمله بعد ازانعقاد انجمن گفتگوی در بدایت حال اشکالی ایراد فرموده ، از همکنان طالب جواب گشته اند ، چون گشایش آن عقده از ملازمان سمت وقوع نیافت دیگر باره زبان الهام بیان به کشف دقایق آن گشاده مراتب اجوبه را به هژده درجه رسانیده اند . و هنوز طبیعت والا رتبت آن حضرت متعرج بوده و مولانا درویش می گفته اند ، که در مرتبه هجدهم قصوری در ادراك خود یافتم

---

(۱) در هر دو نسخه تیمر .

و از مراتب متصاعده معذور بودم بعد ازان رنگ آنحضرت بـــر افروخته و بنور فراست کشف حال ارباب جدال نموده فرمودند ، امتحان در جمیع ادیان شوم است و نامبارك ،چون این کرامت ازان حضرت نصب العین طلبه مذکوره گردید ، همه دستارهارا از ســـر برداشته به تقبیل انامل آن حضرت مبادرت نمودند در سلك ـ تلامذهٔ آنحضرت منتظم گشتند و از سخنان آن هادی سبیل رشاد است که حق سبحانه تعالی مالك است و بنده مملوك" و للمالك ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء " گاهی درعزت دارد وگاهی درمذلت درویش را باید که به هیچ یك ازینها کار نباشد جز بانشهٔ بندگی.

گویند که شهریار جلالت نشان ،عبدالمؤمن خان که از مظاهر قهر واستیلا ومراسم اجلال و استکبار سمت امتیاز داشت ،با آن یگانهٔ دوران بواسطهٔ سعایت عدوان ،دل دیگر گون گردید . چنانچه بعد از تکمیل (۱) ملازمان آن حضرت بعبد رقه حکم فرمود و آن جناب بدین اسباب از صوب سواد هند عزیمت آن مطاف عالی یعنی حرمین شریفین نموده و خضر وار بتمنای آب حیات بـــران ظلمتکده شتافتند وهم ازان طریق به هدایت هادی توفیق به کعبه

---

(۱) نت :بعد از تعذیب ونکال ملازمان

مقصود رسیدند و بعد از وفات شهریار مذکور دیگر باره پرتو حضور بوطن مألوف انداخته ورایت هدایت وارشاد عباد بر افراختند . در اواخر ایام با فرجام آن هادی طوایف انام خسرو عدالت نشان ، ولی محمد خان ، دست ارادت بدامن آن بلند مرتبت زده در مراسم اعزاز و اکرام مساعی مجهوده بتقدیم رسانید ، چنانچه آثار آن تا امروز در مطاوی حالات احفاد آن هادی سبیل رشاد لایح وهویداست .

بالجمله تبین تصرفات عجیبه و تعیین معاملات غریبهٔ ، آن حضرت از دایرهٔ حوصلهٔ ارباب عرفان خارج است تا بدیگران چه رسد وآنچه در کتاب روایح سمت تبیان پذیرفته از دریا قطرهٔ و از آفتاب ذره ایست . وفات آن بانی مبانی خیرات هم در یـن خلاصه بلاد کائنات شب جمعه ، غرهٔ ربیع الاول سنه ۱۰۱۹ سمت وقوع یافته و راقم این سطور تاریخ فوت آن حضرت را از کلمهٔ «آرام بیدلان رفت» بیرون آورده است و حضرت خلافت مکانی مدظله تعالی ، در جنازهٔ آن بزرگوار تشریف نزول ارزانی داشته بدان وسیله رقم سعادت بنام خویش نگاشته و مرقد آن قدوه اصحاب شعور در خارج حظیره مذکور و بر سمت غربی محسوس و مشهود است ـ

" یزار و یتبرك " و بعد ازانتقال وارتحال آن سر دفتر ارباب حال

حضرت سید السند وخلیفه مستند و معتمد ، سید مبارکشاه الحسینی
المشهور بحضرت السید که ذکر آن جناب عنقریب سمت تذکار خواهد
یافت و خدام سید اسد الله معروف به میر کلان که به شرف اخوت
و برادری آنحضرت سر فراز بودند و مخدوم العالم سید ابوالمحامد
المعروف به میرزای خرد که ارشد اولاد آن والا نژاد بودند به
اتفاق احیای مراسم ارشاد تذکار اوراد آن قدوه اوتاد شروع -
نمودند و هریك به مقتضای تقدیر ، ملك قدیر ، در محافظت وصیانت
آداب شریعت و طریقت مساعی مجهوده به تقدیم رسانیده به سلوك
سبیل ناگزیر مخلوقات شغل نمودند ، چنانچه سید اسد الله مبرور -
درسال ۱۰۲۳ و مخدوم مطلق در هزار وسی وسه که راقم این سطور
تاریخ آن واقعه را از کلمه "کوتنیجه الاقطاب" بیرون آورده واز -
منزل فانی بسرای باقی ارتحال وانتقال فرمودند ومرقد سید اسد الله
علیه الرحمه و الرضوان در حظیرهٔ مذکوره است ، ومدفن مخدومی در
جوار والد نامدار در خارج مقبره مسطوره والیوم اولاد و امجاد -
اهالی آن دودمان عالی شان مثل حضرت میرزاشاه قاسم ابن سید
طیب وپادشاه خواجه ابن میر کلان ومیرزا برکات ابن سید ابوالمحامد
ومیرزا ابواللیث ابن سید ابوالحمید وغیرهم که بر جاده نیابت وخلافت

نموده به‌تذکار اذکار وایراد اوراد آباء عظام ، قیام واقدام می نمایند ·
چون ظهور انوار ارشاد و سطوح آثار رشاد از مطاوی احوال حضرت
سید السند وخلیفه اسعد امجد بیشتر بوقوع پیوسته بود ، با آنکه ـ
راقم را سلسله انتساب بحضرات صالحیه می پیوندد وطریق انصاف
مرعی داشته ، حضرت خلیفه الخلفا را بر سبیل استقلال به تذکار و
ایراد اختصاص فرموده وَاللّهُ يَهْدِي مَنْ يشاء إلى صِراطٌ المُسْتَقِيم .
وهم ازین جلوه گاه اصحاب انتباه است حضرت حقایق پناه :

سید میرکشاه الحسینی : قدس سره العزیز ، پوشیده نماند که
آن حضرت مصحوب والد خویش که اسم سامی آنجناب امیر سید
بوده واز احفاد امجاد میرسید اصیل محدث واز بلدهٔ هرات صانها
عن الآفات و محروسهٔ بلخ حرسها الله عزتها عن السلخ تشریف نزول
ارزانی داشته اند وبواسطه اتصال معنوی و پیوند صوری نیز میان
حضرت ارشاد پناه حضرت سید عبد الله و آن جناب نیز بوقوع پیوسته
چنانچه عزیزه خدام میر سید درسلك ازدواج جناب مرشدی انتظام
یافته و آن معنی بسبب زهادتی مراسم تربیت تکمیل گشته و خدمت
سیدی تمامت کتب متداوله نزد آن حضرت گذرانیده تحصیل رسوم
باطنی را با حسن وجوه به تقدیم رسانیده اند .

بالجمله پنجاه سال در مقام خدمت بپای استقامت قیام داشته بر اریکه ارشاد که عبارت از سند شخصیت تکیه نفرموده اند .

بعد از انتقال مرشد خویش نیز تا مدتها اختیار آن معنی نکرده وبه تغافل ، روزگار می گذرانیدند . که چون التماس واستدعای ارباب استعداد واصحاب قابلیت ،بحد لجاج ومبالغت رسید ، لاجرم به اشاره والهام عینی درخارج درب شیخ احمد خضرویه به موضع طاق موءمنه که آن قطعه زمین از اراضی مملوکه آنحضرت بود ، به بنای خانقاه عالی مبادرت نموده ،بمراسم هدایت و ارشاد اقدام نموده و میفرموده اند که هنوز ببلاغت نرسیده بودم که حضرت همشیره ام که در سلك ازدواج حضرت ارشاد پناهی انتظام - داشتند فرمودند که از احادیث صحیحه مستنبط است که یادآوری مرگ طبیعی موجب به حیات اخروی است و من هر روز بکرات به تذکار این ذکر که در عداد اذکار خیر آثار معدود است ،شغل می نمائیم . ای فرزند ! تو نیز می باید که ورزش این معامله میکرده باشی بر وجهی که تذکار آن فنا موجب اطفاء نوایر - خطورات شبیهه گردد ،یعنی شاهد عبرت ازین یاد آوری در کنار آید نه آنکه چون آب از عکس کواکب بی بهره باشی ،چه بیشتری پاس

از یأس انفاس در عداد ناس ، ناسی معدود گشته اند . پس ـ هیچگاه بی انتباه نبودیم وجبین عبرت بر آستان غبرت می سودیم و می فرمودند که ما در جوانی پیر بودیم و در پیریّ جوان ، یعنی از مادر ایام شباب آثار شیب بظهور می آمد ، چون شکسته گی و بی آزاری و مستعد فنا بودن ، چون به پیری رسیدیم بهٔ طبیعت جوانان سر افراز شدیم ، چون فراغ خاطر و قوت عبادت ، و تا جوان بودیم پیران را آرزوی صحبت ما بود و چون به پیری سر افراز شدیم جوانان سرو جبین بر پای ما می سایند ، اکنون معلوم شد که آن معنی کرامتی بوده که هرکس را بدان نمی نواخته اند .

بالجمله اطفاء نوایر خیالات متوهمه ، در ایام شباب غنیمتی است . که قدر آن در پیری معلوم میگردد و میفرمودند که در سفر مکه زادها الله شرفا دو کس به شرف رفاقت مشرف بودند ، یکی بواسطه تقوی دم استطاعت میزد و دیگری کرم می گفت ودامن کشان میرفت ، چون سلسله سلوك شان بر در حرم رسید ، آینه تقدیر پیش نهادند ، چهرهٔ حال شان دیگر گون نمود ، چنانچه آنکه یقین محرمی داشت راهش را گرفتند که مه آی (۱) و آن که دامن کشـــا

---

(۱) درنسخه میا .

میشتافت ، گریبانش گرفته که باز آی ، گفتم یا منقلب القلوب والابصار، ادباری بر اثر اقبال می بینم و داشتن بعد ازگذاشتن ، شنیدم که گوینده میگفت : آخر ندانسته ای که این سنگیست که خاصیت اظهار جوهر انسانی در رو باز نهاده اند ، اگرجوهر قابلیتی داری ، پیش نه که عیار معیارش زیاده گردد و جوهر شجاعت اهل جدال ، هنگام قتال بظهور آید ، که خارج معرکه همه درعداد ابطال معدودند وخدمت میرزا حسن که برادرزاده و قایم مقام آن حضرت اند ، میفرمودند که : روزی حضرت ایشان کلان علیه الرحمه عنایت نموده فرمودند: که سید میرکشاه توعجب مرد بی غیرتی هرکس را درین عالم مقصد مطلبی است ، غرض از خدمت مشایخ را یافت طریق معرفتست ، هرگاه این مطلب حاصل آید ، سعی باید نمود تا دیگری را هوای سلوک این مسلك در سر افتاده ، بمقصد رسانیده شود . توکه این بادیه را بقدم صدق پیموده چرا شیخی نمیکنی . حضرت سید السند رقت نموده گفتند : مراد از شیخی صید خواطر است وبنده را این معنی حاصل است چه شاهباز نل حضرت شما در بند تکمیل این فقیر است ، بعد ازان حضرت ایشان تبسم فرموده گفتند : نیک فرمودی چه صحبت غنیمت است و مشایخ -

فرموده اند که : نماز را قضا هست و صحبت را قضا نیست .

بالجمله آن حضرت صبر و تمکین را شعار خود ساخته بهیچ حال از جادهٔ تسلیم و رضا قدم فراتر نمی نهادند و این معنی در وفات فرزند رشید آنحضرت مخدومی سید عبدالرحمن رحمه الله علیه ، که آثار اسرار از مطاوی اطوارش بظهور می پیوست محسوس و مشهود عالمیان گردید ، نقلست که : حضرت ارشاد پناهی ، سه روز بیشتر از وفات که در سیمای بدن شریف اصلاً اثری نبود ، برزبان الهام بیان آوردند :

بیت

باز هوای چمنم آرزوست جلوهٔ سرو سمنم آرزوست

درخدمت سید قاسم که برادر حضرت ارشاد پناهی بودند - فرمودند که روزدیگر آثار قلق و اضطراب دران حضرت پدید آمد و بیخودی عظیم روی نمود . بعد از مدتی ازان حال باز آمد و - این رباعی را برخواندند و بسیار گریستند :

رباعی

نه در بدی ونه در بهی میمیرم نه مبتدی ونه منتهی میمیرم

سویم نگرای جان دو جهان خاک درمت کزهردو جهان دست تهی می میرم

چون ساعتی بران حال بگذشت ،آثار تب و احتراق درظاهر
بدن آنحضرت ظهور کرد وآنگاه باد ای وظایف نصیحت طالبان -
شغل نمودند ،حضرت اخوی امیر عبد الباری که از خلفای آن حضرت اند
انتباه نمودند که در اثنای آنکه آثار ارتحال در آنجناب پدید آمد ،
قلق عجب محسوس گردید ،معروض داشتم که هنگام انتباهست ،
بهمه حال در دفع اضطراب باید کوشید فرمودند :که فرزند ، من
باحقم اما این حال مقتضی شتاب زده گیست ،بعد از ساعتی پدیدم
که آثار وقار در مطاوی اطوار آن بزرگوار پدیدار آمد ،چنانچه جمع
مشاهیر بر نهج استقامت قرار گرفتند تا بخاطر فراهم ،باد ای کلمهٔ
توحید مبادرت نمودند و مبتهج ومتبسم .

شب پنجشنبه سلخ جمادی الآخر سال هزار وسی وسه بود که
جهان فانی را پدرود کرده به عالم جاودانی خرامید .

روز دیگر حضرت خلافت مکانی مد ظله العالی با جمع اکابر
و اشراف بلدهٔ طیبه بلخ به ادای صلوة جنازه قیام نموده بموجب
وصیت چند ،مظهر آن گوهر منور را بموضعی که معمار همت آن
حضرت پیراسته بود و در قدیم مدفن حضرت عفت مکانی ،ام محمد زوجهٔ
حضرت سلطان احمد خضرویه و والدهٔ معصومهٔ ایشان بی بی مؤمنه

بود و مدفون ساختند و الیوم آن سیده عالیه مأمن آفات و محل اجابت دعاست .

بعد از وفات آن حضرت خدام سید قاسم در مسند ارشاد و طلاب نشسته بهدایت طوایف انام اهتمام به تمام نمودند و آنجناب بغایت متورع وپاك طینت بودند و ظاهر باطن درنهایت آهستگی و پیراستگی داشتند و در تمامت علوم خصوصا" در علم فقه و طب بسیار توغل می نمودند و جلوس بر مسند ارشاد با جمع اتباع و اشباع بطواف حرمین شریفین شتافته بآن دولت عظمی مستعد گشتند .

بالجمله چون آنجناب بتاریخ سنه هزار وسی وچهار رخت حیات ازین دار الآفات بستند ، مخدومی میرزا حسن که برادرزاده آنحضرت ومیرزا شریف که بشرف مصاهرت وقرابت سر افراز بودند ، باتفاق درموضع مذکور به ادای اوراد و اذکار آن بزرگوار قیام و اقدام می نمودند . تا قایم مقام ثانوی بتاریخ سنه هزار وچهل وسه جهان فانی را پدرود کرده و مخدوم اولی تا امروز به ادای اوراد و اذکار به مسند شاه قیام می نمایند .

و ایضا" حضرت امیر عبد الباری که بعلوم ظاهری وباطنی وبه اخلاق حمیده و اوصاف جمیله آراسته و پیراسته اند و از صغر سن

تا امروز بر جادهٔ قویم شریعت وطریقت مستقیم چنانچه آثار آن از - سیمای آن بزرگوار کالشمس فی ربقه النهار ظاهر و پدیداراست .

بموجب اجازه ورخصت آن حضرت هم دران حوالی بارشاد - ارباب رشاد مشغولند و از جمله لطایف احوال آن ستوده خصال - آنکه ،باوجود شغل باطنی سر رشتهٔ ظاهر را نیز فرادست کرده بعد از ادای صلوة فجر تا وقت ظهور بدرس کتب متد اوله از نحو و فقه وتفسیر وحدیث و سایر علوم نفس الامریه اشتغال می نمایند ، - همانا که این مقال ،جهت ستر جمال ،شاهد حالست ،ازنظراغیار متعنا لله بطول بقائه .

پوشیده نماند که حضرات این سلسله بجمیع لوازم سلاسل دیگر هم عمل می نمایند ودران باب مجاز و مرخصند ،اما جهت استیقاظ از غفلة که ،فتوی ائمه دین ،بدین مضمون واقع است،بذکر جهر بیشتر توجه می فرمایند ،چنانکه حضرت سید السند بعد از ادای صلوة فجر تاضحوه کبری به ادای اوراد و اذکار جمع سلاسل مشغولی داشتند وبعد از فراغ از فراغ آنها بجهر مشغول می شدند .

بیت

یارما سرو بلند است بگوئیم بلند
طبل پنهان زدن ازبهر رقیبان تاچند (۱)

---

(۱) در نت تاکی .

وهم از آسودگان این نشیمن عرفان پسند وبساط انبساط آگند اند :

حضرت مولا نا خرد علیه‌الرحمه والرضوان : وآن یگانهٔ آفاق نظر اشفاق از مخدوم الاعظم ،حضرت مولا نا خواجگی کاسانی یافته اند وبمیامن الطاف آن ، مطاف طوایف اکناف ،عنان توجه و تمایل از ماسوی بصوب صواب انتمای طلب حق جل وعلا یافته وآن‌حضرت چه در بدایت حال و چه در نهایت الکمال از " منشاءه جذبهٌ مِنْ جَذَباتِ الحق توازی عمل الیقین (۱) " خالی نبوده‌اند . همانادوام این نسبت بواسطه غلبه محبت بوده بر مزاج با ابتهاج آن والا رتبت و قوت تصرفی که ازان جناب ،در السنه و افواه و ارباب انتباه شایع و دایر است ،هم از نتایج آن حالت باهیبت بوده .

منقول است که چون نشهٔ ابکار وشائبه استکبار نا استواران روزگار،از حد اعتدال متجاوز می‌گشته ،انامل مبارك را منعقد ساختند هم بر دست خود زده می‌گفته اند : فلانی را زدم بعد ازساعتی آوازهٔ هلاك آن بیباك بمسامع اهل‌ادراك میرسیده وهم وسیله این حالت بسیار از ارباب نسبت را که مدارج حالشان مقرون بمعارج کمال نزدیك رسیده نبوده بواسطه سوز او" بیکه" ازانجانب مشهود ـ

---

(۱) نت یوازی علی الثقین .

خاطر عاطر گشته از دستگاه عزت به پایگاه هوان وخواری انداخته

از کسوت حال واجلال عاطل و عاری ساخته اند .

نقلست : که چون نیر احوال آن مظهر اسرار جمال و جلال۔

از افق کمال واکمال طلوع نمود و دایره رشادش به مرکز ارشاد رسید

مرشد ربانی وعارف همدانی مولانا خواجگی کاسانی قدس سره العزیز ،

جنابمشار الیه را بالهام ملك علام بدرحضور اشراف و اعلام اجازهٔ ـ

ارشاد وهدایت انام فرموده جهت دفع و رفع بعضی نوازل سماوی و

حوادث ارضی بصوب صواب انتساب بلخ ارسال نمودند وآن ـ

جناب بموجب اشاره و فرمان به محروسه مسطوره ، نزول اجلال ـ

ارزانی داشته خاطر بر ارتفاع آن نازله گماشته اند . چون نزد ـ

اهالی محفوظه بوضوح پیوسته ، که وسیله اماطه (۱) آن اذیه وازاله

آن بلیه چیست و کیست ؟ دست توسل در دامن آن عطیه زده ،

در سلك سایر ارادتمندان منتظم گشته اند وآن حضرت ، موضع

خواجه روشنایی را که به مقبرهٔ والدهٔ ابراهیم ادهم قدس سره العزیز

مشهور استٔ جهت توطن اختیار فرموده بمراسم ارشاد طلاب شغل

نموده اند تا در سنه نهصد و هفتاد و هفت بجوار رحمت ایزدی ـ

---

(۱) نت امامه

پیوسته هم در موضع مذکور بجوار خانقاه مدفون گشته اند یزاره و یتبرك .

پوشیده نماند که مولانا پاینده اخستگی ومولانا اکه شبرغانی و مولانا بابا، ترمذی وخدمت قاضی ترسون ، قدس الله تعالی ـ ارواحهم از خلفاء ایشان اند . (۱)

وهم از معتکفان این حرم ربانی اند عارف سبحانی :

ملا اکه شبرغانی قدس سره‌العزیز: آنحضرت عالم بوده اند بعلم شریعت و عارف بر سوم وآداب طریقت و حقیقت و در ضمن به تحصیل مسایل قالی تکمیل قواعد حالی فرموده اند .

چنانچه منقول است که بعد از مقابله کتب ، متداوله بخدمت حضرت ارشاد پناه مولانا خرد عزیزان ، مشرف شده بی توسـط تاخیر واهمال شرف اجازه ورخصت سر افراز گردیده اند .

چون بعضی اصحاب ازان حضرت سبب سرعت ارشاد را ـ سوال فرمودند ، حضرت گفته اند : که مشارالیه تکمیل مراسم حال را درمطاوی تحصیل علم قال به تقدیم رسانیده بود ، مثل او همان فتیله مدهنه بود که به مجرد وصول شعله افروخته گشت .

(۱) نت: وازین مجموع مذکور بذکر دوکس مبادرت نموده خواهد شد بنا بروجهی که در مبادی داستان تذکار اشراف بلخ مسطوراست.

والد راقم این‌سطور امیر ولی ، معروف به میرحالت ابن سیـــد
جلال الکاسانی که بعد از ارتحال وانتقال حضرت قطب الاقطاب
مولانا خواجگی امنکنی قدس سره العزیز، درسلك ارادتمندان -
مولانا اکه علیه الرحمه انتظام داشتند ، می فرمودند :که چون از-
میامن صحبت ،صیقل اثر رتبت آن صفوتمند ،بنده را بر خواطر -
ارباب انکار، اشراف می شد وبنابر اقتضای نسبت عقیدت و اخلاص
در تفضیح آن طایفه شروع میرفت ،آنحضرت بلطایف مواعظ و نصایح
ازان شیوه امتناع می فرمودند ، روزی بر زبان الهام بیان گذرانیدند
که به ثبوت پیوسته که جمعی ازارباب نفاق درمیان اصحاب وفاق
پیغمبر صلعم می بودند . همانا که در امثال این نوع معاملات ،
حکم ومصالح غامضه خواهد بود که ابواب آن بر بیشتری طلاب -
مسدود است و سرعت تاثیر محفل دل گسل (۱) آن حضرت به مشابه
بوده که شاهقان جبال و رُوستا زادان جمادت مثال را به مجرد
وصول بسدهٔ سعادت مناط احوال دیگرگون‌گشته ،بی اختیـــار
درسلك طالبان دقایق حقایق منتظم می گشته اند وآفتاب کحال
وکوکب اکمال آن‌مرشد ، بیهمال بنوعی اعتلا و ارتفاع یافته بوده که
ازنظر خیر اثر هیچ ناظری مستور نبوده و از حضرت والد خویش

---

(۱) نت محفل عرفان نشان .

استماع دارم که میفرمودند ، که بسیار بودی که عزیمتیان آن سدهٔ عالیه راهم در اثنای راه انتباه تمام دست داده ، تا رسیدن بـه مجلس اثرمند آنحضرت .

از بعضی عقبات این طریق واقع شدی و قبول عام آنجناب به مرتبهٔ بوده که گاهیکه از شبرغان به بلدهٔ طیبه بلخ نزول اجلال ـ ارزانی میداشته اند ، بنابر ازدحام انام طریق عبور و مرور بتمام مسدود میگشته . وازان ملجاء جمهور ، خوارق عادات بر سبیل وفور سمت وقوع یافته و از بعضی اصحاب آن حضرت منقول است که ـ میگفته اند : اگرچه از حضرت ایشان کرامات بسیار وخوارق عادات بیشمار در صحایف روزگار مثبوت است ، اما هیچ کرامات بدان ـ نمیرسد که از مظاهر جلال ، مثل عبد المؤمن خان ، در سلک ـ ارادتمندان آن عالیشان انتظام یافته و از کلمات آن بانی مبانـــی خیرات است که ارتفاع قبحّ اعمال شنیعه ازنظر معاملان ومرتکبان علامت شقاوت ابد یست وبقای تصدیق ، بکراهت اعمال سیئهٔ باوجود استعمال آن آیت خیرت عاقبت . وآن حضرت را دیوان شعریست مشتمل بر اسرار و غوامض غیبی ونوادر و ارادت لاریبی . و از بعضی مکاشفه استماع دارم که میفرمودند :

اگرچه مرید را بعد از وفات مرشد ، رخصت است که دست بیعت به عزیزی دیگر داده ، به جبیره نقایص خویش مشغول گردد اما اصحاب مولانای مذکور را باوجود دیوان اشعار مبنی از اسرار آن بزرگوار توجه بغیر حرام است . چه مقصود ازان توسل و التجا آنست که سالك بواسطه اعلام واخبار بر مهالك وآفات این طریق وقوفمند گردد و این مطلب خود از مطاوی ابیات آن سعادتمند بغایت الغایات لایح و هویداست . چنانچه میفرمایند :

بیت

نشان اگر طلبی از خدای عز و جل

بحرف ما نگر وراه خانهٔ ما پرس

از والد خویش علیه‌الرحمه استماع دارم که میفرمودند : روزی در اثنای آنکه آنحضرت زبان الهام بیان به ادای بعضی رموز حقیقت ،کشاده در رفع حجاب اصحاب میکوشیدند ،ناگاه نوری از دهان آن‌مطلع‌عرفان سر برزده ،بچندی از ارباب اللباب ،مثل مولانا محمد عرب وجناب شیخ برکی ومیرمحمد حسین علیابادی و صوفی تگین وچند دیگر اعلی قدر مراتبهم ازهمگان بسایراهل حضور بمثل قطرات خورد و بزرگ پیوست و در اندك فرصت اثر آن واقعه

بظهور آمده زمام منصب شیخی ملازمان مذکور صریحاً و کنایتاً مفوض گردید و آنجناب را از غیر جمع مذکورین . و نیز برخی از ارباب ـ کمال در سلک ارادت منتظم بودند که هریک قابلیت ارشاد داشتند وراقم این سطور بهدایت والد بزرگوار به صحبت بعضی ازان ابرار، فایز گردید و از میامن الطاف و اعطاء نشان بهره مندی تمام یافت. واز خدمت اخوی امیر عبد الباری لازال ظلاله ممدوداً استماع دارم که فرمودند : حضرت والد علیه الرحمه در مرض موت بزبان الهام بیان آوردند که فرزند ! از میامن صحبت وبرکات انفاس طیبت اساس آن حضرت آنقدر بود که مدت سی وپنج سال ، اهل حل و عقد مرا نیز داخل محافل استشاره واستخاره می گردانیدند ، سعی باید نمود ، تا جای این فقیر خالی نماند ، و وفات آن حضرت در قصبه شبرغان در تاریخ سنه هزار وسی وسه سمت وقوع یافته و مرقد آن گوهر پاك در صوب جنوبی ، حصار کشور مذکور الیوم مشاهد و محسوس است ، یزار ویتبرك . وهم از نظاره گیان این چمن طرب فزای و ـ انجمن تعب گزای حضرت عرفان انتساب :

مولانا محمد عرب قدس سره العزیز : آن جناب در بدایت حال بخدمت مولانا خرد علیه الرحمه رسیده بودند ، اما دران اوان ـ

تحصیل علوم رسمی بر داعیه سلوکشان غالببوده، خدمت مولانا ـ
فرموده اند که از منصب ملایی وشیخی، کدام خواهش پیرامون
خاطرت میگردد، ایشان تواضع نموده اشارت به سلب اختیار خود
وتسلیم زمام مهام برضای حضرت علیم علام کرده اند، ایشان متوجه
شده فرموده اند که برو علم شریعت را بدست آور که شیخی کجا ـ
خواهد رفت آنگاه آنجناب باستظهار واستبشار تمام روی توجه به
کسب کمال آورده در سمرقند، مشرف بصحبت قطب دایرهٔ ارشاد و
هدایت ومصباح مشکوة کرامت و ولایت وخلاصه دودمان وخاندان
سیادت (١) خواجه محمد امین المشتهر بحضرت خواجه گلان ـ
خواجه دهبدی قدسالله، شده در مدت هژده سال غاشیهٔ بندگی
ایشانرا بردوش گرفته، چون به سعادت واقبال درعنان آن بیهمال
میرفته اند وبعد از انقضای مدت مذکوره برخصت واجازه ازانحضرت
سرافراز گردیده اند و نیز از صحبت حضرت قاسم شیخ عزیزان ـ
مستسعد گشته، بمراسم ارشاد ممتاز شده اند.

بالجمله در فرصت قلیله حادی جمیع علوم ظاهری و باطنی
گشته بوطن مألوف مراجعت نموده اند. و چون صیت تبحر و

---

(١) مخدوم زاده عالم وعالمیان.

و تفرد مشارالیه د ر معالم صوری ومعنوی به مسامع حضرت مولا نـــــا رسیده و ازانجا که آفتاب استعداد و قابلیت مخدوم مذکور بریپشگاه شعور ، مولانای مذکور پیش‌ازان پرتو ظهور انداخته بود و بـــه بهانهٔ مقابله مشکوة الانوار آن علامه آناق را در دام. وفاق واتفاق آورده اند . و از ولینعمت کارآگاه منصور حاجی (١) داد خواه که از ارادتمندان آن‌قدوهٔ ارباب عرفان بود استماع دارم که گفتند: ازان ـ حضرت شنیدم که میفرمودند:که اگرچه بظاهر آنحضرت دران مقابلـه باستفاده مقرر بودند اما در حقیقت مراسم افاده و افاضه از ـ انجانب رعایت می یافت .

القصه : بعد از شش ماه که آن مهم سر انجام پذیرفت به‌میامن صحبت آنحضرت آن جناب را بالکلیه خاطر از مشاغل عرفی منصرف شده متوجه عالم بی رنگی شدند ، چنانچه بی اختیار دست توسـل در دامـن آن بزرگوار زده ، در سلك مخلصان انتظام یافتند و هم ازان نامدار اشعار آبدار محتوی بر بسیار از غوامض واسـرار سر برزده و الیوم دیوان آن سرحلقهٔ اهل عرفان در میان اصحاب ایقان و اتقان شایع و دایر است و حضرت مولانا علیه‌الرحمه‌ولرضوان

---

(١) نت حاجی منصور

در اواخر ایام حیات جناب مشار الیه را رخصت ارشاد و اجازه ارباب هدایت، استعداد و قابلیت داده بالتماس قهرمان جلال عبد المؤمن خان، از کشور شبرغان به بلده طیبه بلخ ارسال نمودند. و آن حضرت به نیروی بازوی کمال و اعتضاد (۱) مراسم حال، بنوعی دران مهم خطیر کوشیدند که بساط بسیاری از مشایخ عهد نوردیده گردید.

منقولست: که چون در اثنای مرور از مستی که بواسطه استیلا نشه شراب در تاببوده این بیت به مسامع علیه آن قدوه اصحاب خطاب رسیده که بیت:

زتسبیح ریائی دانه های نقل مستان به
نیازمی پرستان ازنماز خود پرستان به

آتش حال در کانون سینه آن بیهمال در اشتعال درآمده بی اختیار بدستور حرکت، دوریه به سماع اشتغال نموده اند و بسا نوایر شور وشعب که از بواطن ارباب طلب ملتهب گشته، چنانچه ازان بر بسیاری ازاهل عبور و مرور رسیده و آن بی شعور نیز روز دیگر از خواب غفلت بیدار و ازمستی غفلت پند ار بیزار گشته، در سلك اخلاصمندان انتظام یافته و من کلمات القدسیه میفرموده اند:

---

(۱) نت اعتقاد

از والد خود استماع دارم که میفرمودند : که ضمیر مهر تنویر آن -
حضرت بر خواطر بغایت مشرف بود ، چنانچه در یک مجلس
بیست و یکبار از امور جزئیه که در متخیلهٔ یکی از ارباب امتحان
گذشته اخبار نمودند ، تا آینه اقبال آن ممتحن بالکلیه از زنگار-
انکار خلاصی یافته، در سلك اخلاصمندان منتظم گردیده و من
کلماته القدسیه میفرموده اند : که تحقیر وانکسار در بین درگاه در
نهایت پسند است و قبول ، اما کم کس، ازین لطیفه آگاهست . بایزید
شبی بحضرت عزت راه مناجات یافت ،گفت: خداوندا ! کدام متاع
است که دست آویز درگاه احدیت را سزا وار است ؟ خطاب آمد که
ای بایزید ، اگر هدیه یی نیازی داری ، پیش آور که در دستگاه کمال
ما این جنس گرامی نایاب و بغایت عزیز .

بالجمله مدت مدید وعهد بعید آن حضرت ، بر مسند -
استقامت ، اقامت فرموده به هدایت وارشاد ،عباد شغل نمودند -
تا بتاریخ سال هزار وهفده " هـ " رخت عزیمت ازین جهان فانی
بسته ، به سرای باقی خرامیدند و مرقد آن سرور اهل عرفان ، در
خارج دروازهٔ آب ، بلدهٔ بلخ واقع است و از درب مذکور تا مدفن
موفور السرور، مقدار سه جریب زمین کما بیش واسطه خواهد بود و

و خدمت ولینعمی منصور حاجی داد خواه (۱) ، جامعی بر سر مزار آن حضرت بنا نموده اند والیوم آن حوالی به سعی امیر مشار الیه - سمت معموری پذیرفته ، صلوة الخمس نیز بجماعت دران مسجد دایر است.

وهم از کواکب سپهر نمون به بدایع مشحون اند :

حضرت هدایت شیون قاضی ترسون علیه الرحمه والرضوان :

آنفاً سمت گذارش یافت که آن حضرت در عداد خلفا مولانا خرد عزیزان معدود ند .

و از بدایت حال تا نهایت کمال در کنف تربیت وظل عاطفت مخدوم روزگار گذرانیده و بسا خرسند یها که از میامن صحبت وخدمت آن والا رتبت (۲) یافته ،گویند که جناب مشارالیه ، در عنفوان - ایام شباب ، بموجب فرمان بعضی از سلاطین بامر قضای عسکر شغل داشته اند . و دران اوان نیز در مراسم کار آگاهی مساعی محموده به تقدیم میرسانیده اند و در خلال ارتقاء و اعتلاء به معارج جاه و جلال بهالهام ملك علام که در عرف خواص انام آنرا وحی قلبی - می گویند ، دست تصرف وتدبیر ، ازدامن آن شغل خطیر بازداشته

(۱) نت که دران آوان در سلك مخلصان آنحضرت انتظام داشتند .

(۲) نت بزرگوار .

رایت طلب بر افراشته اند ، تا در اثنای تغیروتاثر به مقتضای نگارش خامهٔ تقدیر که ازان بزرگوار به محفل موفورالسرور، مولانای مذبور افتاده اسیر کمند تصرف و تسخیر آن حضرت گشته اند ، تا از میامن آن جناب رسیدند که بدانجا که رسیدند . نقل است که نشهٔ جذبه از بدایت حال ، تا اواخر ایام کمال بر شرب بیهمال - استیلاء تمام داشته ، چنانچه اکثر اوقات بحرکت دوریه به سماع مشغولی داشته اند ودر خلال آن حال کلمات مستانه و معاملات - بیخودانه ازان فرزانه یگانه سمت وقوع می پذیرفته ، گویند که روزی در اثنای غلبات سکر، درحضور مرشد خویش، بر فراز منبر رفته ، بدستور خطبا وارباب موعظت وتذکیر بر زبان عرفان بیان ، گذرانیدند که ایهاالناس ! بدانید وآگاه باشید که این طایفه که ایشانرا در عرف روزگار پیر ومرشد میخوانند ، قوت وقدرت ایشان به آن روی نیست که کسی را مقرب درگاه خداوندی سازند والا که اگر معاملت بدین - دستور بودی ، نخست طاقت خویشرا صرف آن نمودی تا فرزندان خود را بحق واصل کردندی ، بعد ازان اگرخواستندی بدیگران - پرداختندی ، اما بخدا سوگند که کار بدین درگاه نه بدین آئین است ازانکه امروز بیشتر فرزندان ایشان از جادهٔ صواب منحرفند و بصوب

خطا منصرف . بعد ازان روی به مرشد خویش آورده گفت : هنوز وقت آن نشده که شما سفرهٔ خویش در نوردید ، تا ما بساط انبساط خود تمهید نمائیم. و بسیار ازین قبیل درر ، عرفان ازان بحر وجدان بساحل بیان رسیده که تذکار آن اسرار ، موجب انکار اهالی روزگار میگردد و بسا ریاضات و مجاهدات که ازان بانی مبانی خیرات ، در اوایل ایام طلب ، سمت شیوع وقوع پذیرفته ، الیوم مواجید و اذواق آن یگانهٔ آفاق در میانه اصحاب وفاق ، مشهور ومذکور است و معاملات سعادت ، مناط خدمتش ، دستورالعمل معاملان کاینات ، کمال حال و حسن مآل آن بیهمال را کدام شاهد صدق به ازان تواند بود که در خواتیم حیات ، به شرف زیارت حرمین شرفین ، زادهما الله تکریما مشرف گشته ، هم دران مأمن آفات بتاریخ سنه هزار وچهارده وفات یافته اند . و هم از آسودگان این خاک پاک وگوهر تابناک شاهباز اوج ارجمندی .

صالح خواجهٔ تاشکندی علیه الرحمه والغفران : وآن جناب به شرف مصاهرت وارادت خدمت قاضی مزبور (١) اختصاص داشته اند (٢) و در کنف تربیت وظل عاطفتش ، قرار گرفته بامداد

---

(١) نا مسطور (٢) نت یافته

نظر، خیر انژش ، آن بزرگ والا نهاد بادیه طلب را بقدم صدق وسداد پیموده بسا جواهر معارف و مواجید که ازان لجهٔ بحر توحید ، بساحل بیان وتبیان پیوسته وآن حضرت در مراسم و ارادت غیبی و نوازل لا ریبی ، اقتدار تمام داشتند و لسان الهام بیان آن گنجینه عرفان ، در مهم تبیان سرایر و رموز وجدانی بنوعی جریان می پذیرفت که آتش وجد وسماع در کانون ضمایر مستمعان می افروخت . منقول است که یکبار بر زبان اسرار بیان آن قدوهٔ ارباب عرفان ، این کلمات سمت گذارش یافت که چون جمال الوهیت از مرایای کائنات ظاهر و هویدا است ، محب بینا چون تواند بود که گرفتار هر ذره نگردد . از تاثیر انفاس حرارت اساس آن خورشید اقتباس آتش در نهاد واصحاب وداد وارباب رشاد و استرشاد ، افروخته گشت . که تا مدت چهار ماه اطفاء آن نائره شوق بهیچ وجه میسر پذیر نگردید وبسا رخت ارتیاب و خاشاك احتجاب اهل انکار، از مشاهدهٔ آن صورت کرامت شعار در زا ن روزگار سوخته گشت، محافل انس و مجالس قدس آن فرید دهر بسه غایت مآثر ومنجذب بود ، سلاطین عصر باهم جلالت وتبحر بانیازی هرچه تمامتر بخدمت آن حضرت مبادرت مینمودند وجبین مسکنت

بر زمین ارادت می سودند و همواره آثار مشاهدات ، اسـرار ذات
وانوار صفات از مطاوی مقالات ومعاملات ، آن یگانهٔ کائنات ، پیدا
و هویدا می بود و از مناظر حالات آنحضرت چنین بوضوح می پیوست
که شرب محبت ونشهٔ مودت (۱) که از اعاظم مشاربست ، بر مزاج با
ابتهاج ، غلبه تمام داشته ، چنانچه مراسم حرکت وتمایل داعی و -
نظرات مبنی از تغیر وتاثیر ازان مرشد بی نظیر ، مشاهد ومحسوس
میگشت واز لطایف مقالات وحسن ادای بیهمتا ، آنکه روزی در یکی از
مجالس که بیشتری مشایخ وقت درآنجا شرف حضورارزانی داشتند .
وحضرت عرفان انتظام ، شیخ نظام ، در باب لزوم مباحثه مسایـــل
تصوف وتذکار اسرار تعرف ، مبالغه مینمودند ، حضرت مشار الیه -
عدم وجوب آن معنی را باین بیت شیخ نظامی گنجه تادی فرمودند :

گربسخن کارمیسر شدی   کارنظامی بفلك برشدی .

وآن سرور ارباب رشاد را الیوم در حدود بلاد خلفای عظام و
جانشینان کرام هستند که زمام تربیت وهدایت جمعی از انام بکف
کفایت ایشان مفوض است وآن قدر کرامات وخوارق عادت امروز از
انحضرت در السنه وافواه ارادتیان ایشان ، شایع وذایر است ، که

(۱) نت آمده .

از کم کسی ازین طایفه مسموع است و وفات آن مروج مراسم خیرات، در تاریخ هزار وسی هم درین ماءمن آنات سمت وقوع پذیرفت و- مرقد آن یگانهٔ آفاق درجوار خانقاه برسمت شمالی الیوم مشهـــور است . بزاره ویتبرك وهم از کواکب این سپهر کمال و اوج - جمالند حضرت عارف موحد :

مولا محمد زاهد علیه‌المغفره من‌الصمد الواحد : آن‌حضرت از خلفا مولانا حاجی محمد خبوشانی اند ،که باشارت الهام مرتبت - مرشد خویش به بلدهٔ طیبهٔ بلخ شرف‌حضور ارزانی داشته اند و به هدایت وارشاد اصحاب استعداد وارباب قابلیت شغل نموده‌اند وبسا نقایص بشری وتخلل عنصری که به اهتمام آن‌قدوهٔ انام سمت اجبار اصلاح پذیرفته وآن حضرت را بجناب ارشاد پناهی قاضـــی صالح قدس‌سره اتفاق ملاقات بوقوع انجامیده ، ملازمان قاضی - دران مجلس این بیت خوانده اند که :

گل‌کرد معلم ، دامن خود بر سر هر خار

تاگم نکند بلبل بیدل ره گلزار

مولانا مذکور (۱) میفرمودند : که این بیتَ مخدومی مدتها مرید

---

(۱) نت حضرت مشارالیه .

مارا تربیت کرد و بسیار اشکال طریقت که حل آن عمرها در عقده -
تعویق بود ، سمت انحلال پذیرفت ، از حضرت والد خویش استماع -
دارم که میفرمودند ، ازاهالی شنیدم سلسله کبرویه ، بعد از جناب
عالی انتساب امیر سید علی همدانی قدس سره ، بزرگی و والا نهادی -
خدام مولانا زاهد قدس سره کم کس ظهور نموده باشد ، چه از -
بد و ظهور آثار کمال تا نهایت ایام انتقال وارتحال ، آن بیهمال به
میامن تربیت و عاطفت خدمتش قریب هزار کس به شرف معرفت اختصاص
یافته اند . و ازین جمله بیست و سه نفر باجازه آن حضرت بارشاد
عباد شغل نموده اند و آن والا نژاد اهل استعداد را به
ریاضات شاقه ومجاهدات فوق الطاقه ، مامور و مکلف میگردانیده اند
به ضرب و تادیب بر طریق پاس انفاس ثابت و مطمئن میداشته اند
و میفرموده اند : در بدایت کار که به شرف قبول آنحضرت (مرشد
نامدار) سر افراز شدیم ، آنّ مقدار ، اثقال مجاهدات و ریاضات ،
برما تحمیل نمودند . که اگر آن بار پر شکوه بر کوه نهادندی بستوه
آمدی ، اما ازانجا که بوسیله اشفاق آن یگانه آفاق ، عزیمت سلوک
وطلب معرفت در باطن این ضعیف ، قوی و با نیرو بود و آن همه
معاملات گران ، سنگ بر دوش ، هوش فرهنگ ، بقدر ذره وزن نداشت

تا بتمامی همت و جوامع نهمت ، قدم در بادیهٔ طلب نهاده ، آن-
بار گرانبار را به منزل مقصود بسلامت برده شد . الحمد لله علی ذلك
ومن کلماته القدسیه، میفرموده اند که ، هیچکس از عقلا ، در طریق
معرفت حق معذور نیست، ازانکه آیات وجود او بس ظاهر وهویداست .
چنانچه فرموده اند . بیت:

چشمی داری وعالمی جلوهگر است دیگرچه معلم چه کتابت باید

و کرامات وخوارق عادات آن سرچشمه حیات ازان مشهور تراست که
به تعداد آن احتیاج افتد ، وبقیه حالات و مکاشفات آن حضرت در
مقاماتیکه یکی از ثقات اصحاب انتسابنام نامی آن عالیجناب -
تصنیف نموده مذکور ومسطور است . وفات آن عرفان سمات هم دربین
منبع سعادات بتاریخ نهصد وهشتاد کهلفظ شریعت ازان مبنی
است ، سمت وقوع یافته و مرقد منور آنحضرت ، الیوم در موضع بازارچه
در جوار خانقاه بر سمت شرقی واقع است. یزارد ویتبرك .

هر چند جمع کثیر وجم غفیر برخصت واجازهٔ آنجناب چه از -
اولاد وچه از احباب سر افراز بوده اند .

سرور ارباب رشاد و تمکین :

خلیفه صدرالدین : بعد ازحضرت ارشاد پناهی بی واسطه بر

مسند خلافت و نیابت جلوس نموده ، بتائید ملك علام ، بارشـــاد
وهدایت انام شغل فرموده اند و در اتمام آن مرام بنوعی اجتهـاد
نموده ، که نسخهٔ معاملات آن سالك مناهج خیرات الیوم ، دستور العمل
تمکین وثبات است . وفات خلیفه (۱) مشارالیه ، در بلده طیبـــهٔ
مسطوره بوقوع پیوسته ، مدفن آن گوهر تابناك نیز هم دران خاك ـ
پاك موازی قدم مولانای ارشاد پناه واقع است . و حضرت میـــر
مؤمن که مدتها بارشاد وهدایت انام ، باجازه آن پیشوای خـــواص
وعوام ، در محروسه بلخ مشغول بودند والیوم مرقد آن جناب در باغی
که خدیو همت آن عالی نهمت ، بر سر خواجه نیمگنبدان پیراسته ـ
واقع است و صوفی ناصر و جمعی دیگر از ارباب کمال از خلفای آن
حضرتند ونیز خدام میرزا خسرو که از احفاد آن والا نهادند و ـ
سر افراز به اجازه بر ملا ، از خلفای ایشانند و مرقد میرزای مذکور
(۲) در جوار وطن مألوف هم به موضع مذکور الیوم مشهود و ـ
محسوس است .

وراقم این سطور در عنفوان وایام شباب به ملازمت آن عالیجناب
رسیده بود واز میامن صحبت ، لازم البحث (۳) ساعتی چند از ـ

---

(۱) نت جناب. (۲) نت مشارالیه. (۳) لازم البرکه .

تخیلات مموه وگرفتاریهای بی سر و ته ، خلاصی یافته ، از زبـــان
الهام بیان ایشان استماع دارم که میفرمودند که دلنشین تر ازین
سخن یاد ندارم که عزیزی گفته اند ، در حیرتم که مردم ازراستی
چه زیان دیده اند ، که دروغ میگویند و امروز از احفاد و اولاد آن
بزرگواران جمعی هستند که دران ساحت باسماحت بتذکار و ایراد
اذکار اوراد به طریق ارشاد معتاد اشتغال می نمایند ، امید که از
میامن آن دعوات مستجابات و اذکار پرکار ، که دران ادوار که اوراد
فتح آیاتست همگان از حضیض تقلید باوج تحقیق رسیده آمد و
بحالات ومقامات آباء عظام واعمام کرام مستعد گردند . وهم از-
عقود و نقود این گنجینه عرفانند ، حضرت هدایت نشان :

ساماجی عزیزان علیه‌الرحمه والغفران : وآن‌بزرگ نهاد سترگ
نژاد از خلفاء جناب عالی انتساب شیخ خدایداد قدس سره -
بوده اند ، وطریق مجاهدت و سبیل ریاضت را کسی از مشایخ -
متاخرین چون او بتقدم صدق دهامه سداد نه پیموده و -
منقولست که آن‌قدوه ارباب سلوك ، در بدو حال که بخدمت مرشـــد
بیهمال خویش رسیده مهم تیمار و نگهداشت مراکب مهمانان و -
مسافران ، بآن سعادت نشان مفوض گشت و آن‌حضرت دران امـر

بنوعی شروع نمود ند که زیاد ه بران تصور نه پذ یرد ، چنانچه مشهور -
است که از بام تا شام ، آستین طلب فرو مالید ه ود امن تعـــــب ،
برچید ه به سگالش آسایش به مالش پای وسایر اعضای مراکب ، -
مشغولی می نمود ه اند ، تاهم د ران خد مت جرید ه ٔ حال را بتوقع (١)
کمال ، موشح گرد انید ند و د ایره ٔ بد ایت را بمرکز نهایت رسا نید .
گویند نشه ٔ عجز ومسکنت که گم نامی و بی نشانی از نتایج آنست، بـــر
مزاج تمکین امتزاج آنجناب غالب بود؛ چنانچه از غایت بی نمود ی
و ستر طرازی ، د ران روز که به منصب ارشاد وهد ایت سر افرازگرد ید ند
و ذ هن هیچکس از ملازمان آن آستان تباد ر ننمود ه بود ، بلکه بـــه
سامانجی د یگر که خد متی از خدمات معینه مشغولی د اشت، انتقال
فرمود ، چون همکنان نزد سامانجی معین رفته باد ای تهنیت و مراسم
مبارکباد شروع نمود ند ، آن انصاف مند ، ازانجا که از حال خود و
کمال آنجناب اطلاع د اشت، اصحاب را بآن بزرگوار د لالت نمود ،
ملازمان آن معنی راتصد یق نفرمود ه ، بحضرت ارشـ پناهی رجوع -
نمود ند و ازان سعادت نشان ، سوال فرمود ند و آن بزرگوار بـــر
زبان الهام بیان گذ رانید که مراد ازان سامانجی آن فرید د هر است.

---

(١) نت توضیح

که در اصطبل بخدمت مراکب اصحاب، عبور ومرور، مشغولی داشت
و آن والا نهاد، با آنکه بر روش اشهاد اجازه ورخصت یافته بود و پرتو
کمالش بر پیشگاه شعور نزدیک و دور تافته، از غایت فنا و نیستی دیگران
را از خود بآن منصب، احق و اولی دانسته، دست توسل بدامن -
ایشان می زده، چنانچه منقول است که بعد از وفات مرشد خویش
بچند کس ازخلفاء مشار الیه دست بیعت داده مراسم تبعیت را -
بر وجه کمال به تقدیم میرسانید، چون کسی که فی الجمله شایستگی -
آن منصب خطیر داشتی نماند، لاجرم بالتماس ارباب الباب باقبال
آن معنی مبادرت نموده ابواب افاده بر اصحاب، استفاده مفتوح
گردانیدند، تا بمیامن صحبت آن عالی رتبت، بسیاری از اهل قابلیت
بمراتب بلند و مقامات ارجمند فایز گشته، همچنین مدت مدید وعهد
بعید بادای وظایف ارشاد وهدایت شغل می نمود، تا بتاریخ سنه
هزار، داعی اجل را لبیک واجابت نموده از سرای فانی بمنزل باقی
خرامید ومرقد آن بزرگوار در قصبه اخجه بلخ مشهود و محسوس
میگردد. بزار و بتبرک. و بعد از وفات آن منبع سعادت، فرزند
ارجمند آنحضرت بحکم اجازه ورخصت والد، والا رتبت به هدایت
ارباب قابلیت مشغول می بودند، تا خدمت مخدوم زاده نیز بردست

جمعی ازاشرار بدرجه عالیه شهادت ، فایز گردید وبجوار آن -
بزرگوار مدفون گردید .

وهم از طایفان این مطاف ، اصناف طوایف اطرافند :

مولانا دوست محمد صحاف علیه الرحمه : والا عطاف وآنحضرت
از تربیت یافتگان مخدوم الاعظم ، مولانا خواجگی کاسانی اند قدس -
سره العزیز دران درگاه خدمات گزیده و ریاضات پسندیده به تقدیم
رسانیده ، مهماتیکه ارتکاب وتعامل آن به عبید ومعالیك تعلق داشته
برخود گرفته باحسن وجوه آنرا سرانجام میفرموده اند .

منقولست کدران آوان که از حضرت ارشاد پناهی ، به حراست
زرعی مأمور بوده اند ، بی آنکه ازانجناب به ظاهر آثار محافظت ،
چنانچه معهود است بظهور آید ، طیور ومواشی ، بپیرامن آن حواشی
ثمر آن کشته نگشتندی بلکه هم از دور ، بدستور اهل شعور نظر بر
مناظر آن زراعت انداخته بآئین فراغت ، دستگاه رایت مراجعت ، بر
افراختندی ، گویند آن حضرت در مراسم تربیت مریدان ، مساعی
محموده ، چون ، ضرب وحبس واهانت ومذلت به تقدیم می رسانیدند
ودر مهم اختفا واستتار ، اخبار اصحاب از نظر اغیار بغایت مبالغه
میفرمودند واز لطایف ، مقالات آن قدوه ٔ ارباب سعادات ، آنکه روزی
یکی از ملازمان بعز عرض رسانیده که همواره درمیان اصحاب شما

نزاع وجد ال ، قایم است، فرمود ند ، باکی نیست، خروسان باهـــــم
معارض می باشند ، ماکیانان بالجمله خد ام مشارالیه ، د ر بلد هٔ طیبه
بلخ مد ت مدید ، بهد ایت انام از خواص وعوام شغل و اهتمام تمام
می نمود ند تا د ر تاریخ نهصد وهشتاد ونه ، د اعی "ایها النفس المطمئنه"
را لبیک اجابت گفته به سرای عقبی خرامید ند و مرقد منور ومد فن ـ
مطهر آن یگانه د هر امروز د ر خارج د رب خواجه عکاشه ، بر سمت ـ
الراس خواجه مذ کور ، مشهود و منظور است . " یزارو و یتبرك" .

براصحاب خطاب و ارباب الباب ، مخفی ومستور نخواهد بود که
جناب خلیفه خالد ار علیه المغفره من الملك الغفار ، از تربیت یافتگان
مولا نا ٔ مذ کور بود ند واز میامن انظار خیر آثار آن بزرگوار ، بعز کمال
ود رجت تکمیل فایز گشته ، اگرچند از کسوت وظایف رسمی و لطایــف
عاد ی عاری بود ه اند ، اما د ر گذ ارش قوانین ، حقیقت و پیرایش عرایس
جلباب حقیقت طریقت بغایت د انا و توانا ، چنانکه منقول است که
می فرمود ه اند : که چون آثار امثال وارتحال د ر مطاوی گفتار وکرد ا ر
حضرت ارشاد آثاری لا یح وهوید ا گرد ید ، بر زبان اسرار (۱) بیان
گذ رانید ند که فلا ن کس با حیای مراسم این سلسله باید قیام نمو د ،

---

(۱) نت الهام .

معروض داشتم که ورا زبان گفتار نیست ، فرمودند که از تو لب گشادن و از ما سرانجام دادن ، وفات آن سعادت آیات هم در یمن مأمن آفات، بتاریخ هزار ویازده سمت وقوع یافته و مرقد فیض آثار آن سرور اسرار در جوار مزار مرشد نامدار شان واقع است ، یزار و یتبرک .

وهم از محرمان این حرم دلپذیر وحریم ناگزیر، صافی مهر تنویر:

حضرت مولانا حافظ بصیر (۱) علیه‌الرجمه : من العلم الکبیر ، لطافت طینت وصفوت سریرت، آنحضرت بمثابهٔ بوده که در عنفوان شباب که هنگام ظهور آثار و افکار واستکبار است، هیچ گاه تخیل امور نا ملایم را بر مطاوی افکار آن نامدار نبوده و جناب امیر عبد الله را با آن عارف آگاه مجالسات و مصاحبات سمت وقوع یافته ، که تفصیل آنها در کتاب روایح طیبه مسطور است، میفرموده اند که بحسب روحانیت در شب معراج رسول صلی الله علیه وسلم ، حاضر بودم ، بسا معاملات که در باب خواص وعوام امت مرحومه آن شب ، سمت سرانجام یافت و میفرمودند ، که تمامت انبیا ورسل و کلیت اولیا هادیان سبل ، از متقدمین و متأخرین دران بساط انبساط آکند

(۱) نت حافظ بی نظیر.

شرف حضور ، ارزانی داشتند . و هریک بهمنصبی وخدمتی مخصوص(۱) بودند ، ازانجمله جناب عرفان نصاب (۲) قاضی صالح قدس سره بر هفتاد صف ازاصحاب صدق وسداد رئیس بودند و از حضرت ارشاد پناه میرکشاه استماع دارم که میفرمودند ، خدام مشار الیه کلمات "اتل کم توتل کم" را که در معارفه روزگار به "تیتال" مشهوراست ، مدت شش ماه جمعی از فضلا عصر افاده فرموده اند وبسا معارف یقینیه و معالم تنزیلیه که در تجاویف آن ، مندرج ومنتظم گشته ، چنانچه همین نوع تصوف و تصرف، از بعضی مشایخ عراق در سوالف ایام نسبت بشیوخ هند سمت وقوع یافته و آنجناب عالم بوده اند به علوم نقلی وعقلی و دانا به فنون حقیقت و طریقت، چنانچه ازان حضرت امروز در هر فن مصنفات ، شایع و دایر است، هرچند ازان عالی منزلت ، در محافظت نوامیس شریعت، مساعی مجهوده بهتقدیم میرسیده و اما گاهی بنابر غلبات حال و فور ظهور ، آثار سلطان جمال ، عنان اختصار ازدست ، اضطهار داده بهاظهار اسرار خفیه وکشف خفایای غامضه مبادرت می نموده اند و آن معنی وسیله سعایت ارباب شقاوت گشته به غلبه تمام دران باب خوض کرده اند ، تا کار بجایی رسید که بیگم

(۱) نت منسوب (۲) نت انتساب

زوجهٔ شاهسلمان که‌تسلط او در السنه و افواه شایع است ، ازان -
حضرت دل دیگرگون کرده ، آن بزرگ طریقت را به شهادت رسانید
ومرقد آن‌قدوهٔ ارباب قبول در مقبرهٔ موی رسول ، واقع بلخ که در -
جوار تخت رستم است ، محسوس و مشهود است و صوفی شهرك
علیه‌الرحمه که در بد و طلوع نیر اقبال ، حضرت خلافت مکانی مد ظـــل
العالی ، بارشاد وهدایت‌عباد اشتغال می نمودند ، سلسله ارشاد
شان بحضرت حافظ می پیوندد وهم ازین کشور جزیل ورباض -
بی بدیلند :

خدام شیخ اسمعیل علیه الرحمه ، من‌العزیزالجلیل : وآن راز
دار اسرار کمال‌وچهره کشای‌تصاویر احوال از عقلا وخلفا ، الله بیردی
عزیزان بودند . و از آنحضرت‌بانظار کیمیا آثار ، سرافراز گشته و از
میامن الطاف واعطاف آن مطاف طوایف ، اطراف ، اثقال و احمال -
ریاضات و مجاهدات شامله بل فوق‌الطاقه را بر دوش هوش‌گرفته ، منازل
احوال را بروجه کمال بهایان رسانیده و با آنکه صحیفه ضمیر آن -
بی نظیر از رقوم علوم رسمی ساده بود ، بنوعی در تبیان حقایق و -
دقایق شروع می نمودند که‌علماء عصر انگشت حیرت ، بدندان گرفته اند
آن معنی را بر کرامات وخوارق محمول می داشته اند ، وفات آن -

جناب در سنه هزار وبیست وچهار سمت وقوع یافته در قریهٔ لنگرخانه که بر سمت شرقی حصار بلخ واقعست مدفون شد .

و نیز مولانا دوستی عزیزان و مولانا محمدعلی که از معاصران مرشد شیخ مذکور بودند ازین مسلك ومنهج مشارالیهما را با جناب سید السند قدس سره ، کمال ارتباط (۱) والتیام ثابت بوده و در اربعینات وعشریات وسایر رکوب و جلوس بآنحضرت اتفاق می نمودند و در قوانین حقیقت وطریقت، زبانی در غایت جریان داشتند ، مولانا دوستی میفرمودند که چنانچه بعضی ارباب دنیا در بعضی امورصاحب طالعند (۲) همچنین بعضی مشایخ در معاملات طریقت اقبالمند می افتند . ازانجمله اجتماع اصحاب استعداد وقبول استشهاد در بلاد بین العباد بطالع تعلق دارد . وخدمت سید السند ازانجمله اند وآن دو سرور اهل عرفان ، دعوت " یدعو الی دارالسلام" را به رغبت تمام اجابت فرموده ازین عرصهٔ بیمدار بدارالقرار شتافتند . مرقد مولانا دوستی در قریهٔ سیونج خواجه و مدفن مولانا محمدعلی در قریهٔ لنگرخانهٔ مذکور است .

وهم ازین انجمن سرور وچمن حضور اند قدوهٔ ارباب شعور :

---

(۱) نت عقیدت واخلاص. (۲) نت اقبالند .

شیخ عبد الشکورعلیه‌الرحمه : من‌رب‌الغفور و آنحضرت از -
اجازتیان (۱) عبد الکریم شیخ اند که از اولا د خادم شیخ بوده‌اند .
منقولست که د ر مراسم محافظت آد اب و شرایط ، سلسله جهریه ، از
مشایخ متاخرین چون‌آن جناب کسی پای د ر عرصهٔ ظهورننهاده و
آن‌بزرگوار را د ر اقطار امصار ، خلفا نامدار بوده اند که بعضی ازانها
الیوم بارشاد وهدایت اهالی روزگار مشغولند ، گویند د ر ادای -
وظایف ریاضت ، معینه که د ر لسان اهل حال ، موسوم است بخلوت
حضرت مشارالیه بحدی اهتمام می نمودند که زیاده بران متصورنبوده
وطریق تربیت آن‌معامله آنست که سه روز د رخانهٔ که د ر د خول و -
خروج آن‌برکائنات بسته باشد ، بدستور اعتکاف نشسته ، بذکری که
د ران سلسله معهود است ، شب و روز بی توقف واهمال اشتغال -
نمایند ، تا آنکه ازتراکم انفاس ، معتکفان هوای‌آن‌فضای جان فزای
بنوعی گرم ومحترق گرد د ، که باد از کانون د رون ارباب شوق و جنون
د هد . بالجمله آن سرور ارباب سلوك ، مد تها بمراسم هدایت و -
ارشاد عباد شغل نموده بتاریخ سنه هزار بیست وشش ، داعی اجل
را لبیك اجابت فرمودند ومرقد آن‌کامگار د رجوار خانقاه شان که

---

(۱) نت تربیت یافتگان .

که بقرب درب دیه شیخ سمت وقوع یافته مشهود است .

وهم از واردان این مقام با احترام و آسودگان این حریم حرمت انجامند :

حضرت عرفان انتظام شیخ نظام علیه الافاضه من العلیم - العلام :

و آن حضرت تهانسیری المولد و بلخی المدفن اند ، صیت - ریاضات ومجاهدات آن مرشد ، در اقطار آن دیار بمسامع صغار و کبار رسیده و آفتاب کمال آن جمال بر پیشگاه شعور جمهور انام ، پرتو ظهورافگنده ، منقولست که در بدایت حال که نایره طلب کمال دانش ، جاذبه جمال درکانون ضمیر آن بی نظیر درالتهاب و اشتعال بوده ودر بعضی مفازه و منتخبات آن دیار روزگار ، - فرخنده آثار بسر می برده اند ، شرر نظر آن وشعاع صر آن ، عرفان پسند بنوعی اثر مند بوده که پرتو آن درین اوان خرمن اعمار بسیاری از اهالی آن حوالی را بر باد ، فنا ، در داد و چون آوازه آسیب رعد آه وبرق ، نگاه آن کار آگاه انتباه به مسامع علیه مرشد با انتباهش رسید بران بلیه (۱) جانگزای تشریف نزول ارزانی داشته

---

(۱) در هر دو نسخه بریه

بزلال توجهات قویه وسحاب ملاطفات مستقیمه، همت ذی رتبت بر اطفاء آن آتش افروخته گماشتند تا در فرصت قلیله آن انفاس جهانسوز را به نسایم جهان‌افروز تبدیل نمودند، آنگاه آثار وقار در مطاوی حالات آن منبع سعادات، پدید آمد وگلهای تمکین در ریاض معاملات آن مرشد دین، شگفتن گرفت، پس‌ازان اجمال ریاضات و اثقال مجاهدات بر دوش هوش نهاده بادیه طلب و منزل تعب را بقدم صدق وسداد پیمودند و دایره بدایت را بقدم مرکزنهایت رسانیده خاطر از دغدغه هبوط و نزول، بازپرداختند وبعد از وفات مرشد خویش، به ارشاد آن نامدار والهام کردگار، متصدی منصب افاده وافاضه گردید.

به هدایت وارشاد انام شغل فرمودند، چنانچه آثار آن تا امروز بر صحیفه روزگار، چه در فراخنای هندوستان و چه در فضای دلکشای بلخ، پیدا وهویدا است. منقولست که چون سلطان خسرو (۱) ابن جهانگیرپادشاه، با پدر رایت مخالفت بر افراشته ازآگره متوجه لاهور گردید، در اثنای مرور و عبور بخدمت آنحضرت مبادرت نموده بزبان عجز وابتهال، توجه خاطر عاطر را درمهم امداد

---

(۱) نت خسرو شاه.

واسعاد التماس فرمود وآن جناب بنا برآنکه ارواح مقدسه دران -
آوان بواسطه خلوص نیت و فصوص طویتش به معامله پادشاهی او -
تمایل داشته اند ، همانا که فاتحه اقبال ، بنام او خوانده اند ، -
چون ملازمان جهانگیر پادشاه به قصبه " تهانسیر" (۱) که وطن
مالوف آن حضرت باشد ، فرارسیده بخدمت شتافتند ، آن حضرت ،
بوسیله آنکه سلطان خسرو بعد از خروج از مجلس همایون به تعریف
وتغیر نیت از جاده صواب مبادرت نموده بوده و ارواح قدسیه
نیز دست ازدامن تربیه او باز داشته ، همت بر بقای سلطنت والدش
گماشته بوده اند ، جهانگیر پادشاه را به نصرت وظفر بشارت داده
اند ، چون پادشاه بر وفق پیغام آنحضرت طریقه غلبه سپرده آمد ،
ازان دو نوید که باهم متناقض گشته بود متعجب گشته آنجناب را
از توطن در ممالك محروسه ، عذر خواستند ، تا آنکه مرشد اهل عرفان
بالهام ملك منان از وطن اصلی محروسه در بلخ تشریف نزول ارزانی
داشته ، همت عالی منزلت بر اظهار آثار بمراسم کمال از استکمال
ارباب استعداد ، گماشتند ، راقم این سطور ، دران اوان که ، انحضرت
بواسطه تعارف روحانی در منزل حضرت سید السند ، رحل اقامت اندا خته
بودند ، گاهی بهدایت ، هادی توفیق به صحبت لازم البهجت مبادرت

---

(۱) نا تانسیر

نموده از انفاس عرفان اساس، اقتباس انوار اسرار می فرمودند ،
روزی بر زبان الهام بیان گذرانیدند که از غوایب مقالات این طایفه
یکی آنست که گفته اند :

بیت

این است کمال مرد (۱) دانا ویقین

برهرچه نظرکند خدارا بینـد

چه این حال را در عرف صوفیه شهود وحدت در کثرت گویند ، ونـــزد
ارباب تمکین به ثبوت پیوسته که نشهٔ مذکور در مبادی سلوك برپیشگاه
شعور طالبان پرتو ظهور من اندازد ، درین اثناء حضرت خلا فـــت
مکانی بالهام ربانی و مسابقهٔ روحانی ، از در یگانگی درآمده ، آتـــش
درخرمن بیگانگی در زدند ، و درخارج درب عشق آباد که ازابواب
شرقی بلدهٔ طیبه است، برسمت جنوب مزار فایض الانوار حضرت -
خواجه عکاشه رض وبقرب مرقد ، حضرت سفینه که معروفند بخواجه
رومان رض ، خانقاهی جهت آنحضرت بنا فرموده ، در سلك -
منظوران نظر خیراثر منتظم گشتند وآن بزرگ دین ، دران سرزمین
بارشاد وهدایت انام شغل فرموده ، بسیار از طالبانرا از پایگاه -

---

(۱) نت بنده را

احتجاب ،بدستگاه عرفان رسانیدند ،در خلال این احوال ازانجا که این طایفهٔ علیه ،در مراسم اتحاد و یکرنگی ،مشرفند ،آن جناب بحضرت سید السند در اعتکاف عشر ذی‌الحجه ،اتفاق نمودند .

راقم این‌سطور ،بواسطهٔ بعضی از مهمات در اثنای اسحار که آن بزرگوار به تذکار اذکار معهوده مشغولی داشتند ،بخانه ایکه بر بالای صومعهٔ آن ،پیشوای اهل این معاملهبود ، میرفت ،چنان ـ مشاهده‌می افتاد ،که جداران و سقف وسایر مواضع ومقام با آن‌عرفان سرانجام در ادای اذکار باسلوب تذکار درحرکت و تمایلند و این صورت بکرات ومرات، مشاهده ومحسوس‌گردید . بعد ازان رابطـ این ضعیف به آن حضرت قوی‌گشته ،در جمع احوال چه در حضر و چه در سفر ،سلك افاده و افاضهٔ آن‌پیشوای ارباب مکاشفه انقطاع ـ نیافت و روز بروز آن‌حبل‌المتین قویم تر ومستقیم تر می‌گشت ،تا از میامن الطاف آن قبلهٔ طوایف اطراف رسید ،آنچه رسید .

روزی در عنفوان شباب که خاطر بیکی از صور جمیله متعلق بود و خواهش وصال در ضمیر تاثیر عظیم داشت، جهت استحصال ـ اجازه خواستن ، خواندن حب کبیر ، که آنرا در مراسم ازدیاد محبت مطلوب اثر قویست ، بخدمت آن حضرت ،مبادرت نموده شد

فرمودند که حیف نباشد که توجه خاطر بامری مصروف گردد که
بی فایده گی آن متفق علیه باشد بهمه حال بتذکار وتکرار کلمه طیبه
باید شغل نمود که اثر آن قطع علایق وقلع عوایق است، بنده دستار
ازسر برداشته، اجازهٔ مشغولی به کلمه طیبه ازانحضرت گرفتم، چون
روزی چند، بران تکرار و تذکار بگذشت، خاطرم بالکلیه ازان داعیه
مموهه باز پرداخته آمد، وطریقه آنجناب آن بود که بعد از ادای -
وظایف سلسله سنیهٔ و تقریب قواعد صوفیه و تحریر مسائل حقیقیه -
شروع می نمودند و در تجادیف تبیان اسرار عرفان، آثار وجد و -
وجدان از سیمای آن رهنمای بوضوح می پیوست، چنانچه اهل
مجلس از مراسم تاثیر آن تا چند روز متاثر و متغیر می بودند. و
از حضرت خلافت مکانی منقولست که میفرموده اند: هرگاه که بمجلس
فیض آثار، آن بزرگوار مستسعد (۱) میگردم، خاطرم بالکلیه از علایق
عوایق فارغ میگردد و این معنی تا چند روز در مطاوی، احوالم باقی
میماند، همانا که این حال از شواهد کمال آن بیهمال خواهد بود
و بیاض ضمیر آن بی نظیر با آنکه از سواد علوم رسمی ساده بود،
قوانین عقلیه ومسائل نقلیه را بنوعی تادی مینمودند، که علماء زمانرا

---

(۱) نت توسل نموده.

دست فکرت بر جبین حیرت می ماند ومراسم حقیقت ، خود فن آن -
حضرت بود و آن حضرت را در جمیع علوم چه صوری وچه معنوی ،
تصانیف است، ازانجمله تفسیر سوره‌ٔ فاتحه است . که امروز دستور
العمل جمهور علماست دیگر شرح لمعات شیخ عراقیست که در حل
معضلات آن بنوعی اهتمام نموده اند که مزیدی را بودن متصـــور
نیست. دیگر کتاب جواهرالاسماست در اذکار وادعیه وخواص آنها
که تعامل بران موجب انکشاف سرایر حقیقت و غوامض طریقت است .
دیگر رساله‌ٔ چند است در بیان عماء و شرح ابیات مشکله و تبیان -
کلمات معضله ، از خدمت ولی نعمی منصور حاجی ، داد خواه استماع
دارم ،که میفرمودند ، دران اوان که آثار ارتحال و انتقال ازمطاوی
احوال آن بیهمال ،لایح وهویدا بود ،بخدمت مبادرت نمودم ،از
مراسم معاملت،آنحضرت،بوضوح پیوست که آن جناب مستغرق لذت
شهود ومستهلك سر وجودند ،بنابران ،بهیچ وجه متعرض احوال-
خیرمآل ،آن‌قدوه ارباب کمال‌نشدم ،تابعد از مدتی ،چشم باز کرده
نام مرا گرفتند واین بیت بر خواندند :

پس از چل سال این معنی معین شد بخاقانی
که یکدم باخدا بودن به از ملك سلیمانـــــی

آنگاهبد ستور چشم باز فراهم داشته، باد ای ود ایعت حیات مشغول گشتند و وفات آن منبع سعادات در سنه هزار وسی وپنج سمت وقوع یافته و حضرت خلافت مکانی دران مصیبت، بذات اقدس تشریف حضور ارزانی داشتند، وحمل یک پایه نعش آن غریق دریای مشهود شدند و مرقد آن بزرگوار درجوار خانقاه مشهود است و معمار همت خاقانی بر فراز قبر آن جناب به بنای قبه عالیه، مبادرت فرمودند . و در اندك فرصت باتمام آن فایز گردیدند، بعد از وفات آن سعادت سمات حضرت اعلی خاطر خطیر به ترهیت سیور غامشی بازماندگان آنحضرت گماشتند، بنوعی آن مهم را سر انجام نمودند، که الیوم اولاد و احفاد آن حضرت وسایر منتسبان آن حضرت، در مراسم غنا و استغنا، محسود خاندانهای بزرگ و دودمانهای سترگند، تا بدیگران چه رسد .

دیگرهم ازین وفود مسعود :

حضرت خلیفه باقی اند علیه الرحمه : که آثار کمال و انوار صفای حال از مطاوی اعمال وافعال آن جناب پید اوهویدا بود و آن مخدوم از خلفای حضرت دیوانه خواجه سورتی اند و وطن اصلی خدمتش - بلده فاخره بخاراست و بزیارت حرمین شریفین، مستعد گشتند،

مدتها دران حریم حرمت اقامت نموده و از بزرگان حرم نیز باجازه
وارشاد سر افراز گشتند و خدمتش در تاریخ هزار وپانزده تشریف
حضور ببلدهٔ طیبه بلخ ارزانی داشته اند . بارشاد وهدایت انام
مشغول بودند و مثنوی حضرت مولوی و اذان یکجا به تغنی ادا
میکردند و مولود ازان عاقبت محمود درین حدود ،بیادگارمیماند
وفات آن منبع سعادات در سنه هزار وسی وچهار سمت وقوع یافته
و مرقد آن جناب بر سر پلی واقع است که بر سمت قبلهٔ مزار شیخ
احمد خضرویه است. " یزار و یتبرک" .

داستان تعداد بعضی علما و قضات و فضلا
که درین بساط انبساط آگند ، بر ارایک افاده
و افاضه تکیه نموده و بمراسم تعلیم وتفهیم انام
اهتمام فرموده اند و در فرصت قلیله ، دامن
نشاط ازین سماط برچیده بعالم جاودانی
خرامیده اند .

بر مرایای خواطر اصحاب بصایر ومشاعر ارباب ضمایر و سرایر
محجوب و مختفی نماند که این ساحت باسماحت در هیچ عصر،
چه در سوابق اعصار وچه در لواحق ادوار از اعلام علمای اسلام وثقات
قضات دیانت مرام و فضلمندان ، نکته سنج و هنروران دقیق شکنج
خالی وعاری نبوده و نخواهد بود ، اما بواسطه عبور دهور و مرور -
شهور فتور مند وشرور آگند ، اسرار شان بدان نزدیک رسیده که
چون صفحات اعمار شان مندرس ومنطمس گردد و اساس معاملات
شان چون بنابر حیات شان مضمحل ومنتفی شود ، چون احوال این

طایفه بیهمال بدین منوال مشهود و محسوس ، حضرت جلالت مآل مد اله ظلال اقباله گردید . همت والا رتبت ، بر احیای مراسم - مقالات ومعاملات آن جمع گماشته راقم را به نگارش احوال وآمال همکنان ، مکلف ساخت ، آنگاه خود را در نظم " الدال علی الخیر - کفا علـه " وایشانرا در سلك ذکر " الجمیل نوع من البقا " منتظـــم و منسلك گردانید .

بر رای صواب انتما ارباب اللباب پوشیده نماند که چون - تعداد جمیع موالی و اهالی وسایر قضات وثقات ، در حیز امتناع و - تعجل؟ (۱) بود ، به تذکار چندی از مشاهیر هر طایفه مبادرت نموده شد ، تاسلسله مرام اختصاص نظام به ملال عام منتهی نگردد و در زنگار دلگیری وغبار ناپذیری بر مرایای ضمایر ارباب سرایر واصحاب بسایر ننشیند . و اماالعلما فمنهم :

ابوالخیر رحمه‌اللهعلیه : خدام مشارالیه ازاعاظم علما عصر و اکابر فضلا دهر بوده اند ، اگرچه مولد آنجناب ، کشور ماوراءالنهر است اما به تباشیر صبح شعور آن‌حضرت ، از مطالع بلخ عز ظهور یافته و در اعظم مدارس ، این‌ساحت پر لطافت به افاده واستفاده مشغولی

---

(۱) نت بی محل

داشته اند ، ود ر تمامت علوم از منقول و معقول، مفهوم نقوش مهارت و تفرد بر لوح ضمیر می نگاشته اند ، و فور وقوف مولوی در فنون فضل وهنر بمرتبهٔ بود که قلم سخن سنج در گشایش عقده ازعقود - دانش،آن دقیق شکنج به عجز و قصور اعتراف دارد . و کمال بلاغت و فصاحت آن مهر سپهر درایت وفطانت در تحریر معضلات و - بینات فرقانی درجتی داشته که بیان فصحا ، توضیح آنرا کما ینبغی از جملهٔ محالات می شمارند ، مولانای مشارالیه ،باوجود تبحر و تحرز در اکثر علوم وکثرت مشاغل افاده و افاضه ،گاهی جهت انشراح خاطر عاطر ،بانتظام زواهر، جواهر، اشعار آبدار می پرداخته و عاشق تخلص کرده ورایت مشاعره و انشاء برمی افراخته ، و وفات آن منبع - سعادات درنهصد وپنجاه وهفت در ایام سلطنت گستن قراسلطان- در بلخ سمت وقوع یافته و بعضی از فضلا تاریخ فوت مولانای مغفور- را بدین دستور در سلك نظم کشیده اند :

سپهرفضل مولانا ابوالخیر — کهمهد انست اسرار حقایق
سفرکرد ازجهان فانی وماند — زحسرت داغ برجان خلایق
چوعاشق درغزل بودش تخلص — ازان تاریخ اوشد فوت عاشق

مرقد منور آن پاك سیر، محاذی قدم قطب الاعظم ،حضرت -

سلطان احمد خضرویه واقع است. ودر بعضی رسایل صوفیه بنظر
درآمده که یکی از، احفاد غوث الابرار خواجه عبید الله احرار، قدس الله
سره تعالی روحه میفرموده اند که مولانا ابوالخیر در قدم سلطان احمد
خضرویه ، بغایت، عاشقانه افتاده اند ، امید است که مولانا را ازین جهت
نجاتی باشد . ودیگر :

امیرعابد علیه‌الرحمه : که از تلامذه خدام خجسته فرجامی -
مولانا عبد الرحمن جامی علیه‌الرحمه والمغفره بوده اند وبه التماس
والی بلخ از هرات بولایت معهوده تشریف نزول ارزانی داشته‌اند
وهمت ذی‌نهمت بر تکمیل ، ارباب قابلیت واستعداد او گماشته اند و
مولانای‌مشارالیه را در هژده صنف ازعلم ، اقتدار تمام بوده واستحضار
مالا کلام بوده ودر هریك ازین‌علوم ازانجناب جهت اظهار مراسم کمال
ومآثر استقلال ، تصنیفی سمت وقوع یافته ، دیگر :

امیر قاسم شبهه : اند که از غایت حدت طبع و قوت ذهـــن ،
در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم عقلی ونقلی فارغ گشته ، آغاز -
افاده و افاضه نموده اند ، تا پرتو ضمیر ، انور دانش تنویرش ، بر
صفحات ، احوال طلبه تافته وگوش و هوش از نتایج بحر خا طـــر
فضایل ، مآثرش لآلی نکات دقیقه و جواهر دقایق انیقه گرانبارگشت

و پایهٔ قدر ومنزلتش در طریق افاده وافاضه از امثال و اقران در-
گذشت، منقولست که دران اوان که صیتشعور میر مذبور ، پرتوظهور
بر پیشگاه خاطر آگاه اهل انتباه انداختهبود وآوازهٔ ادراک آن -
پاک نهاد رایت انفراد ، در عرصه آفاق ، بر افراخته، میر ابوالفتح
و میر ابوالفیض که از اعاظم مباحثان ماوراءالنهر بودند بنا امثال
و اقران بل سایر علما زمان ، میدان مجادله را ، بقدم تغلب واستیلا
پیموده ، بدعوی مناظره از بخارا به بلخ عز حضور ارزانی داشتند .-
ازانجا که نیران آن داعیه در بواطن همکنان ، در التهاب واشتمال
بود ، بی شائبه توقف و تانی بدرگاه خدام سلطانی رفته به عرض
مرام مسطور واستدعای حضور اهل شعور خصوصاً جناب امیر قاسم
مبادرت نمودند و سلطان سعادت نشان ، ملتمس ملازمان را بقبول
تلقی فرموده ، امیر قاسم وسایر موالی را از حقایق احوال اعلام دادند
و در وقت معین همکنانرا ، در مدارس ، باجتماع و حضور مامورساختند
و خدام امیر قاسم ، بمراسم اخلاص ، شغل نموده ، به یازده نفر از-
کبرای موالی بارسال خبر (۱) مبادرت نمود ، چون لوازم مطالعهوتفکر
از تحقیق مطالب وتدقیق مقاصد وسایر مراتب ، روابط کلام بسمت

(۱) نا خرد .

سر انجام مقرون گشت، خدمت امیر قاسم شامگاهی که بامداد روز -
آینده، جهت فراهم آمدن واجتماع علما مقرر بود، نزد مولانا ابوالخیر
رفته، در بعضی مهام طریق استصواب ملوك داشت و مولانا برخی -
درعواقب آن معامله، متامل گشته فرمودند، در اواخر تفکر وتدبر -
فرمودند، که میر ابوالفتح ومیرابوالفیض از نوازل علوی اند، مدافعه
این نوع معارضان، جز بتوجه خاطر خطیر اهل الله تیسیر نمپذیرد،
بالجمله اگر مخدومی، قاضی صالح قدس سره العزیز، درین محفل -
همایون فر حضور ارزانی دارند، ممکن که کاری از پیش توان برد والا
طریق غلبه با همگنان سپردن متعسر است بل متعذر، لاجرم جناب
میرقاسم، بامداد روز اجلاسیه ملازمت آنحضرت رفته، به نیازی هرچه
تمامتر، ملتمس تشریف حضور گردید وآن حضرت بعد ازانکه به تکرار
ازاستدعای میر مشارالیه سر باز پیچیدند، عاقبت بموجب، " ادخال
السرور فی قلب المؤمن خیر" من عبادت الثقلین" مصحوب داعی مآل
محفل دلکش، تشریف حضور ارزانی داشتند، آنگاه قاری به قراءت -
شروع نموده میرقاسم به ادای حقایق ودقایق مبادرت فرمود، درین
اثناء میر ابوالفتح که شعورمند ودلیل پسند بود، آغاز احترازنموده
اشکالی در غایت قوت و شبهه درنهایت دقت ایراد نمود و میرقاسم
نیز در انحلال، معاقد شبهه واشکالات کلمات فتح آیات بتقدیم

رسانیده و معامله ٔ رد و قبول بطول انجامید ، تا آنکه مراتب اسوله واجوبه به یازده درجه بالا رفته ، عاقبت مراسم سکوت والزام از مطاوی گفت وشنید ، میر قاسم سمت وضوع یافت ، مقارن این حال ، خواجه ٔ صدر که از مقربان سلطانی بود ، محافظت آداب و نوامیس آن مجمع باو ، مفوض و مسلم ، از جرگه ایستادگان حضرت بر مسند عالی قدمی چند پیش آمد و از خدام میرعابد ، مستدعی مناظره ومداقه گردید ، لاجرم میرعابد مذکور آثار شعور بظهور آورده در حل شبهه مذکوره به اهتمام تمام شروع نمود ، تا آنکه درجات دفع وایراد بهشتم درجه رسیده ، مشارالیه نیز ، بدستور میر قاسم ازطریق ابرام باز آمده سالك طریق الزام گردید وعاقبت مولانا ابوالخیر وخدام میرعابد بموجب « اذا تحیرتم فی الامور فاستعینو من اهل القلوب » ازد و جانب دست نیاز ، در دامن آن محرم حریم راز یعنی مخدومی قاضی صالح در زده بداستکانت هرچه تمامتر مستدعی مکالمه ومجادله شدند ، آن حضرت بحکم « اَلتَّکَبُّرُ مِنَ الْمُتَکَبِّرِ صَدَقه » درغایت جلالت (۱) میر ابوالفتح را که نزدیك بود که آتش غرورش خرمن شعورش را احتراق نماید ، به اعاده ٔ اشکال سالفه امر نمودند و مشارالیه بی شائبه

---

(۱) نت درنهایت ، استقلال

اضطراب ، بلکه بانشاء و عتاب در معرض خطاب درآمده و مقتضی جواب گردید و آن حضرت به تحریر مطلب دفع شبهه معهوده نموده به بحث متعذر الاندفاع که در لسان اهل بیان ازان به " لا دفع له" تعبیرنمایند ، بر مطالعهٔ میر ابوالفتح ایراد نمودند ، بالجمله میر ابوالفتح که از غایت غرور دران مجمع سرور ، ندای " انا ولا غیری " ـ به مجامع حضار عالم بالا میرسانید ، چنان مغلوب ومنکوب گردید که توقف دران دیار را ، موجب تاءسف دانسته ، درساعت عازم فاخره ـ بخارا گشت و تمامت اهالی بلخ وغیره از حاضران آن محفل دل گسل بعد از مشاهده آن کرامت وخارق عادت در تحت بیعت و تبعیت آن حضرت درآمده اند در سلك ارباب اخلاص منتظم گشتند ، ودیگر :

خواجه فاضل : همشیره زادهٔ مولانا ابوالخیر که در فنون ـ الهیه و در علوم اصلیه حقیقیه در نهایت کمال و غایت استقلال ـ می زیست ومدتها درین ساحت سماحت ، مراسم افاده وافاضه شغل می نمود وطلاب را بدرجات علم وعرفان هدایت می نمود و درمجالس درس وتفهیم ومحافل تبیین وتعلیم اشاره فرموده ومرموزات معضله را بنوعی تاءدی میفرمود ، که زنگار شبهت والتباس از ضمایر ارباب استفاده واستفاضه ، بالکلیه زدوده می آمد وباهمه بی تکلفی و خاك

صفتی آن جناب بمرتبهٔ بود که در اثنای عبور ومرور، هرکس التماس حل شبهتی ازانحضرت می نمود ،بی شائبه خود داری ،عنان بازـ کشیده در مراسم دفع ورفع آن شبهه و اشکال مساعی مجهوده به تقدیم رسانید ، واین معنی خصوصیتی به تلامذه آنحضرت نداشته بلکه این طریقه نسبت بعموم طلبه مسلوك میداشتند ومرقد آن جناب در جنب خالش مولانا ابوالخیر، واقع است . وهم

مولانا جلمه (۱) : اند که باوجود فضایل صوری از فواصل معنوی ،نیز که عبارت از چاشنی مشرب عرفان است،بهره مندی تمام داشته اند وآن جناب چه در بدایت احوال و چه در نهایت کمال بعد از فراغ از مطالعه ومکاشفه علوم رسمی برخی از ساعات واوقات ـ فرخنده سمات را بمراقبه و محاسبه انفاس خیر اساس صرف نموده ، همت ذی نهمت ، بر زوال زنگار معارفات روزگار می گماشته اند . و از مقالات ارباب مکاشفات ،چنان بوضوح می پیوندد ،که وجود آن عاقبت مسعود به اکسیر شهود ،عز وصول وشرف قبول یافته بوده و از مدام تهذیب اخلاق وتبدیل اوصاف نشاهٔ تمام داشته اند و دراعاظم مدارس، بلدهٔ طیبه بلخ ،بمراسم تدریس شغل نموده ،در ایام ـ

---

(۱) نت جلـم

سلطنت خوانین شیبانی ، جهان فانی را پدرود کرده به سرای -
جاودانی رحلت فرموده اند ، و تربت آن والا رتبت ، در جوار مزار فیض
آثار ، خواجه ابونصر پارسا قدس سره العزیز ، واقع است . دیگر :

میرزاده مفلس : اند که باوجود کمال آن بی همال در مراسم
قال و لوازم حال ، در لباس التباس درآمده ، بدستور اهل حضور
روزگار میگذرانیده اند ، از تکلیف ، خویشتن داری ، چنانچه شیوهٔ -
علماء ظاهر است ، احتراز و اجتناب نموده ، با سایر اصناف بنی
نوع ، بی شائبه اظهار کمال اختلاط می فرموده اند ، در مجالس
سلاطین وامراء عز حضور ارزانی داشته ، بادای کلمات بهجت سماط
وعبارات ملاحت آیات رقیمه نشاط ونمیقه انبساط بر صحایف -
خواطر ارباب الباب می نگاشته اند ، ودر مطاوی مخاطبه ومکالمه -
الفاظ ، عذوبت اداء وسخنان تازه و مطراء بر زبان الهام بیان
آن سعادت نشان سمت اجراء و امضاء می یافته که بی اختیار
موجب ، سرور و حضور ارباب شعور ، میگشته .

منقولست که میرزاء مسطور ، میفرموده اند ، از بدو یوم الشعور
تا امروز که مبانی جوانی روی بفتور ویرانی ، نهاده ، هیچگاه غبار
کدورت و آزار ، از رهگذر شوائب و نوایب روزگار ، دامنگیر ضمیر

مسرت پذیر این فقیر نگردیده و فراغبال نسحت عرصه مآل مرام ، چون عرض، مقارن لازم جوهر ذات ،عشرت سمات اینجانب(۱) است ، امید است ،که بقیه انفاس نیز با نبساطهای گران اساس سپری کرده بالجمله مولانای عیش(۲) بپیرای ،مدتها درین خاک پاک ،به تکمیل و اکمال ارباب شعور وادراک ،شغل نموده ،در ایام دولت خوانین شیبانی جهان فانی را گذاشته به عشرت سرای جاودانی خرامید ،

بیت

اونیزگذشت ازین گذرگاه آخر همه را همین بود راه

دیگر :

مولانا جارالله سمنگانی علیه الرحمه والرضوان : مولد آن حضرت ولایت ایبک است ، از مضافات مملکت طخارستان و اهالی آن حوالی را نسبت بآثار عظام واسلاف کرام آن عالی مقام ،ارادت تمام وعقیدت مالاکلام ثابت بوده و در انجاح مطالب و مآرب ،بانفاس میمنت اساس آن سرور ارباب اختصاص ،تبرک وتوسل می نموده اند و بمیامن الطاف و اعطاف ،آن مخدوم طریق رشد وسبیل رشاد می پیموده اند اما مولانای مشارالیه ،قدمی چند از آباء علوی ،فراتر نهاده ،بواسطه

---

(۱) نت این جناب (۲) نت مشارالیه

ریاضات ومجاهدات چه در طلب فضایل صوری و چه در کسب ، طریق اکتساب ، فواضل معنوی جامع نشستن گشته در طریقین ازامثال واقران ممتاز و مستثنی شده اند ، چنانچه زمام تدریس مدرسه خواجه پارسا که دران اوان از مدارس معتبر بلخ بوده ، بکف کفایت شعارش مفوض ومسلم گردید ومادام الحیات ، دران شغل خطیر علی سهیل الاستقلال ، مداخلت می نمودند . واز لطایف حالات ، آن منبع سعادات آنکه باوجود تبحر و تخبیر ، در فنون علوم عقلی ونقلی از بدایت ، احوال ، تا نهایت ایام کمال آثار غرور ، آن مغرور ، بر پیشگاه خاطر آگاه ارباب شعور پرتو ظهور انداخت و در تمامت مساعی محموده که هنگام سفر وحضر وایام شباب وشیب بهتقدیم رسانیده هیچگاه ، مقصدی ازمقاصد دنیوی را وجه همت ، ذی نهمت ساخته ، با آنکه ـ سلاطین عصر به صحبت لازم البرکتش ، راغب و متمایل بودند ، بموجب " شرالعلماء من زار الامرا " عمل نموده ، از تردد درگاه اهل جاه ، اجتناب می نمود و از بدو ظهور صبح شعور ، تا شامگاه فتور مبانی حضور ، مراسم فقر و فنا ولوازم عزلت و انزوا ، قیام واقدام نموده وپا دیه صدق و صفا را به قدم تجرید وتفرید پیموده آمد و ازشبهات جهان فانی به مرغوبات ، جاودانی تسلی نموده ، ازحقیقت به مجاز

تنزل نفرموده، چون سنین حیات، آن بانی مبانی، خیرات، مشرف بحدود ستین گشت، داعی اجل، "حلقه الله ایدعو الی دارالسلام" برد ر "کل نفس ذایقه الموت" زده گفت :

کای دیر نشسته وقت آنست که جای
یک چند بنو خواستگان بگـــذاری

لاجرم مولانای مسطور، ندای مذکور را لبیك اجابت گفته بتاریخ سال نهصد نود وهشت، عازم آخرت گردیده ومرقد منور، آن ستوده نیز در جوار مزار خواجه ابونصر پارسا مشهود ومحسوس است .

دیگر: اعلم العلماء وافضل الفضلا :

مولانا درویش :است علیه الرحمه والمغفره سده سنیه اش ملاذ ، طوایف اکابر واشراف انام بود وعتبهء علیه اش، منبع و مجمع اعاظم اعلام و لوح ضمیر مهر تنویرش ، مطرح اشعهء انوار اسرارکتب الهی و صحیفهء خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار، حضرت رسالت پناهی ،گنجینهء سینه اش، بجواهر زواهر علوم از منقول و - مفهوم مشحون وعقود کمالات درمخزن باطن خجسته میامنش مخزون، نیر کمال از مشارق جمال حال فرخنده مآلش طالع وشعشعهء آثارفضایل و فواصل از مطالع ، مقال همایون خصالش لامع، رای عالم آرایش کشاف

اسرار معالم تنزل وطبع مشکل کشایش، حلال معضلات ، موافق (۱) تاویل :

زبانش مظهر اسرار تحقیق	ضمیرش مظهر انوار تدقیق
جمال دین مزین زاهتمامش	علوم شرع واضح از کلامش
زتوضیح بیانش گشته روشن	براهل علم هرمشکل زهرفن

و آنجناب چه در بدایت حال وچه در منتهای کمال ، در لباس ارباب فقر و غنا تعیش می نمودند و به مفتاح مواعظ و نصایح ، ارباب رشد ورشاد بروجود اصحاب صدق وسداد کشودندی ، و از سیمای - حالات و تجاویف معاملات آن منبع سعادات بوضوح می پیوست که بمیامن وارث شریعت آن حضرت را از مشرب ولایت بهره - تمامست و در اوایل ، ظهور انوار فضایل واسرار فواضل ، زمام نسبت ، تدریس مدرسه عالیه خانان مغفور، عبد الله خان ، بکف کفایت ، نشان خد متش ، تفویض یافته بود وآن جناب نیز ، بنابر استدعای سلاطین ، آن عهد وآوان ، روزی چند دران مهم خطیر مداخلت ومباشرت نموده ، طریق آمد وشد را مسلوک داشتی . اما در عواقب احوال ، از مراسم گفت وشنید ، فاضله استغنا نموده، -

---

(۱) نت موافق

تمامت اوقات ، خجسته ساعات را مستغرق ، اوقات وظایف عبادات
ساخته ، با ذخایر مثوبات اُخروی ، پرداخته و سلاطین اسلام وحکام
ذو الابرام ، به اقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آن حضرت ، فرموده -
در جمع اوقات ، بدرگاه مساکین پناه آن کار آگاه ، تردد و تورد -
نمودندی .

وفات آن سعادت سمات در اوایل سلطنت ، حضرت خاقان ، رفیع
مکان ، مدظله العالی ، بتاریخ هزار وبیست ویک که حروف جایش ؟
« بهشت ازان فجر است » ، در بلده ٔ مذکوره سمت وقوع یافت و آن -
حضرت وتمامت ، اعیان واشراف مملکت به مشایعه ٔ نعش مولانای -
غفران پناه ، تا بیرون درب خواجه عکاشه ، مبادرت نمودهٔ جسد
بی حسدش را بقرب باب مذکور ، دفین مخزن زمین ، گردانیده اند و -
امروز دو خلف الصدق ازانحضرت در سلك حیات منتظمند که
هریك در فضایل صوری و معنوی ثانی والد والا نهاد ، خویشتن اند
و حضرت خاقانی بنا بر وصیت والد آن بزرگوار استحقاق و قابلیت
همکنان را منظور نظر رأفت و مرحمت گردانیده مشمول مواهب
بی کران ساخته اند ، الحمد لله علی ذالك ، مخدوم اولی باوجود
شغل استفاده گاهی به نظم مضمونات ، بدایع سمات مبادرت -

می نمایند واین چند بیت ازانجمله است :

طلب فرش ره تدبیر کردم نگهرا پای در زنجیر کردم

قلم‌مژگان سیاهی نوردیده تماشا نامهٔ تحریر کردم

ولا یضاً :

بر پیچ وتاب زلف تو دستی نیافتم

آسوده باد دل که شکستی نیافتم

چشمم رئیس کشور نظاره شد ولی

درکوچهٔ نگاه تو مستی نیافتم

دیگر ازین فرقهٔ درسعادت غرقه :

جناب قدوه العلماء مولانا میرشاهم : است علیه‌الرحمه و ـ الغفران ، که جمال کمال آن ستوده خصال بحل حال و زیور مقال بلاغت ، مآل آراسته و پیراسته بود و در مراسم تحریر و ـ تقریر مقاصد و مطالب ، ید بیضا و احیای موتی به تقدیم میرسانید و در تادی مفهومات و مضامین ، بنوعی شروع می نمود که مورد شبهات وخدشات بالکلیه مسدود می گردید ، بنابران دفع ابحاث و ـ اشکالات، شراح و محشین اکثر تحریر مفهوم ازان حضرت ، سمت

وقوع می یافت وآن جناب نخست نزد مولانا صادق حلوایی و-
در عواقب احوال درخدمت ،قاضی خواجه بلاد مولانا جارالله به
گذارش درس قیام نموده اند ، و در ابتدای سلطنت حضرت آسمان
رفعت مد ظله العالی منصب تدریس،یك فرجه از فرجات مدرسه
خاقان مبرور،عبدالله خان به آن جناب تفویض یافته و مدتها
دران شغل خطیر بر سبیل استقلال مداخلت نموده وبمفتاح
بیان و مقالید تبیان ،ابواب رشد ورشاد بر وجود ارباب استعداد
و قابلیت می کشود و با این همه خصایل مرضیه و فضایل نفس الامریه
مشرف عشق و محبت که الطاف مشارب است، برمزاج آنحضرت ،غلبه
واستیلای تمام داشته و از بدایت تا نقطه نهایت ،سویدای ضمیر
آن بی نظیر از نشهٔ گرفتاری وشایبه آشوب شماری خالی نبود و مولد
آنجناب ،ولایت قبادیانست وآباء عظام آن عالی مقام در سلك -
سادات عظام و اولاد سید انام ،انتظام داشته اند و وفات مولای
معهوده هم در بدو سلطنت خاقان مسعود ،مد ظله العالی ،
بتاریخ سنه هزار وبیست و پنج سمت وقوع پذیرفته و امروز خلف الصدق
آنحضرت ،میر عبد الرحمن المشتهر بمیرك میرشاهم،منظور نظر
خیر اثر بادشاه عالی جاه گشته ،محسود اهالی روزگار است ،

دیگر از اعلام علماء روز در اسلام :

مولا تیمورعلی است رحمه‌الله‌علیه : وجناب فضایل مآب در اوان اکتساب علوم از منقول و مفهوم ریاضات شاقه و مجاهدات فوق الطاقه به تقدیم رسانیده بوده ، بنابران در ایام شیب و معاملات شباب موثر آمده ، آثار ذبول ، بر سیمای وجود آن عاقبت محمود پدیدار گشته ، تا آنکه تمامت کتب متداوله ، بواسطه ضعف بصر بی مطالعه ازان استفاده وافاده میفرموده وهم در بدو سلطنت حضرت والا رفعت میان مولانا مذکور وخدام استادی حسن قبادیانی ، معامله اجلاس بوقوع انجامید وفرمان واجب الاذعان به مطالبه کریمه " هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم " عز اصدار یافته در مدرسه خان (۱) مغفور عبدالله خان آن مجلس همایون همت انجام پذیرفت وبسا درر معانی رنگین وجواهر مفهومات بداعت آئین که آنروز ازان دو لجه علم وعرفان ، بساحل بیان پیوست وبسیار تازه طرازی که در اظهار جوهر خویش کوشیده ، بدستیاری ، طبع قویم وادراك مستقیم منظورنظر خیر اثر شهریار پسندیده سیر گردیدند واز مواهب عام آن ظفر فرجام بوظیفه وخلعت خاص اختصاص

---

(۱) خاقان

یافته ود رسلك منظور آن منتظم گشتند ، بالجمله ، مولانای مذکور در ان محفل موفور السرور ، مناظرات بدیعه به تقدیم رسانیده مدتها تدریس بعضی فرجات به خدمتش مسلم می بود ، تا بتاریخ سنه هزار و دویست و دو خطاب ارجعی را لبیك اجابت فرموده ، بروضهٔ رضوان خرامید .

دیگر از علمای عرفان نشان :

مولانا علی بیك : است علیه الرحمه والمغفره : و تولد آنجناب در مضافات حصار شادمان سمت وقوع پذیرفته ومدتها (۱) زمام تدریس مدرسه بعضی مدارس بلده طیبه مذکوره ، در مبادی سلطنت خلافت رتبت ، مد ظله العالی بکف کفایت مرام آن عالی نهمت مفوض و مسلم بوده وبسا مستعد قابل که باهتمام آن عالیمقام ، در سلك ـ علماء اعلام وفضلا ئ و الاحترام انتظام یافته اند و مشار الیه در ـ تمامت علوم از معقول ومنقول ، مهارت تمام داشت . خصوصاً در فقه وحدیث و تفسیر که درین مذکورات ، رایت تفرد و امتیاز می افراشت واز لطایف ذات خجسته صفاتش آنکه باوجود وفور و وقوف و شعور بر فضایل ضروریه و فواصل نفس الامریه از تردد ابواب ارباب جاه

---

(۱) نت و اسماً در ولایت بلخ

وجلال استغنا نموده ، درکسوت اهل فقر و فنا زندگانی میفرمود و ـ پای تحمل در دامن انقطاع وانزوا کشیده ، از مصاحبت ابناء زمان که جواسیس عیوبند تجنب می نمود . وهم چنین در سلوك این طریق قویم مستقیم می بود ، تاهم در ایام ارتفاع ، اعلام دولت خاقان ـ گردون غلام مد ظله علی مفارق الانام بتاریخ سنه هزار وسی ویك ، داعی واللهیدعوا الی دارالسلام را لبیك اجابت فرموده واز محنت سرای فانی به مسرت جای جاودانی خرامید . وهم ازین طایفهٔ عاکفـــه ، درکنف، رحمت ایزدی :

مولانا بابای تختبند (۱) علیه الرحمه والغفران : وآنحضرت اکثر حیات خیر آیات را در عرصهٔ ماوراء النهر، گذرانیده بودند و در اواخر ایام زندگانی باستدعای خدام شهریاری مد ظله العالی بـه بلدهٔ طیبهٔ بلخ ،عز حضور ارزانی داشته ، مدتها همت ذی نهمت بر مراسم افاده وافاضه ،گماشتند ، تا انجا که نشهٔ حال بر مزاج بـــا ابتهاج آن بیهمال غلبه واستیلا تمام داشت . بموجب اِذَا ظَهَرَتْ الحَقَایِقُ لِطَلَبِ الدَقَایِق ، دست تعرض ازین معارفات روزگار باز کشیده ، رقم تعطیل معلومات رسمیه ، بر صفحهٔ ضمیر عرفان پذیـــر نگاشتند .

---

(۱) کذا در هر دو نسخه بخبند ، تخبند .

منقولست که د ر بد ایت ظهور انوارحضور استغراق و استغراب آن عالیجناب، د ر لجه شهود ، بمرتبه' بود که د ر وقت مراقبه مطلقا" خذ متررا شعور نمی ماند ه ، چون این معنی نزد ارباب غفلت - بوضوح پیوست، بعد از اد ای صلوة عشا که آن حضرت د ر مسجد بمراقبه شغل می نمود ه اند ، آن طایفه از غایت بی بهرهگی ، بمسجد رفته عمامه' آن بزرگوار را از سر مبارکش برد اشته می برد ه اند واین اد ای ناروا مرد ود ، نسبت بآن عاقبت محمود ، بکرات ومرات سمت وقوع یافته ، هرگاه تلامذ ه وملازمانرا د اعیه حفظ وحر است د رخا طر می گذ شت، بران جناب مکشوف می گشته به منع و زجر همگنان - برمی خواسته اند و میفرمود ه اند : لا شك اقد ام انام برین گونه معاملات، بنابر احتیاج و اضطرار خواهند بود . و د ست رد بر سینه' ملتمس وارباب حاجت، زد ن ازطریق مروت بغایت د ور می نماید واز لطایف حالا ت آن پسند ید ه صفات یکی آن بود که بنفس شریف به اد ای حوایج روزگار (۱) مثل تهیه ه و سامان ماکول ومشروب و سایر لوازم ، عیالمند ی ، قیام واقد ام فرمود ه وغیر را د ران مهم مد اخلت نمید اد ند و تقوی و زهاد ت آن والا رتبت تا غایتی بود که ماد ام

---

(۱) نت ضروریه

الحیات از سلاطین وامرا وسایر برایا بقبول هدیت و نزورات ، مبادرت نفرمودند ، تا بوظیفه و اوراد ومستقلات و محصول اوقات ، چه رسد و تمامت عمر را بصوم دهر، گذرانیده وهم در اوان خانیت خاقان رفیع مکان بوقتی کمسن آنحضرت مشروف بر حدود تسعین رسیده بود ،کشور فانی را بازگذاشته بجهان جاودانی نهضت نمودند و مرقد منور آن پاك سیر، در خارج درب عشق آباد و- متصل بجنب جنوبی باغ زاغان واقعست " یزار ویتبرك "

ودیگر:

مولانا شاه محمد ده نوی : است ،که مدتها بمنصب تدریس مدرسه قل بابا کوکلتاش ، سر افراز بود ،آنجناب، ازمبادی ظهور انوار شعور تا به هنگام ارتحال و انتقال در کسوت ارباب حال ،و اصحاب فنا وابتهال(۱) تعیش نموده از تزدد و تورد ،ارباب جاه و جلال احتراز واجتناب میفرموده در مجالس و محافل از اکثار کلام و اظهار تجلد وابرام که شیوهٔ علماء این عهد وآوان است ،محترز بوده بقدر ضرورت، زبان بگفت وگذار می کشود و از سیمای حالات ـ معاملاتش، چنان بوضوح می پیوست که در تمامت اوقات ،حیات از ـ

---

(۱) نت کمال

رهگذ ار گفتار وکرد ار آن بزرگوار، غبار آزاری بر صفحه خاطر هیچکس ننشسته باشد، وفات آن منبع سعادات، هم در ایام فرمان روائی خاقان ستوده صفات، سمت وقوع یافت.

بیت

در ین زندان که جای خرمی نیست
گیاهی بیوفاتر ز آدمی نیست
اگرصد سال مانی در یکی روز
بباید رفت ازین کاخ دل افروز

دیگرهم ازین وفور مقبول:

مولانا سلطان محمد الملقب بالمعلول: است جناب مشارالیه در فنون علوم استحضار تام واقتدار مالا کلام داشت و ازمختصرات متداولات تا مطولات درمجلس افاده و افاضه اش، هر روز سمت گذارش می یافت و در مراسم تعلیم وتفهیم، بغایت قویم و مستقیم می بود، چنانچه هیچگاه غبار ملال بر خاطر حاشیهٔ ضمیر اکسیر - نظیرش نمی نشست، در باب استجماع کتب وفراهم آوردن مؤلفات بغایت مولع بوده، تا آنکه در تنقیص معاش، کوشیده و در ازدیاد

---

(۱) نت کمال

و تضاعف کتب سبعی میفرمود ، اگرچه در باب کلیات ذهن مستقیمش درنهایت وقوف بود . اما ازانجائیکه به تجلد وشوخ چشمی میل داشت، بیشتر رقم افاده جزئیات بر صفحه خاطر خطیر می نگاشت ودر قواعد معما ومصطلحات ، شبستان خیال واظهار مضمر و سایر مخترعات جزئیه ، نکات بدایع سمات افزوده ، معروض اذهان سلیمه میداشت و از امارات ذات ستوده صفاتش ، آنکه مدت الحیات اختیار تاهل نفرموده روزگار فرخنده آثار به تجرد و انزوا گذرانید و در ایام خجسته فرجام خاقان گردون غلام به منصب تدریس مدرسه الله یار سر افراز گشته ، مدتها دران شغل شریف ، علی سبیل الانفراد وبا استقلال مداخلت می نمود ، تا قبل سنه تالیف داعی یا ایها النفس المطمئنه را لبیك اجابت (۱) به تقدیم رسانیده ، بعالم جاودانی خرامید (۲) وحضرت خلافت مکانی تمامت کتب ، مشار الیه را از ورثه اش با بهای تمام ابتیاع فرموده با بسیاری از کتب سرکار خاصه را وقف مدرسه عالیه خود گردانیدند و خاطر جناب مغفوری را ازدغدغه تضیع باز پرداختند .

بیت

---

(۱) نت بغایت، (۲) رحلت .

فغان کزجور چرخ سست پیوند

نه نادان می زید نه دانش آگند

چوگردون برکشاید شست بیداد

نماند عافیت در صید و صیاد

دیگرهم از اعلام علمای اسلام وافضل فضلا عالیمقام ذوالاحترام مشمول عواطف یزدانی :

مولانا حسن قبادیانی : اند علیه الشباب الرضوان ومراحم الصمدانی ، موءلد ومنشاء آنحضرت ولایت با برکت قبادیان است که از ممالك سواحل سیحون رود است، آباء کرام واجداد عظام ، آن عالیمقام در ملك اکابران آن حدود منتظم بوده اند ورقم هدایت وارشاد انام بر لوح خاطر خطیر می نگاشته اند . و مولانای مشارالیه در مبادی ظهور آثار شعور آیات رشد ورشاد در مطاوی قابلیت واستعداد خویش مشاهده نموده ازوطن ماءلوف بجانب دارالخلافه فاخره اختیار مسافرت فرمود ودران سفر نخست بخدمت مولانا عصمت الله که نبذی از حالات آن منبع سعادت ، عنقریب در ضمن تعداد علماء فاخره سمت گذارش یافت، مستعد گشته ، در اظهار برخی از مفاخر ومآثر مقدره مساعی محموده بتقدیم

رسانید ، تا بمیامن صحبت لازم البرکت آن والا رتبت ، مرآت ضمیر مهر ، تنویرش ، عکس پذیر دقایق ، مفهومات و حقایق معلومات گشته معضلات امور بر پیشگاه شعورش ، پرتو ظهور انداخت و در اواخر ایام استفاده واستفاضه که در مبادی هنگام افاده وافاضه بود - جهت تبرك وتیمن روزی چند ، مجلس درس وتعلیم مولانا میرزا جان که به ملا بینی نو اشتهار دارد ، شرف حضور ارزانی داشته (۱) به گذارش مصنفات مولانای مشارالیه که اصلاح مؤلفات دران مندرج بود مبادرت فرمود ، بعد از تتمیم آن معامله مشترك الفایده باستدعای فرمان روای بلده طیبه بلخ ، در بین حدود نزول اجلال ارزانی فرموده رقم تعلیم وتفهیم ، بر صحیفه ضمیر ، افاضت پذیر نگاشته آمد و قبل از انصرام انجمن اجلاس و وضوح تبحر وتحریر آن سرور اهل اختصاص بر عوام وخواص زمام تدریس مدرسه خاقان ، مغفور ، عبد الله خان ، بطریق انفراد واستعمال بکف کفایت مآل آن بیهمال مفوض ومسلم گردید ، چون مدرسه عالیه خاقانیه مد ظله العالیه بسمت اتمام و انصرام اقران یافت .

---

(۱) نت به اصلاح حاشیه مولانای مذکور بر شرح حکمت العین وحاشیه میر سید شریف واقع است .

بنابر انعدام مماثل آن اعلم افاضل همچنان منصب تدریس
مدرسه مذکوره نیز باستقلال به آن بیهمال تفویض پذیرفت و آن -
حضرت مدتها بمراسم تعلیم وتفهیم شغل نموده ، در اواخر ایــام
حیات جاذبه طواف حرمین شریفین گریبانگیر خاطر آن بی نظیــر
گردید ، و با آنکه استیلا ، عارضه ارتعاش ، مراسم انتعاش از مطاوی
روزگار فرخنده آثارش برون برده بودند با مضاء آن عزیمت مبادرت
نموده اند ، از راه هند مصحوب ، اهل وعیال متوجه سرانجام آن -
مرام شدند . چون قوت ماسکه به امساك عنان وفا نمیکرد ، بر فراز -
تخت روان قرارگرفته به طی گریوه جات متعسرالعبور اهتمام فرمودند
چون دارالملك آگره از نزول همایون ، بوقلمون گردید ، فرمان روای -
آن عهد وآنولا ، شاه جهان ابن جهانگیر ، پادشاه بادراك صحبت
آنحضرت متمایل گشته ، مجلس خویش را بنور حضور موفورالسرور آن مهر و ر
رشك فزای فضای بیت المعمور گردانید و مراسم نیاز ونثار به تقدیم
رسانیده ، روزی چند ، مستدعی توقف بمقام گردید . اما در همان -
نزدیکی ، عارضه مذکور اشتداد وازدیاد پذیرفته بتاریخ سنــه
هزار وچهل وسه ، طایر روح پرفتوحش ، از شاخسار جهان فانی ، پرواز
نموده بسرا بوستان جاودانی آشیان گرفت ، اولاد والا نهاد آن

سرور اهل رشاد برخی بامضای آن عزیمت مصممه اقدام نموده، نعش محفوف برحمتش را به بلدهٔ بلخ آورده، روز نهم ربیع الثانی سال چهل وچهار بیرون درب خواجه سلطان احمد خضرویه درجوار قاضی مطیع وقاضی ابوالحسن وخشی و شمس الائمه سرخسی دفن خزانهٔ خاک گردانیدند.

رباعی (۱)

آنان که محیط فضل و آداب شدند

در رحل دقیقه شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند بیرون

رفتند فسانهٔ و درخواب شدند

و از اولاد آن بزرگوار کسیکه امروز آثار ابرار وانوار اخیار ازمطاوی کردار وگفتارش پیدا وهوید است، خواجه ابو نصر است که بتدریس یک فرجه ازفرجات خاقان مبرور عبد الله خان سر افراز شدند.

---

(۱) کذا در هردو نسخه بیت.

شرح حال قضات اسلام (۱)

خواجه ملا قاضی : اصل آن جناب از ولایت خراسانست ، در ایام دولت خوانین شیبانی ، والد بزرگوارش از هرات به فاخرهٔ بخارا حمیت عن الهلایا عز نزول ، ارزانی داشته ، همت با رتبت بر افاده و افاضه ، اهل استعداد وقابلیت گماشت . ومدتی دران مهم خطیر علی سبیل الاستقلال مداخلت نموده ودر مبادی ارتفاع اعلام ظفر فرجام اسکندرخان ، بجوار رحمت ایزدی پیوست . بعد ازوفات آن سعادت ، فرزند ارجمندش ، قاضی مشارالیه ، باظهار بدایع و - ودایع سبحانی که در ذات خجسته صفاتش مودع و مرکوز بود ، مبادرت نموده به مجالس درس وافادهٔ علماء عصر مثل مولانا ناصر و مولانا کپهك رفت وآمد فرموده ، وبا اعاظم ارباب استفاده مثل خدام میر صدرالدین وخواجه محمد طاهر ، طریق شرکت پیموده ، برخی از سرایر شعور و قوت را به منصهٔ فعل به ظهور مقرون گردانید ، تا روز بروز

---

(۱) شرح حال بدان اضافه شد .

آثار رشد ورشاد ، از تجاویف قابلیت واستعداد آن پاك نهاد ، سمت وضوح پذیرفته ، پرتو انتباه آن بر پیشگاه خاطر آگاه سلاطین جمجاه تافت ، ازانجمله شهریار خلافت شعار عبد المؤمن خان ، خرید اربضاعت فضل وهنر آن پاکسیر گشته آنحضرت را ازفاخره بلخ آورده ، بعد از تفویض زمام منصب ، قضای بلده مذکوره بکف کفایت - انجام آن عالیمقام ، تدریس ، مدرسه عالیه والد خویش را بر ضمیمه آن شغل خطیرگردانید وبرخی ازاعاظم طلبه راکه قدم در پایه درجات افاده و افاضه داشتند ، بتلمذ ، نزد خدمتش مأمورساخت وآن والا نژاد بقوت استعداد باداء وظایف آن دو منصب گرامی بنوعی شروع - نمود که بدایع معاملات آن سعادت آیات در لوازم منصبین مذکورین امروز دستورالعمل معاملان کارگاه قضات دستگاه درس وافتاست واهتمام خدام والا مقام در مراسم ، استحفاظ واستحضار مسایل - شرعیه وغیرها بنوعی بوده که میفرموده اند که ازبیم آنکه مبادا پادشاه عصر مسئله ازمن سوال نماید که آن در ذکر ، من نباشد ، در تمامت - ایام قضا ، کشادن کمر وپهلو بر بستر استراحت ، نهادن از من مفقود بود ، تا بارتکاب شواغل لا یعنی چه رسد وملاحت گفتار وبداعت - آثار آن سعادت شعار ، کالشمس فی ربقة النهار ، در اقطار بلاد و امصار مشهور ومذکوراست وآن حضرت از غایت اعتدال مزاج در

تمامت احوال خصوصا" د رمجالس د رس و افاد ه باد ای وظایـــف
شگفته روی وگشاد ه ا بروی ، مباد رت نمود ه ، مثالا ت رنگین ونقلیات
ملاحت آئین به تقد یم میرسانید ه اند بعضی تلامذ ه ، منقولا ت -
مذ کوره را فراهم آورد ه ، کتابی ساخته که الآن که د رمیان ارباب -
سرور واصحاب عشرت وحضور متد اول است است و موسوم است به -
لطایف وهم د رایام قضای آن صائب را ی ، برادر نیکو سیرش که موسو م
بود بخواجه بقا به منصب قضای عسکر شاهزاد ه" مذ کور سر افراز بو د
و آن منظور آثار لطف الهی د ر مراسم د یانت وآگاهی از خد مت
اخوت پناهی ، قد می بلند فراتر د اشت ، و احکام شرعیه وقضایای اصلیه
و فرعیه ، بی شایبه" میل و ریا بمسامع علیه اساس ، جلالت انتما میرسانید
تا آنکه بکرات به سبب این معاملات د ر ورطات مهلکه افتاد ه بـــه
نیروی بازوی حق گویی و حقیقت جویی خلاص ومناص یافت ، -
وفات اقضوی

خواجه ملا ، د ر ایام سلطنت خوانین تقای تیموری ، بتاریخ سنه
هزار و د وازد ه د ر بلد ه بلخ سمت وقوع یافت و تربت آن عالی
رتبت د رجوارمزار فایض الا نوار خواجه ابو نصر پارسا واقع است و از
اولا د آن والا نژاد کسیکه امروز ازو رایحه" رشد ورشاد بمشام ارباب

استرشاد می رسد ،

خواجه زاهد است که بعد ازاکتساب فضایل صوری و معنوی از راه هند عازم طواف حرمین شریفین گشته بآن دولت مستسعدگردید و پس ازمراجعت بوطن ماءلوف، در سلك منظوران حضرت خلافت رتبت مد ظله العالی منتظم گشته روزگار با ذخار زاد سفر معنوی گذراند .

دیگر از معاملان کارگاه قضا :

قاضی عبد اللطیف : است که مشارالیه از اخوان الصفا ، قاضی خواجه ملای مغفور است که بعد از وفات آن پسندیده صفات ارشاد و استفتا بدان منصب بزرگ ، سر افرازگردید ومدتها دران ـ مهم جلیل بر وجه جمیل مداخلت نموده ، مهام انام را بی شایبه میل و ریا ابرام ، با نصرام وسرانجام موصول و مقرون میگردانید و زمام ـ منصب قضای عسکر دران ایام ، بکف کفایت انتساب جناب سیادت نصاب قاضی میر شریف که در عداد سادات واکابر مقرره ولایت مسطوره ـ انتظام داشت ، مفوض بود ومیر مذبور در جمع علوم ، خصوصاً فقه و حدیث را زینت مهارت می افراشت و قوانین طب را نیز نیك ضبط فرموده دران فن ، حکمهای اصابت و تجربت رتبت به تقدیم میرسانید وباوجود شغل قضا و فیض مهمات، برایا مشهیات درس وافاده را نیز

ازدست نداده در سر مزار خواجه ابونصر پارسا بافاضهٔ علوم دینیه ومعلومات نفیسه اشتغال میفرمود . وفات خدام قاضی عبد اللطیف در ایام سلطنت خوانین تغای تیموری‌سمت وقوع یافته ، در جنب مزار خواجه (۱) مصحوب خواجه بقا مدفونند ، وفات میر شریف هم دران ایام‌واقع گشته ، مرقدش درجوار خواجه ابونصر پارساست . و دیگر هم از رضامندان بقضا :

میر ابو ثناء : است که بعد از انتقال وارتحال قاضی عبد اللطیف مذکور در ایامیکه جناب‌خدایگانی امام قلی خان ، از خدام ولی محمد خان مستقر گشته به بلخ عز حضورارزانی داشتند ، زمام منصب مذکور هم از جانبخا قان مذکوربکف ، کفایت‌شعار آن بزرگوار - مفوض ومسلم گردید وآن موفورالشعور ، چندی در کشور مذبور بـه قطع وفصل مهمات قیام واقدام می نمود . چون ممالك ماوراءالنهر درحیطه‌تصرف خاقان مشارآلیه درآمد ، خدام قاضی ملازم رکـاب ظفر انتساب ، بوطن اصلی مراجعت نموده ، هم دران حدود ، بجوار رب ودود پیوست وبعد ازان اقضی‌القضات ، داعی الثقات :

قاضی تولك : بقضای بلده مذکوره مباهی وسر افراز گردید و

---

(۱) درنسخه خالی مانده بود .

حالات ومعاملات آن منهج خیرات آنفا" سمت گذارش یافت و اما -
منصب قضای عسکر بعد از جناب عالی انتساب ، قاضی میر شریف
روزی چند به ،

میرمحمد قاسم کتابدار: علیه مایستحق مفوض بوده ومشار الیه -
بی نشه" استحقاق در ایام دولت ولی محمد خان دران شغل عالی
مداخلت نموده ، بزودی معزول گردید وازانتقال آن متغیرالاحوال
قاضی نورم که پیش ازان به قضای ولایت قندز سر افراز بوده در -
بدایت ارتفاع رایت دولت حضرت خاقانی مد ظله العالی بدان منصب
گرامی سر افراز گشت ، جناب اقضوی در غایت تورع و تزهد زیست
می نمود وابواب انصاف و دیانت بروجوه ارباب خصومات و منازعات
می کشود ، دران آوان از سایر ذمایم اوصاف اهل بدیع واهوا بوفور -
نشو ونما ممتاز و مستثنی بود ، غایت احتراز و نهایت اجتناب به
تقدیم میرسانید .

چون آن جناب نیز بتاریخ سنه هزار وبیست وپنج بجوار رحمت
رب الارباب پیوسته آمد .

مولانا مهری : که از وفور دانش و شمول بینش زمام تدریس مدرسه
قلها باکوکلتاش بکف درایت مند آن ارجمند مسلم بود ، بدان منصب

جلیل سر افرازگردید .

ازانجا که جبلت آن پاك طینت بدیانت ونصفت مجبول و - مجبور بود ، در جهت ، تعامل ومباشرت بمعاملات قضا و شریعت ، امری که شائبه محابا و ریا ازان بموضوع پیوستی ، ازو سمت وقوع نیافت ومهمی که رایحه میل ومداهنه ازان به مشام انام رسیدی ، ازان موفور الشعور ، عز صدور نپذیرفت و بنابر آنکه مشرب توحید ومشاهده بر - مزاج با ابتهاجش غلبه واستیلای تمام داشت ، بموجب " العالم کله عکوس و شیون " گاهی بنظر حق بین در مناظر ، بدایع عالم ، صورت نگریسته در سلك مستوران قباب عزت وملامتیان عرصه ٔ حقیقت ، منتظم ومنسلك میگردید ، چون مولانای مبرور بجوار رب غفور پیوست ،

خواجه شرف که بلطافت نسب اشراف حسب از اقران و امثال - امتیاز تمام داشت به تقلد آن منصب والا مکلف گردید ، چون استعداد آن پاك نهاد در حد ذات بادای وظایف آن شغل خطیر وافی بود ، سر رضا بقبول قضا جنبانیده در قطع و فصل مهام انام بنوعی شروع نمود که : " قضا گفت احسن قدر گفت زه " بالجمله مدت مدید دران مهم عظیم مداخلت نموده در انتظام مناظم اسلام مساعی محموده به تقدیم میرسانید ، تا در ایام دولت حضرت خاقان والا رتبت

بتاریخ سنه هزار وبیست وهشت داعی اجل را لبیك اجابت گفته بسرای باقی خرامید ، بعد از ارتحال آن بیهمال آن منصب اجلال مثال بکف کفایت مآل :

قاضی عبداللطیف بن قاضی عارف : مفوض گشته تا امروز جناب مشار الیهمدان وظیفه گرامی سر افرازاست وحالات و معاملات آن خجسته صفات عنقریب در داستان امراء عزت سمات ، شرف گذارش یافت ، واما :

فضلا و شعرا

میرجوجك جوزجانی : است که مشار الیه از سادات صحیح النسب آن ولایت بوده در بیشتر فضایل خصوصاً شیوه سخن سنجی وطبیعت آزمایی از امثال و اقران ممتاز ومستغنی می نمود و از بدو - ظهور ، انوار شعور ، منظور نظر تربیت وسیور غامشیٔ خاقان مغفور عبد المؤمن خان کشته به ترتیب وتألیف فتوحات که در ایام دولت آن عالیمقام سمت صدور یافته بود ، مأمور گردید وآن مرام جلیل را در فرصت قلیل با نصرام مقرون گردانید ، بوسیلهٔ آن نیکو، به صله جات لایقه ونوازشات فایقه دران درگاه اختصاص یافت و پیش از پیش ملحوظ خاطر اکسیر مآثر گشته روزی چند بخطاب (۱) ملك الشعرایی ،سر افراز می بود و ازو در اکثر زبانها مثل تازی فارسی ترکی و هزارگی و غیر ذالك منظومات سمت وقوع یافته که به مسامع علیه اهالی آن عهد وآوان باصفا ، آن رغبت می نموده اند . امّا الیوم چون گوش هوش از استماع آن نوع مقالات، ابا و امتناع می نماید بلکه ازارتسام آنگونه مقولات راقم را که معذرتش (اظهرمن الشمس

و ایمن من الامس" است به بلاهت وسهکسری منسوب میدارند ، ـ
لاجرم عنان ازطریق نگارش مقالات بعضی ساده طرازان خدمتی ـ
باز کشید ، بنمایش آن فرقه در رحمت غرقه ، اکتفا نموده ، خواهد آمد
بالجمله فاضل مذطور شعور موفور وکمالی نه از حد اعتدال دور داشت
ودر مجالس خوانین وامرا سخنان نشاط انگیز وکلمات انبساط آمیز
به تقدیم رسانیده در فن بدیهه گویی وحریف آزاری که دران اوان
از ارکان قویمه سحر آمیز به تقدیم رسانید ونکته پرداز وسخن سنجی
بود که رایت تفرد می افراشت ، اما بعد از شهادت خاقان مذکور
بهدایت هادی توفیق سالك طریق تحقیق گشته ، تا اواخر ایام
حیات ، باد ای وظایف طاعات وعبادات مشغولی داشت ، تا در ـ
بدایت جلوس خدایگانی ، مد ظله العالی ، جهان فانی را پدرود کرده
بسرای جاودانی انتقال نموده ، مرقد فاضل مشار الیه در قریه
سید آباد جوزجان واقعست ، و اولاد و احفاد آن والا نژاد بموجب
" الولد سرابیه" بهمه حال بی نشه" شعور وشایبه حضور و سرور ـ
نیستند ودران حدود مرجع خواص وعوامند و مصرف نیاز ونثار ـ
طوایف انام.

دیگر:

میرزا کیجک : برادر میر مذکور است و مشارالیه در ایام دولت خاقان غفران نشان « ولی محمد خان » در اظهار برخی از مآثر و مفاخر خویش ، کوشیده و به منصب تدریس شیخ الاسلامی روضهٔ علیه حضرت اسد الله غالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه سر افراز گردید وجنت ثانی تاریخ باغ مزار فایض الانوار را یافته از ولی محمد خان کمبانی ومعمار آن روضه « بهشت آثار بود ، به سیور غامشی خاص اختصاص مند گشت والیوم آن تاریخ برطاق دروازه نظرگاه بخط جلی مسطور ومرقوم است و مشارالیه نیز بدستور برادر خویش بچند سال از مراسم قال و مصاحبت ارباب جاه وجلال ، اعتزال گرفته باستکمال مفاخر حال اشتغال فرمود ، تا دران اوانکه آثار صدق و صفا وانوار فقر وفنا از سیمای حالات ومطاوی معاملات آن منبع - سعادات پیدا و هویدا بود ، دعوت داعی « والله یدعوا الی دار السلام » را لبیک اجابت گفته ، بتاریخ سنه هزار وسی وسه ، بجوار رحمت ایزدی پیوست . و تربت آن عالی رتبت در جوار مزار فیض آثار ، قدوه اهل قبول خواجه موی رسول واقع است .

وهم از محرمان حریم آگاهی :

مولانا خرگاهی : است مولد آن جناب قصبه « خرگاه تراشان -

حصار شاد مان است ، ریاض الآلش (۱) از آب و هوای بلخ نشو و نما یافته ، مستعد و قابل مفاخر دفاتر اهل کمال گشته بود و باوجود فضیلت سحر پردازی وسخن طرازی ، لوای نغمه سرایی و انجمن آرایی نیز بر دوش گرفته بنام نامی ، خواقین عزت قرین ، عطلات بداعت سمات و اصوات غرابت آیات به تقدیم میرسانید ، از جمله تصنیفی به اسم سامی نیرین فلك سلطنت مد الله علی روس العالمین ، مشتمل بر چند اوج حضیض وگذشت وبازگشت که ابیات آن نیز از نتایج طبع وقاد خد متش بود ، در بدایت ظهور انوار شاهی مقرون باتمام گردانیده بود ، کهتا امروز درین دیار دستورالعمل مهرهٔ فن ادوار ، بل مستند تمامت مغنیان روزگار است واز مطاوی مضامین گفتار وتجاویف اطوار گردارش ، چنان بوضوح می پیوندد که مشارالیه را اشتغال اشعار وسایر معارفات روزگار ، جز اختفا و استتار چهرهٔ حال و جمال کمال نبود که :

ازدرون سو آشنا واز برون بیگانه وش

اینچنین زیبا روش کم می بود اندرجهان

واز اشعار اسرار شعار آن بزرگوار است، این چند در شاهوار کـه

---

(۱) نت جلالش

بقلم افتخار بر صفحه اعتبار جهت یادگار نگاشته می آید :

ملال (۱) می چکد از چار حد خانهٔ ما

فسوس می دمد از فرش آستانهٔ ما

من رباعیاته

دیوانگیم بکوه و وادی آورد

غم را بدلم بجای شادی آورد

عشق من اگرترا به بی رحمی برد

حسن تومرا به نامرادی آورد .

وحضرت خلافت مکانی را ازانجا که آیات کمالات آن خجسته صفات بر پیشگاه شعور پرتو ظهور انداخته بود ، همت ذی نهمت بر - تربیت ورعایت آن بادرایت گماشته درخلوات ومجالس بهجت سمات آن جناب را طلب می داشتند و سر انگشت استیناس بگشایش عقود والتماس مبادرت نموده ، ازانفاس عیسوی اساسش اقتباس انوار اسرار میفرمودند ، وآن سبز قباب التماس نسبت با سایر ناس همچنان در کسوت اشتباه وجلوه می نمود تاهم در بدایت دولت حضرت خلافت رتبت ، فضای جانفزای ملکوت را بر تنگنای ناسوت، اختیار فرموده -

---

(۱) نت بلاهم

ازین خاکدام کدورت انتما بمقام قرب واعتلا انتقال نمود .

دیگرهم از مستوران قباب غیرت ومنظوران نظر عطوفت وموهبت که نقاب سخن سرایی بر روی کشیده به سپند حرف بندی ، بدفع گزند عین الکمال جهال از حال وچهره کمال خویش اشتغال نموده اند :

مولانا مرهمی : علیه‌الرحمه والغفران، که از بیم آسیب نظر اغیار در ستر گفتار درآمده حقیقت را در کسوت مجاز جلوه میداد، ازغایت دقیق سنجی ، شکنجی نکته سنجی را وسیله تسلی ساخته بمفتاح زبان ومقالید بیان ابواب حقایق بر وجوه ارباب دقایق میگشاده ، فاضل مشارالیه‌را با مولانا خرگاهی مذبور سلك ودابِ اتحاد مربوط‌ومضبوط بود وهنگامه مرافقت وموافقت، دایم وقایع در محافل خاقانی آن دو بانی مبانی نکته دانی باهم کلمات مطایبه آمیز و بدیهیات حیرت انگیز به تقدیم میرسانیده اند و ضمیر مهر تنویر وخاطر خطیرانبساط پذیر خسرو بی‌نظیر را منشرح ومنبسط ساختندی وبسا درر اشعار آبدار که ازان لجه اسرار بر ساحل دوش وکنار از هان اهالی روزگار امروز بیادگار است ، ومن مطالعه ، بیت :

اگر بقاعده دل روم پریشانیست
بطرز دیده روم کار وبار حیرانیست

ومن رباعیاتیه :

اول ستم فراغت اعلا اعلا

اندك غم هجران تو صحرا صحرا

آتش زد رون سینه خرمن خرمن

خونابه بروی دیدهٔ دریا دریا

منقولست که آنجناب بحکم " لهم البشری فی الحیوة الدنیا " - پیش از ارتحال بچند روز بی توسط عارضه از واقعه ناگزیر خویش و - عواطفی که دران وقت، سمت ظهور یافتی ، اطلاعمند گشته ارباب ود اد واصحاب اتحاد را به بعضی وصیت فرموده ، از اهل حقوق طلب رضامندی نموده در ابرای ذمهٔ خویش مساعی مجهوده به تقدیم رسانید ، چون هنگام معهود که باخبار آن مبادرت نموده بود ، فرارسید بقدر سه ساعت، سر ببالین تمکین نهاده تسلیم فرمان کریم کارپرد ان گردید .

وهم ازمستفیضان (١) فیوض یزدانی و محترمان حریم الشعراء تلامیذ الرحمانی :

مولانا صالح رشحی : است که چاشنی کلامش در رباب شعورنشاء مدام ظهور دارد و کیفیت گفتار اسرار شعارش، نسبت با اشباح -

---

(١) نت منتسبان .

کرد ار ارواح بظهور می آرد ، آباعظام آن والا مقام د ر سلك اعلام این مقام با احترام انتظام د اشته اند ، و رقعات صوالح اعمال بر صحایف احوال خیرمآل می نگاشته اند . و مولا نای مشارالیه قد م از مراتب معروفه آباء فراتر نهاد ه ، بعد از تحصیل علوم صوریه و اکتساب فنون ضروریه بد اعیه ایصال انتفاع بخواص و عوام به صحبت خوانین عظام وامرا کرام توسل نمود ه ، چون د وران د ران آوان از امتعه ـ فضایل د ر رواج بضاعت سنجی ونظم گستری سعی واجتهاد بیشتر د اشت مولا نای مبرور نیز بنا بر وفق مقتضای روزگار ، روی توجه بنظم مناظم اشعار آورد ه ، بنابر صفوت ذ هن قویم ونزاهت ساحت فکرمستقیم د ر فرصت قلیل د ران فضل جلیل ، سرآمد مقتبسان انوار اسرارگردید وآن متاع با انتفاع را د ست آویز استحصال مطالبمذ کوره کرد ه ، رایت ملازمت ارباب د ولت بر افراخت ، تا د ران حضرت منظور نظر ـ تربیت گشته ، بچند ، منصبگرامی مثل کتابد اری وملك الشعرایی و غیره ذ لك سرافراز وممتازگردید ، اما ازانجا که توسن نگاهش بشاهراه مناظر جمیله ، عنان گرم می شتافت ، غبار تهمتی ازان رهگذ ار ارتفاع ـ یافته ، آینه حیاتش را مکد ر گرد انید وازاشعار آن سرد فتر ابرار ـ این لآلی آبد ار است که بر صحیفه اعتبار نگاشته می آید :

در دلت میگذرد بیخودی مایانه

یاد می آری ازین بیکس تنها یانه

من کهمی آمدم آنجا دل سوزانم ماند

هست آن آتش افروخته برجا یا نه

و اورا دیوانیست مشتمل بر قصاید و غزلیات دلربا و رباعیات و مقطعات و مثنویات و سایر اصطلاحات که موجب سرور اهل شعور است .

ودیگرهم از جوهریان رسته بازار معانی :

مولانا مغانی است که ملاحت کلام با سر انجامش شوری در اقلیم سخن براه انداخته بود و الطاف گفتار عذوبت شعارش با همه شیرینی ، کام طوطیان شکرخای هند را تلخ ساخته ، مؤلد ومنشاٴ فاضل مشارالیه ، قریهٴ خواجه خیرانست که الیوم آستانه شاه اولیاٴ کرم الله وجه اشتهار دارد و او دربدایت ظهور انوار شعور ، غباری تخلص کرده ، سراپای معرکهٴ سحر طرازی میگشت ، تا از بلخ به مشهد رضویه شتافته و ازانجا نظر مند باز گردید و روزی چند درین حدود ابواب گفت وشنود مفتوح داشته ، عاقبت روی بصوب سواد هند نهاده و دران مملکت در دام عشوهٴ مغبچگان گرفتار گشته ،

مغانی تخلص نمود ومدت الحیات ، د ران کشور آشوب اثر فروکش -
کرد ه بتاریخ سنه یکهزار وسی ویك د ران اوان که از گجرات عازم
وطن اصلی بود د ر لا هور ، مبانی حیاتش مفتور گشت ومشارالیه د راکثر
علوم خصوصاً نجوم وهیأت واصطلاحات شعریه مهارت تمام د اشت
واورا د یوانیست مشتمل بر قصاید بافواید وغزلیات عبرت آیات و -
مثنویات و رباعیات و سایر مصطلحات واین چند بیت جهت -
انموذج بر اوج بیان ازونگاشته میگرد د . (۱)

د یگر هم از مقتبسان انوار اسرار تعین یعنی صاحب لآلی -
اشعار آبد ار :

شیخ نزعی : است که آبا عظام وقرابتیان کرامش از آد میزاد ه های
ولا یت شبرغان بود ند و از ارباب مراعات آنحد ود ، اما مشار الیه
د ر فضایل صوری و فواضل معنوی نسبت به اسلاف خویش قد می چند
فراتر نهاد ه ، منظور نظر خیر اثر حضرت خلا فت منقبت مد ظله العالی
گرد ید ه و بعز قبول سر افراز گشته ، بوظیفه سیورغال ازامثال و -
اقران شرف امتیاز یافت و د ران حضرت قصاید با فواید و اشعار -
بد اعت شعار به تقد یم رسانید ه و برخی از مرکوزات ، ذ ا ت خجسته

---

(۱) د رنسخه نت ترجمه مولا نا مغانی هیچ یاد نشد ه ود رنسخه نا چند بیت را ننوشته و د ر هرد و نسخه نمونه شعر ند ارد .

صفاتش را ازپرده٫ قوت بر منصه فعل به جلوه در آورد . اما هنوز ریاض حال و وجه آمالش از فیض سحاب افضال کمال و رتبه - استظلال فا یزنگشته بود که از تند باد حوادث ایام نافرجام به سمت قلع واستیصال مقرون وموصول گردید ، یعنی بنابر حیات فرخنده سماتش در عنفوان جوانی و ریعان کامرانی ، متخلل و متزلزل گشت و از ابیات سحر آیات آن منبع سعادات است ، این چند بیت که بخامه٫ افتخار جریده اعتبار شرف نگارش می پذیرد . من قصایده :

چنان کاست در بستر از ضعف هجران
تن زارمن در فراق صواحب

که بعد از وفاتم بتابوت یا بند
چونال قلم در قلمدان کاتب

وایضا :

شورش ذوق جنون دارد دل مجذوب ما
رونق خس پریشانی برد آشوب ما

وای برما نوگرفتار آنکه از بار ملال
بال سیمرغ طلب را بشکند مکتوب ما

د رپای خم زپاس صراحی چنان گریست

کز اضطراب د ل نتوانست د م گرفت

د یگر ازین وفور مسعود وفضلای معهود :

مولا نا نظمی فلوری (۱) : است که آفتاب شعورش، پرتو ظهور بر فراخنای عالم شهود وحضوراند اخت، طبایع بد ایع مراتب را چو ن موکب کوا کب از ساحت مجد ومعانی منهدم بل منعدم ساخت ، تا طبیعت مقامر مآثرش د رکارخا نمپاك بازی ، بر بساط سحر پرد ازی ـ نشسته مهرهٔ سخن سازی د ر اند اخت . نخست مهر که میر د اد ـ پذ یر بی نظیر بود ، باهمه اجناس فرهنگ نقد رنگ د ر باخت و مؤ لد ومنشاء آن جناب قصبهٔ فلور است از مضافات بد خشان ، اما ازانجاکه آیات اگاهی و امارتها انتباهی (۲) ، چون تاب آفتاب جهانتاب ـ نقاب گیر و احتجاب پذ یر نگرد د ونشهٔ کمال ، چون شایبه جمال حال ازنظر اهل شعور مخفی ومستور نماند ، نبذ ی از آثار اسرار الهی و انوار وازهار موهبت نا منتناهی که د ر مطاوی قابلیت و استعد اد آن والا نژاد بطریق تود یع مذ کور بود سمت ظهور و بروز پذ یرفته ، صیت سخن سازی و آوازهٔ سحر پرد ازی فاضل مشار الیه بمسامع علیه جناب

---

(۱) نت فلولی (۲) نت نا انتهایی .

خاقانی مد ظله العالی مشرف وصول یافت لا جرم طبیعت والا رتبت آنحضرت که خریدار مطاع فضل وبضاعت هنر بود ، همگی مصروف ـ تربیت آن وفور القابلیت گردیده ، روز بروز در ازدیاد مواد اعطاف والطاف اهتمام میفرمود ، تا بدستیاری امداد واسعاد خدام شهریاری تمامت آن بدایع ودایع مذکوره شرف سطوع و طلوع پذیرفته . آن دست نشان افضال ذوالجلال بالکلیه بر معارج اقبال ومدارج ـ افضال و آمال ترقی فرموده ، چنانچه به منصب جلیل القدر ملک الشعرایی سرافرازگشته ، زمام حکومت وطن اصلی بکف کفایت رتبش مفوض گردید ، مادام الحیات دران مأمن آفات بمراسم نشاط ـ و مآثر انبساط قیام واقدام نموده ، مرجع و ملاذ و اقران اماثل از ارباب هنر واصحاب فضایل می بود به میامن الطاف الهی شاهنشاهی داد و دهش وبخشش داده بسر انگشت انعام ابواب مراسم بر وجود انام میکشود و مدام با طایفهٔ که در سلک بدنام کنندهٔ نکو نامی چند انتظام داشتند ، بساط انبساط گسترده بوادی احوال را به فراغبال می پیمود ، تا هنگام موعود که جهت ادای امانت معهود مقرر بود فرارسید ودرسنه هزار و سی ودو از دار غرور بگلزار حضور و سرور ارتحال و انتقال فرمود واز منظومات آن منبع سعادات نظم

کتاب اخلاق محسنی است ، که امروز چون انفاس عیسوی اعجاز احیای موتی به تقدیم میرسانند و بسا درر حکم ومصالح و جواهر مواعظ ونصایح که آن فاضل کامل ، دران کتاب فواید مآب، اندراج واندماج فرموده و بسیار مضامین بداعت آئین که بدستیاری طبع وقاد آن والا نژاد دوران بساط انبساط مناط طریق ظهور و بروز پیموده و این چند بیت ازان کتاب است :

یکی کرد از آل طاهر سوال
که قدر شما از چه شد در زوال
جواب اینچنین یافت کز خورد وخواب
بآسایش نقل و جام شـــــراب
گرفتیم عادت بهار و تمـوز
بذوق شراب شب و خواب روز
ازان حال مجموعهٔ قدر مـــا
درافتاد در موج بحر فنـــا
دهد دولت خسروانرا ببـــاد
شراب شب و غفلـــت بامداد

دیگر دیوان قصیده وغزل ورباعیات وسایر مصطلحات شعریه اســـت

که الیوم کالشمس فی ربقة‌النهار در اقطار بلاد و امصار سمت اشتهار وانتشار دارد وبه موجب "القلیل تدل علی الکثیر" انموذجی شرف نگارش پذیرفته، تا از هان قدیمه و طبایع مستقیمه را زمام دستورالعملی در هر طریق فرا دست آید، ومن قصایده:

چنان‌گداخت اساس وجودم از شیون
که همچو صورت جان‌محوگشت صورت تن

بقای‌من‌شده ضعفم که کس‌گمان نبرد
اگر بهیچ گواهی دهد بهستی من

هزار بار گریبان‌سینه کردم چاک
که تا حقیقت احوال دل شود روشن

فغانکه ازدل محزون نیافتم اثری
بغیر قطرهٔ خونی که ریخت از دامن

قسم به‌تیغ محبت که خاطرم غمگین
زبیم دادن جان‌نیست در‌دم مردن

درین غمم که مبادا ،به غیر خوگیرد
جفای‌او که نبود آشنا بغیر از من (۱)

---

(۱) در بیت ازردیف من وابن‌دو بیت در نسخه نا نبود .

بگذر زخویش محض الم شو که در وفا
نامت میان گمشدگان ناتوان گرفت ؟
ازآب کم مباش که بر هرچه اوفتاد
از رنگ خود گذشت همه رنگ آن گرفت

اگر سر بر نسیم صبح سایم درد سر گردد
وگر دل برگل جنت نهم داغ جگر گردد
به تشخیص نفس آئینه بر رویم چه مید اری
که بعد ازمرگ آه درد مندان بیشترگردد
زمردن نیست باکم نظمی اما زین فغان دارم
که چون من رخت بر بندم محبت د ربد رگردد .

رباعی : هان نظمی وهان درین بیابان دوراه
زین داس سفید ومزرع سبز گیاه
چون نیك نظر کنیم در خرمن عمر
یکدانه محبت است باقی همه کاه

نظمیا از هر دو عالم نیم جو منت مکش
لقمه گیر ازقرص داغ خویشرونان کس مخور

دیگر هم ازین طایفه عاکفه در کنف رحمت سبحانی :

عوض بیك طالقانی : است و مشار الیه ازامرا زادگان العرس

دورمان است ؟. بل ربالنوع آن دودمان عالیشانست و از مبادی -

ایام صبی رقم والای ممالك پیرای ، ندر محمد خان مد ظله العالی بر

صحیفه ضمیر اخلاص پذیر نگاشته ، تخم وداد آن والا نژاد در -

ساحت فواد بی عناد می کاشت ، تا بموجب " الوفا مفتاح ابواب -

العطا " منظور نظر خیر اثر گشته ، در هرکار آثار رشد و رشاد از

سیمای دولت انتمایش پدیدار آمدن گرفت و روز بروز آیات خیرات

و امارات سعادات از مطاوی حالات و تجاویف معاملاتش سمت -

ظهور می پذیرفت تا از وفور شعور کارش بجایی رسید که قدم از

مدارج امثال واقران ، بل بیشتری ارباب کمال فراتر نهاده در -

دار الملك سحر پردازی ، دعوی اعجاز طرازی پیش گرفت و مخزن -

الاسرار شیخ نظامی گنجه را جواب مقرون بصواب گفته و شوری در -

اقلیم سخندانی درانداخت ، لاجرم طبیعت والا رتبت آن حضرت -

که مستعد تربیت ارباب استعداد و قابلیت بود ، ودر ازدیاد مواد -

امداد آن پاك نهاد بذل مجهوده زمام حکومت ولایت طالقان را

که از اعاظم بلاد بدخشانست بکف کفایت مند آن ارجمند مفوض

داشت وبه عز منادمت ومصاحبت سر افراز گردانیده ، رقم استضعاف
تربیتش بر صحیفه ضمیر مهر تنویر می نگاشت و آن عالی منزلت نیز به
مقتضای طیبت طینت و صفوت طویت ، بنوعی در تقدیم مراسم دین و
دولت شروع ومداخلت نمود که گرد کدورت وغبار مضرت از رهگذار
معاملتش برنخواست، تا به پیرامن دامن اهل زمن گشتن چه رسد و
ازنشستن خود که گوید ، بالجمله شعوری در غایت وفور وقبولی در
نهایت شمول ، داشت ، ابواب انعام عامش بر جود و خواص و عوام -
علی الدوام مفتوح بود واحسان بی پایانش نسبت به اشباح ، انام بمثابت
روح ، اما ازانجا که بهدایت هادی توفیق بهی به منزل تحقیق برده
بود ، و بیقین دانسته که وصول سرچشمهٔ حیات ابدی بی قطع ظلمات
علایق وعوایق بشر ، تیسر پذیر نیست ودر اواخر ایام زندگانی دست
از دامن مراسم کامرانی جهان فانی بازداشته ، آتش در خرمن اسباب
درزد ، وقدم تجرید در بیابان تفرید نهاده بآئین عشاق از راه -
عراق عازم بیت الله حرام شد وچون به بعضی ممالك فارس رسید ، قطاع
الطریق آن حدود ، طمع در کسوت وجود آن مسعود کرده لباس -
حیات مستعار ازد وشوکنار آن نامدار بر داشتند وبدین سبب نام
خویش را در جریدهٔ اهل شقاوت نگاشتند ، بجهت یادگار چند بیت

از اشعار گوهر شعارش بر صحیفه اعتبار نگاشته میگردد وهی هذه :

چراغ دیر وفایم مبین حقیر مرا

که دردمن ، زد ماغ فلك در آزاراست

بدیده ٔ محك ای مشتری مبین عیبم

زری تمام عیار از محك در آزاراست

سمار خوشه می بندد که شاید دانه ٔ گندم

برای روزی مرغی که مقبول قفس گردد

دیگر هم ازین خیل روشن ضمیر وطایفه ٔ صفوت پذیر :

مولانا شریف واله : است که آفتاب جهانتاب ازغیرت صفای طبیعتش در تاب بود و درر آبدار ، ازرشك اشعار بلاغت شعارش غرق دریای خجالت واضطراب ، مولد ومنشاء او قریه ٔ اشرف است از مضافات ولایت شبرغان و آباء عظامش در سلك ارباب تدریس انتظام وافتاء منسلك ومنتظم می بودند ، اما مشارالیه ازوفور شعور قدم از مراتب آباء علوی فراتر نهاده ، بعد از تحصیل کلیات علوم از مفهوم ومنقول ، اکتساب ، جزئیات عادیه اللزوم پیشنهاد خاطر خطیرساخت ودر فرصت قلیل آن مهم جزیل را ، بسرانجام مقرون گردانیده ، طبع

مستقیم را ازدغدغه آن باز پرداخت وحدت ذهن قویم وجودت مزاج سلیم آن فاضل عدیم الاماثل را بر این داشت تا قدم در بادیهٔ نظم طرازی نهاده، آن مسلك را نیز به منتهای فصاحت و بلاغت رسانیده پس از تکمیل آن صناعت بدیعه، به پدرود زاویهٔ اختفا و استتار، مبادرت نموده به هدایت هادی شرف آستان بوسی خسرو بیهمال " مد الله ظلال عاطفته علی روٴس ارباب اطال واصحاب الکمال " استعجال فرمود .

بالجمله متاع فضایلش در آنحضرت عز قبول یافته بوظیفه و سیورغال سرافرازگردید . وبه شرف مصاحبت مخصوص گشته، بنا بر آنکه، بعضی خطوط را در غایت بداعت می نگاشت بمقابله دواوین متقدمین ومتأخرین وارقام منتخبات در بیاضهای خاصه مأمور شد، اما در عنفوان بهار جوانی وریعان، اعمار کامرانی ،عارضهٔ جانکاه بر مزاج آن با انتباه و استیلا یافته ،طبیعت از مدافعهٔ آن بعجز و قصور اعتراف نمود وآن مرض مهلك روز بروز سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفته درسنه هزار وسی ونه والی روحش ازمراسم تصرف وتدبیر معزول گردید ، واز مقولات آن فاضل قابل است، این چند بیت که عز نگارش پذیرفته می آید :

یکدانه دلی دارم و صد آبله دروی
این بخیه (۱) زانگشت هنرمند که باشد
صفصف مگسان فاتحه‌خوانند به شکر
پیداست کهبیمارشکرخند که باشد

فصل دیم که بی نفس‌سرد نیستم
صید فریبمرغ چمن گرد نیستم
والمخوشم که پنبه داغم ز آفتاب
باری‌نصیب سینه بی دردنیستم

جمعم نمیکند کس چون‌باد برده خاشاك
رحمم نمیخورد کس چون تیر خورده تصویر

درین‌گلشن‌ز شوق طرهٔ دستار خود کامی
نمی‌گیرد گلی یك صبحدم درباغ آرامی

ندانم کعبهٔ کوی‌که در پیش است‌کز شوقش
زد نهالم رود نقش قدم هرجا نهم پایی

---

(۱) نت تیر .

دیگر هم ازین گرم روان روشن داغ وتازه طراز آن شگفته دماغ :

مولانا سعد الدین المتخلص به ضیغم : است که در بدو -
ظهور آثار اسرار در پیشه گفتار راه بر جمهور اهل شعور گرفته بود
دیگر" گداز " که در اواخر ایام حیات چرخ نا ساز در کوره -
امتحانش، در انداخته بود .

بالجمله اوست که امروز مبانی نکته دانی بر اساس اعجازالتیامش
مبتنی است ومراسم ارقام وارتسام ازطراز بدیع ورسم صنیع ومرتفع
و مستوی طبع سلیمش در ادای وظایف، مضامین نو آن تازه شعار
وذهن مستقیمش در ابداع غرایب‌الفاظ وبدایع معانی در غایت -
اقتدار واستقرار ، مؤلد ومنشاٴ ش بلدهٔ متبرکه بلخ است واباٴ -
کرامش درعداد مُروّجان شریعت مختوم، منظوم اکثر کتب‌متداوله
را نزد موالی ولایت مذکوره گذرانیده ، منصب آباٴ خویش از قضا و -
افتا سر افراز می بود ودر حسن خط ولطافت انشاٴ ید بیضامی نمود
چون انوار شعورش پرتو ظهور بر پیشگاه خاطرآگاه خاطر آگاه -
خسرو با انتباه انداخت ، همت بارتبت بر تربیتش گماشته ، خدمتش
را سیور غامیشی اختصاص فرمود ، چنانچه بشرف مصاحبت سرافراز
گردیده ودر مجالس سرور عز حضور ارزانی میداشت ، اما در خلال

این احوال مبانی اقبالش ازعین الکمال فرو ر وفتورمند گشته بنا بر تحری که د ر سر د اشت ، از نظر خیر اثر د ر افتاد ، تا از استیلا ٔ خمار نشه ٔ قربت به مفرحات صوری رغبت نمود ه ، اختلال فاحش د ر تجاویف معاملاتش مد اخلت نمود وآن عارضه روز بروزسمت تضاعف وازد یاد پذیرفته جبلیتش باکلیه مغلوب د ل تنگی گردید ، عاقبت - اثقال اختلال نوباوه ٔ چمن آمال را از پای د رآورد ه د ر سنه هزار وچهل که لفظ غم ازان مبنی است ، رخت عزیمت بمقام اصلی کشید و این اشعار آبد ار از نتایج طبع بد اعت شعار اوست .

من قصاید ه :

شگفته روی ریاضیست جیب پاره ٔ من
متاع خند ه ازین مصر میرود بچمن

ندیم زخم نوم را نمك وصیت کرد
که تازه روی نشینی به مجلس سوزن

نوید شاهد مد حی رساند گویایی
به انتظارمی هوشم ازد یار سخن

که چون زشوق برون آمدم باستقبال
نگه بدید ه فراموش ماند جان د رتن

من غزلیاته . :

دوش کان شعله به پروانگیم می خندید
عقل دیوانه به فرزانگیم می خندیـــــد

آشنایانه جبین برحرمی ، سودم ـ لیـك
چشم ادراك به بیگانگیـــم می خندیـد

عالم ازرایحه بیخودیم مدهوش اســـت
وای اگرغنچه ای بیگانگیـم می خندیـد

رباعی

اشکم که زدل رخت عزیمت بربست
گامی زد وبرحوالی دیده نشست

غلطید بجیب وزد بدامانم دست
منزل منزل بخاك کویت پیوســـت

ودیگر هم از صفوتیان روشندل و وارستگان ازقید آب وگل :

مولانا رضاء طعنی : است که درمراسم ابداع واختراع الفاظ رنگین وعبارات نمکین ، فرید عصر ووحید دهر بود ودر انشاء ـ کنایات وایجاد استعارات ید بیضاء می نمود ، دربدایت حال مجمری تخلص کرده جمرات اشواق را بباد دامن خیالات اصابت سمات ـ

می افروخت ، اما درعواقب روزگار بموجب " النهایت لا یخلو عن الملامه" خود را به طعنی متخلص ساخته ، خاطر از گفت وگذار اغیار باز - پرداخت ومدتها در بعضی مدارس توطن نموده بمطالعه علوم دینیه مشغولی می نمود ، تا صیت فضایل صوری و خصایل معنوی آن پسندیده صفات ، بمسامع علیه خاقان سعادت سمات " مد الله ظلال عاطفته علی رؤس اهالی الکائنات" رسیده خدمتش را در ملك ارباب وظایف سر افراز گردانید و مناظم اصحاب مناظم عواطف منسلك و منتظم - گردانید . و در منتهای ایام حیات خلوت درانجمن مرجح داشته - در بعضی قری اختیار توطن فرموده و همچنان پای فراغت در دامن عزلت کشیده میداشت . تا در شهور سنه ۱۰٤٤ دامن از آلایش حیات مستفاد نیز باز کشیده وبالکلیه روی در نهانخانه وحدت نهاد و از مقولات بداعت آیات اوست ، این چند لآلی با انتظام که در سلك ارتسام کشیده مرتسم میگردد .

جیب مرا تازهٔ رویی زرفو نیست ؟
نخل رفو را درین بیاض نمونیست

—

ازدل بدیده قطرهٔ اشکی نشد غریب
این ره ز نقش های جگر ماند بی نصیب
گویا به طوف شهد پروانه میرود
هر پرِ شگفتهٔ شمعی است بر بال عندلیب

رباعی

آنروز که چین بزلف سنبل دادند
نظارهٔ روی گل به بلبل دادند
مابی خبران ذوق تحمل دادند
با ما خاری دز بدل گل دادند



تعلیق

در دو نسخه از محمود کتابدار شرح حال چهار شیخ نیامده بود که شیوخ روحانی از فضایل بلخ ترجمه فارسی عبد الله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی به تصحیح وتحشیه استاد حبیبی نقل شد .

شهاب بن معمّر رح

هرد و گوش مبارك او گران بود ، هفتاد وچهار سال زندگی یافت و آخر در زندان وفات یافت به سبب دینی که بروی بود و ابوالسکن میفرماید ولادت او در سنه ثلاث ومائتین بود و وفات در سنه ست و تسعین ومائتین . (۱)

منقول است که : حسن عصام بن یوسف رحمه الله بیمار شد و ضعف بیفزایید از او سوال کردند که : اورا در مخلص خاصه او - اجلاس کردند . آن موضع احتمال نبود واورا بر گرفتند و به موضعی

---

(۱) در سجی وفات اورا در سال دوصد ونود وشش از هجرت - میداند و هفتاد وچهار سال عمر یافته . تربت او نیز نامعلوم است ، بجهت قرضد اری اقضی القضات اورا حبس نمود مبود - (ص ۵۷) خطی هفتاد مشایخ بلخ . (نا)

بردند که آنرا فراخی " مومك" می گفتند و آن مسجد مقنع است .

و محمد بن ابو مطیع رحمه الله می گوید که : مقنع حایط آن مسجد را رفع می کرد چون به بنیاد قواعد کهنه رسید ، لوحی دید از سنگ خاره ، خواست که آن لوح را بر کند ، از پس آواز می آمد که یا ابا عبد الله ، نگاه کرد ، شیخی بزرگ بود و می گفت که : نمی ترسی که مرقد ومشهد معمری را ویران میکنی .

چون آن شیخ این سخن بگفت ، مقنع آن الواح را پوشانید و آنجا حایطی بناکرد و آن مسجد را مسجد " مومك" میگویند .

و شهاب بن معمر احادیث بسیار روایت کرده از حماد بن سلمه وحماد را از کبراء علماء وقت و از ابدال دانستندی و یکی از علامت ابدال آن است که " ان لا یولد له "

ویکی از احادیث که شهاب روایت کرده ، مسند رسالت علیه السلام آن است که : " لا یؤمن عبد حتی یحب لا خیه مایحب لنفسه" یعنی ایمان بنده درست نیست تا آنگاه که آنچه خود را دوست دارد ـ برادر مسلمان را پسندد . (۱)

---

(۱) فضایل ص ۲۰۶ تا ۲۰۸ .

نصیر بن یحیی بلخی .

کنیت او ابوبکر است واو آن مرد است که گفت :" ما احتلمت علی غیر جارتی قط" (۱) و محمد بن سلمه که قدوه" عالم وقبله" بنی آدم است ، بسیار گفتی که : نصیر بن یحیی بن محمد بن شجاع - بلخی ، در نوازل و واقعات فتاوی عالمتر و مستحضر تر است و نصیر در سنه ثمان وستین وماءتین وفات یافت و مرقد او ظاهر ومعروف است . در نوبهار .

وآن بزرگ روایت میکند ، مسند از ابی هریره (رض) عن رسول علیه السلام : " الضیافة ثلاثة ایام فما زاد علی ذلك ، فهو صدقة ، یعنی مهمانی سه روز است وزیاده ازان صدقه است .

ابو نصر محمد بن محمد بن سلام
الفقیه البلخی رح .

در سنه خمس وثلثمائه به جوار رحمت پیوسته است ، و مهیب معظم و عزیز و مکرم بوده وچون در مجلس درس بودی ، هیچکس جرئت

---

(۱) من در عمر خود بغیر از حلال خود احتلام نشدم . درسجی ص ٦٨ خطی نا .

دلیری نیارستی کردن وبه هیچ سوالی خوض نتوانستی نمودن تا آنگاه که او نگفتی که بسم الله الرحمن الرحیم. آن بزرگ در او به صعب نگاه کردی، مرد بیهوش گشتی، و چون بحال خود آمدی ـ گفتی اورا بگیرید: اورا بگیرید! که او از برای خصومت اینجا آمده وآن بزرگ به نزدیك ولاه وکبرای ولایت معظم بود.

شیخ الاسلام صفی الدین رحمه الله می فرماید که در کتاب نزهه الخواطر مطالعه کرده، به اسناد عالی، الی ابی الهیکندی رحمه الله علیه، گفت: شنودم از علی بن حسن که گفت: محمد بن سلام در منزل خود نشسته بود، مردی آمد وحلقهٔ در جنبانید، خادم ـ شیخ بیرون آمد. مرد گفت: یا ابا عبد الله! «اناحی» فرستادهٔ ملك پریانم وملك بالشکر بسیار به چهار طاق فرود آمده و مرا به نزدیك تو فرستاده وسلام می رساند وگفت مرا، بگوی: یا اباعبد الله، هیچ مجلس از مجالس علم تو نیست که از قوم ما در آنجا حاضر نیست اگرچند قوم به شما بسیار جمع شوند، از ما قوم زیاده بر ایشان جمع می شوند، ولیکن قومی خویشتن را به کس ننمایند. راوی این قصه ـ می گوید که: الحکایه عندنا . . . مشهوره.

و محمد بن سلام روایت میکند از یزید بن سعید النهاجی

رحمهما الله که گفت :

بهمه حال مردم را بهتر از مرگ نیست ، از برای آنـــک :
ازچهار وجه (اند) یا میسر ، یا معسر ، یا محسن ، ویا مسی .

و هرگاه مرگ بر مرد فراخ عیش و میسر هجوم کند ، پیش ازانک
بدل عشرت وضیق عیش در یابد . یا بر معسری ، فقیری ، عاجزی ،
مرگ شبخون چون آورد اورا از رنج و مذلت و فاقه خلاص کند .
یا بر محسن صاحب الخیرات مرگ تاختن آورد ، پیش از آنک در
سیآت افتد ، یا ســرد مسی بد کار را مرگ در قبضه تلف آورد ـ
پیش از آنک بد بهای او زیادت شود . ـ " نای فایده افضل من الموت "
یعنی بهرحال مرگ با فایده تر باشد .

ابو خا زم را سوال کردند که : از فقها بلاد کدام فاضلترند
گفت : ابو جعفر صحاوی در احادیث راجح است ، اما بو نصر
سلام ، از همه فقیه تر است .

محمد بن عقیل بن الا زهر البلخی .

و کنیت او ابو عبد الله رحمة الله ، ومادر او را طلحه نام است .
بعضی از رواة اورا به مادر نسبت می کنند ،گویند : حدثنا محمد بن
طلحه . واو یکی از ائمه بزرگ است متقی واحفنا دیثی از بنو هاشم
جمع کرده است و در شوال سنه ست وعشر و ثلثمائه به جوار رحمت
پیوست .

کتاب الصحیح وکتاب الد قایق وشمایل الصالحین از -
مصنفات اوست و کتب و اسانید او در غایت دیانت بوده و در علم
حدیث وغیره مشهور است .

و احمد بن عقیل بن ازهر، که برادر او بود ،یکی از ثقات -
ائمه است . و در سنه ست عشر و ثلثمائه به جوار رحمت پیوسته

(۱) . شیخ ۴۲ ص ۲۷۹ فضایل بلخ



ماٴخوذ از اشکال العالم جیهانی

بلــــخ

اما بلخ و آنچه بدان متصل است چون طخیرستان وختلان وپنجهیر و بدخشان وعمل بامیان.

شهر های طخیرستان، خلم باشد وسمنگان وبغلان، طالقان وسرای عاصم واندراب و غیر آن.

شهر های ختلان، هلارود ولاوکند و هرد و شهر وخش - است وکلهاب و حلبك و روستای بیك وختلان را در جمله ٴماوراٴالنهر آورده ایم. شهر های بامیان است وسکاوند و نجرا، غزنین وپنجهیر یك شهر است بدین نام و بدخشان شهریست آنرا روستاهاست.

بلخ شهریست بر زمین هامون ومیان آن وکوه چهار فرســنگ است و آنرا باره و ربض است ومسجد جامع در شهر است و بازار - گرد اگرد مسجد وشهر یك فرسنگ در فرسنگ باشد وبنای ایشان

از گل و آنرا در هاست :

یکی نوبهار خوانند و یکی را رخنه ویکی در هندوان و یکی را در یهود و یکی را در شصت ویکی را در یحیی و آنرا جوییست ـ بزرگ ، بر در نوبهار میرود و ده آسیا دار باشد و روستا هارا آب میدهد . وگرد اگرد در های شهر باغها و زرع است و ربض آنرا خندق نیست و باره آن از گل است .

از اشکال العالم
قلمی تصحیح شد مدانشمند محترم نهلاب رحیمی

ماٴخوذ از جغرافیای
حافظ ابـــــرو

بلخ و نواحی آن

بلخ از شهر های قدیمی است ،گویند در خراسان هیـــچ شهری قدیمی تر از بلخ نیست و توابع آنچه در کتب نبشته اند :

تخارستان ، سمنگان ،بغلان ، سرای ارهنگ ، طالقان ، اندخود ، شبورغان ، فاریاب ،جوزگانان ،بامیان ، غزنـــه پنجهیر ، کابل ، فروان تا کنار سند از حساب بلخ شمرده اند .

و از طرف هرات لنگر ،ججکتو تا بمرغاب از توابع بلخ دارند و در کوهستان بلخ درخت فستق خود روی بود ، همچنانکه در - بادغیس اما پستهٴ بادغیس پر مغز تر بود ،غرجستان را بعضی تابع بلخ دارند وبعضی تابع هرات گویند . منوچهر در بلخ خانه - بنا کرده بود که آنرا نوبهار میخواندند واعظم بتخانه ها بود وآنرا تعظیم بسیار کردندی ، وبنیاد آن خانه صد در صد - نهاده بود وارتفاعش ازصد گز زیاده بوده است و تمام آن خانه را در حریر و دیبا گرفته بودند و شد های جواهر نفیس آویختـــه

و اهل فرس و ترك هرد و قبیله اورا معظم داشتندی و بدانجا
حج کردندی . و هدایا و نزور بدانجا آوردندی و فردوسی ـ
درین دو بیت اشارت کرده است :

بیلخ گزین شد بدان نوبهار که یزدان پرستان دران روزگار
مران جای را داشتندی چنان که مرکعبه را این زمان تازیان

و بلخ تختگاه لهراسپ بوده است و لهراسپ ولی عهد کیخسرو
بود بعد ازو بپاد شاهی نشست و اول کسیکه لشکر را اجری داد
او بود و در بلخ تختی ساخت از زر سرخ و اورا بجواهر ویاقوت
مرصع گردانید و اورا ملوك هند و روم مطیع شدند و منقاد گشتند
از دیار هند مردم بسیار آورد تا در بلخ که دار الملك او بود ـ
حصاری کردند . و باره نوی نهادند و آن را حصار هندوان نام
کردند و بزرگترین مدن خراسان بلخ را گویند ، بآب و زمین و ـ
در زمان خوارزمشاهیان خوارزم چنان غلبه شده بود که زراعت بـه
غله ایشان وفا نمی کرد از بلخ بکشتی غله بسیار بدانجا نقـل
میکردند زراعت بسیار دارد وشهر بلخ در هامونی افتاده است تا
بکوه چهار فرسنگ باشد ، رودی بزرگ بمیان شهر میگذرد که آنرا
رود هاپس خوانند و بر چهار دروازه شهر از هر طرفی کـه

بیرون روند باغ و بوستان دارد و ابو الفضل بیهقی در تاریخ سلطان محمود آورده است که سلطان محمود در بلخ باغ بزرگ به تکلف بساخت چنانکه دور آن باغ یك فرسنگ بود و انواع درختها درانجا بود رسیده چنانکه نارنج و ترنج درانجا بر آورده - عمارت خوب فرمود و نیشکر فراوان شد و عمارت آن اولیاء بلخ را به تکلیف می فرمودند و سلطان دران باغ رفتی وبه شراب - خوردن مشغول شدی ، اما پیوسته زود آن مجلس بر شکستی و - بیرون آمدندی .

ابو نصر مشکان میگوید روزی سلطان سرخوشست ، سوال میکند که سبب چیست که درین باغ باین تکلف صحبت ما در نمی گیرد ونشاط نمی آرد ، ابو نصر میگوید که عرضه داشتم که سبب آن مرا بخاطر آمد اما میترسم که بگویم ، سلطان گفت بگوی . گفتم به آن سبب که جمله اهل بلخ از موئنت و بیگار این باغ غمگین اند وهر سال مبالغی تخصیص میکنند از برای غم خوردن این باغ بدان سبب نشاطی بخاطر سلطان نمیرسد ، سلطان را این سخن سخت آمد و با ابونصر بد شد و چند روز سخن نکرد ، ناگاه در گذری- میگذشت جمعی داد خواسته تظلم نمودند هم ازرهگذر عمارت باغ

سلطان فرمود: شمارا ابونصر انگیخته باشد ، ابونصر گفت من شنیدم که سلطان این سخن گفت ومن ازقضیهٔ تظلم ایشان خبرنداشتم اما مجال جواب گفتن نبود ، بعد ازان رئیس بلخ را طلبید وفرمود در فلان تاریخ که لشکر جهانیان ببلخ آمد وما در ملتان بودیم - ازانجا تاختن کردیم و ایشان را براندیم. چه مقدار اهل بلخ را - رسیده باشد ، نقصان آنرا حد و اندازهٔ نیست ، شهری بیگارخراب کردند و مدتهای مدید باید تا بدان حال رسید .

پس سلطان گفت ما همچنین زحمت ها از اهل شهر دفع میکنیم ، ایشان از موٴنت یک باغ من به تنگ می آیند ، رئیس عذر خواهی نمود وگفت: این تظلم بی علم صلحا و اعیان بوده است .

بعد ازان ازین حدیث چهارماه بگذشت وسلطان محمود بجانب غزنی میرفت در راه ابو نصر را بخواند وگفت حکمی بنویس که اهل بلخ را از موٴنت آن باغ معاف دارند و از مال جهودان عمارت کنند چون نشان نوشته شد گفت به سرهنگی بده ازایشان بسیار توقع کند بنوکر خود ده تا برود و پانصد درم زیادت نگیرد .

علی بن موسی ماهان درابتداء دولت عباسیان مدتی حاکم خراسان بود و نشستگاه خود ببلخ کرده بود ودیهٔ علی آباد بنام

او منسوب است وقبل ازاسلام ، حکام اورا برمك میخواندند چنانکه گویند برمکی بعد از برمکی همچو قیاصره روم واکاسرهٔ عجم و فراعنه مصر وبدانکه خبر بلخ همان‌معنی دارد و خالد برمکی درزمان ـ بنوامیه بشام رفت وآنجا به عزت اسلام مشرف شد وبرامکه که ـ وزرای عباسی بودند وازنسل خالدند وابراهیم ادهم ازبلخ ـ بوده است و اما از نسل عجلیانست که در بلخ حاکم بودند و از ـ مشایخ بزرگ ابوعلی شقیق بن ابراهیم بلخی است .

احمد بن خضرویه که او نیز از کبار مشایخ خراسانست از ـ بلخ است رشید وطواط که شاعر وکاتب خوارزمشاهیان بود از ـ بلخ است و مولانا جلال الدین رومی که به مولانا‌ٔ روم شهرت دارد اصل او از بلخ است و دیگر مشاهیر بلخ بسیار بوده اند که تعداد آن در خیرحصر نیاید و قرا‌ٔ بلخ اینست . (۱)

---

(۱) مأخوذ از جغرافیای حافظ ابرو ربع خراسان بلخ به تصحیح مایل هروی .

بقیهٔ بحث بلخ ازاسفزاری
(روضات الجنات) مربوط ص (۳۱)

آبی چون زلال چشمهٔ حیوان از رود درهٔ گز در انهار او روان که : ع زنگ دل می برد وراحت جان می آرد .

و نسیمی از سواحل نهر جیحون بر اطراف و اقطار او وزان که : ع زلال خضر زدندان مار بگشاید .

و آن خطهٔ پاکیزه در زمان جاهلیت نیز وجههٔ قصد سلاطین وقبلهٔ توجه طوایف بنی آدم .

و آنجا آتشخانهٔ بوده بهار نام که پیش آتش پرستان همه روی زمین عظم و اعتباری تمام داشته و از اطراف واکناف ممالك خلقی ـ روی توجه بدان بقعهٔ رفیعه داشته اند .

و بعضی آثار آن هنوز باقیست . ومردم آن دیار را مظنه آنست که در زوایا و خفایای خرابهای آن گنجها وخزانها مدفون باشد .

و مزارات معمور بامداخل وموقوفات موفور که دران دیار است شاید که در هیچ اقلیمی نباشد ، مثل : " خواجه عکاشه" و خواجه عبد الملك پارسا وخواجه ابونصر پارسا و غیرهم رحمة‌الله علیهم .

و از جملهٔ نوادر زمان خلافت همایون بتاریخ سنهٔ خمس و ثمانین و ثمانمائهٔ که حضرت سلطنت شعاری ، معین السلطنة والدین سلطان بایقرا طیب‌الله ثراه ، والی آن حوالی به سبب ظهور مرقد مقدس حضرت شاه اولیاء امیر المؤمنین علی المرتضی رض ، دران زمین فردوس آئین ، امر غریب واقع شد که هرگز در بسیط آفاق کسی مثل‌آن‌ندیده بود ونشنیده ، چنانچه از تمامی ممالك و مسالك خلایق بسیار و طوایف بیشمار ، روی بدان دیار نهادند ، و در موقفی نشان مضجع ارفع حضرتش میدادند ، از سر نیاز بقدم تعظیم واعزاز وشهره عام و اشاعت تمام یافت که : هرکه مفلوج ومغلول و مزمن و معیوب و شل و مریض و نابینا که بدان آستانه میرسد بامر کن فیکون ، صحت و عافیت یافته ، سالم و غانم مراجعت می نمایند .

و نذورات بیحد از اغنام و مواشی وصامت و سایم و عروض و اسباب وقاعد و قایم چندان اموال حاصل آمد که انگشت تعجب محاسبان ازعقد کمیت‌آن‌در دندان تحیر ماند ، وتا مدتی آن صحراء از ازدحام وغوغای خلایق مجمع اکبر و صفت عرصهٔ محشر داشت ، و هنوز فی الجمله اثری‌ازان باقی هست .

و از فضایل (۱) هرات حضرت سلطانی در آنموقع عمارت و بارگاه عالی بنیاد یافته ، انشاء الله وحده العزیز ، عن قریب باتمام میرسند . و کیفیت ظهور آل برمك که اوصاف جود وسماحت و آیات فضل و فصاحت ایشان تا انقطاع دوران مذکور زبان عالمیان خواهد بود و شعبه شجره نسبت این آصف کامیاب که در مبداء کتاب - شمه از احسان اخلاقش سبقت ذکر یافته بدان خاندان ختمی است .

ازان کشور خجسته اثر برین وجه است که صاحب سعید - شهید ، خواجه نظام الملك طوسی طاب مثواه درکتاب سیرالملوك که از تصانیف اوست آورده که :

چون منصب خلافت بمکان سلیمان ابن عبد الملك کمعالیجا ترین خلفای بنی امیه بود ، زینت یافت ، روزی گفت : که ملك من از ملك سلیمان نبی ع کمتر نیست ، الا آنکه وحوش و طیور مسخر او بودند ، دیگر از ملك و مال وگنج وتجمل ومواد ملك داری و اسباب عظمت وفرماندهی وکامگاری آنچه مرا میسر است در عالم کراست ؟

---

۱) منظور اسفزاری آنست که از اضافات و ربع خیرات سلطانی در هرات تعمیر مرقد باتمام میرسد .

شیخ نظامی :

چون فلکم برسرگنج است پای

لاجرمم سخت بلند است رای

همتم از قامتم افزونتر است

دورم ازین دایره بیرونتراست

یکی ازبزرگان گفت: که بهترین چیزیکه ملك وملك بدان احتیاج است وپادشاهان بدان مبتهج و مباهی بوده اند خلیفه ندارد . گفت: آن چیست که دیگر آنرا بوده است و مرا نیست ، گفت تو پادشاهی و پادشاه زاده ، ترا وزیری باید وزیر زاده و فاضل وکافی وراست قلم ومبارك قدم ، گفت: بلی گفت آن کیست وکجاست ؟ آن جعفر برمکی است در بلخ .

للسید حسن الغزنوی :

خجسته رای امیر ملك راه فتنه بر بندد

مبارك روی او برخلق راه فتح بکشاید

سعادت چشم بکشاده که تارویش کجابیند

زمانه گوش بنهاده که رایش خود چه فرماید

و پدران او از زمان اردشیر بابکان وزیر وزیرزاده اند و -

بهار بلخ وقف ایشانست ،که چون دولت ملوك فرس منتهی شد ، پدر اورا به بلخ مقام افتاد و ایشانرا کتابهاست در سیرت وزارت و قواعد منادمت و سعادت ،سلاطین که فرزندان ایشان میخوانند و پسران همه بر سیرت و سریرت پدران روزگار میگذرانند .

اکنون درجهان اوست که چون آصف ابن برخیا وزارت سلیمان را می شاید وچون سلیمان این معنی بشنید ،بدان مایل و مشعوف شد که اورا از بلخ طلب فرموده منصب وزارت را به تعیین او زیب و زینت دهد ،اما اندیشید که شاید هنوز کیش گبری داشته باشد و به شرف اسلام نرسیده ، از کیفیت دین او پرسید ،گفتند : مسلمان و مسلمان زاده است ،پس شادمان شد ،شعف او بیشتر گشت و فرمود تا بوالی بلخ نوشتند که جعفر را به دمشق فرستند و اگر صد هزار دینار سرخ جهت برگ راه ویراق اورا مهم شود بدهند و اورا با کرام تمام وجلالت لا کلام روانه گردانند ،پس چون جعفر را ببارگاه خلافت پناه فرستادند بهر شهری که نزدیك میرسید بزرگان استقبال می نمودند و منزلها وپیشکشها می آوردند ،تا بدمشق رسید تمامی صدور و اعیان و اکابر و ارکان غیر از سلیمان باستقبال او مبادرت نمودند و اورا به حشم وجلال هرچه تمامتر در شهر برده ـ

در سرای از همه نیکوتر فرود آوردند . وبعد از سه روز، بپارگاه خلافت آورده، پیش سلیمان بردند ، نزد یک تخت بمرتبهٔ نیک - بنشاندند و حاجبان دور رفتند ، چون جعفر راست به نشست سلیمان تیز در وی نگریسته و روی درهم کشید وبخشمش گفت : زود از پیش من برخیز ، حجاب اورا بیرون آوردند و هیچکس سبب آن ندانست تا نماز پیشین گذارد وبه شراب میل کرد واصحاب مجلس وندما حاضر آمده بنشستند ، چون دیدند که سلیمان به نشاط آمده منبسط گشت ، یکی از خواص گفت: بندگان را عقده در خاطر است که حل آن مگر رای گره گشای حضرت ملك خواهد فرمود . گفت: کدام است آن ؟ گفت: جعفر برمکی را، بچندین اعزاز واکرام وتجمل و احترام جهت شغل از بلخ خواندند و چون در پیش تخت بنشست اورا در حال راندند سبب چه بود ؟ سلیمان گفت: اگرنه مرد بزرگ بودی واز راه دور آمده ، میفرمودم تا هماندم ناچیزش میکردند که باخود زهر قاتل همراه داشت و - نخست بار که پیش من آمد ، زهر تحفه آورد ، یکی از ندیمان گفت دستوری باشد که پیش او روم. و ازین حال استکشافی نمایم تا چه خواهد گفت ، رخصت یافت و بنزدیك جعفر رفت وپرسید که

چون به نزد یک ملك رفتی با خود زهر داشتی ؟ گفت ، بلی واکنون نیز دارم در زیر انگشترین منست و پدر من نیز همچنین داشته و این انگشترین مرا از پدر میراث رسیده و هرگز پدران من بدین انگشترین موری نیازرده اند ، تا بآدمی چه رسد ، اما از جهت ـ حزم واحتیاط نگاه داشته اند وبسیاری از پادشاهان مرا از جهت مال و خزاین مطالبات نموده اند ، و رنجها و شکنجه ها رسانیده ، دریــــن حال سلیمان مرا طلب فرمود ، چون سبب معلوم نبود ـ اندیشیدم که اگر از من خزینه طلبند ، یا چیزی خواهند که ادا ـ نتوانم کرد یا تعرضی رسانند که بیرون طاقت من باشد ، این نگین بردارم و این زهر بکار برم تا از محنت و مذلت باز رهم .

ع : مردن اولیتر که دربی اعتباری زیستن .

چون این سخن بگفت آن شخص بازگشت و صورت حال پیش سلیمان باز نمود ، اورا از حزم و بیداری و پیش بینی و هشیاری بغایت عجب آمد و خاطر باو خوش کرده عذر او مقبول داشت و ـ فرمود که بارگیر خاصی او ببرند و همه بزرگان بدر خانه او روند و اورا باعزاز واجلال تمام بدرگاه آورند .

دیگر روز چون پیش سلیمان آمد ، شرف دستبوس یافت و اورا بنشاندند و هرگز کسی سلیمان را بدان خرمی و نشاط آنروز ندیده بود ، پس درحال خلعت وزارتش، پوشانیده دوات پیش نهاد تا چند نشان در پیش او بنوشت و توقیع کرد .

چون سلیمان از بارگاه برخاست ، میل شراب کرد و مجلسی بیاراست از زر و جواهر و فراش و اوانی و تکلفات غریب که هرگز مثل آن ندیده بود .

چون به سبب نشاط شراب دهشت وحجاب از میانه کرانه گرفت ، جعفر از سلیمان پرسید ، از میان این همه مردم ملك چه دانست که من زهر دارم ؟ گفت : بامن دو مهره است مانند چراغ ، اما چراغ نیست که از خزاین ملوك فرس بدست من افتاده وهرگز از خود جدا ندارم که پیش من از همه خزاین وغرایب درغایت عزیز تر است و بر بازوی من بسته است و خاصیتش آنست ، که اگر در طعامی یا شرابی یا با کسی زهر باشد ، این مهرها حس آن بیابند و در جنبش آمده بیکدگر زدن گیرند و بیقرار شوند ، چون تو پای در ایوان نهادی مهرها در حرکت آمدند و هر چند بیشتر می آمدی جنبش ایشان بیشتر می شد و چون بنشستی ، برهم

زد ن گرفتند ، مرا یقین شد که با تو زهر است .

و اگر کسی دیگر بجای تو بودی بی توقف هلاکش می ساختم چون ترا باز گردانیدند ، مهر ها ساکن تر می شدند ، تا از سرای بیرون شدی ، مهرها تسکین یافتند ، آنگاه مهر ها از بازو بکشاد و بد و نمود وگفت : تو هرگز مثل این عجب دیده ای ؟ جعفر گفت : د ر روزگار خود د و عجب دیده ام که مثل آن ندیده ام ، یکی اینکه دست ملکست و دیگر آنکه :

حکایت : چون بر حسب اشاره ملک بدین ملک می آمدم از نشا بور عزیمت طبرستان کردم ، به سبب بضاعتی که آنجا د اشتم ، ملک - طبرستان استقبال فرموده بنده را بشهر د ر آوردند و در - سرای خاص منزل داد و از شرایط جوئی و مهمان نوازی هیچ باقی نگذاشت ، روزی بنده را گفت : هرگز تماشای دریا کرده ای؟ گفتم نی ، فرمود که فردا جهت تماشای دریا ساخته باش .گفتم فرمان شمار است ، پس فرمود تا ملاحان کشتیها راست کنند و - معّد باشند ، دیگر روز د ر د ریا نشسته ساقیان شراب می پیمودند ومیان من و ملك کسی حایل نبود .

و د ر انگشت ملك انگشترینی بود ، نگینش از یاقوت سرخ که

نیکوتر ازان ندیده بودم ، از غایت خوبی آن نگین ، هرزمان در -
انگشت وی نگاه میکردم ملك توجهه مرا بآن نگین دریافت ، از -
انگشت بیرون کرد و پیش من نهاد ، من ببوسیدم و پیشش نهادم ،
بازش پیش من نهاد وگفت انگشترینی که بر سم بخشش از انگشتم -
بیرون آمده باز به انگشتم نرود ، من گفتم این انگشترین هم
انگشت ملك را شاید .

لخواجه حافظ رح :

گرانگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

دیگر باره پیشم انداخت ، چون یاقوت بس گرانمایه بود گفتم
شاید که در هوشیاری پشیمان شود و خاطرش پریشان گردد ، باز
پیش او نهادم ملك برداشت و در دریا انداخت ، گفتم دریغ از
انگشترینی بدان خوبی اگر بدانستمی که ملك در انگشت نخواهد کرد
وبدریا خواهد افگند می پذیرفتم که من هرگز چنان یاقوت ندیده -
بودم ، ملك گفت چند کرت پیش تو کشیدم قبول نکردی ، اکنون که
بدریا انداختم دریغ و تاسف میخوری .

اما چاره بکنم که اورا بدست تو رسانم ، پس ملاحان را فرمود

تا لنگر انداخته کشتی ها را نگاه داشتند و غلامی را فرمود که برو ـ فلان صندوق سیمین را از خزانه دار بستان و پیش من آر، غلام رفت و صندوق را آورد ، ملك از کیسهٔ خود کلید سیمین بیرون آورد و قفل صندوق بکشاد و ماهی زرین برآورد و در دریا انداخت ، آن ماهی غوطه زد و در قعر دریا شد ، بعد از زمانی بر سر آمد ـ انگشترین در دهان گرفته ، ملك ملاحی را فرمود تا آن ماهی را بـــا انگشترین گرفته ، پیش او آورد ، ملك انگشترین را بستاند و پیش مـــن نهاد ، و آن ماهی زرین را در صندوق سیمین نهاده ، بخزانه فرستاد .

و اینك آن انگشترین حالی با من است بیرون کرد ، و پیش ـ سلیمان نهاد ، سلیمان انگشترین برداشت و بدید پیش من انداخت ، یادگار چنان مردی را از دست نتوان داد .

و اول کسی که بخلافت بر هارون الرشید سلام کرد یحیی ـ برمکی بود و هارون اورا به منصب وزارت اختصاص بخشید و تمامـــی صلاح وفساد ملك را در قبضهٔ اختیار او نهاد .

و از پسران او جعفر را به برادری و هر پسر خود را امیرالمؤمنین بیك پسر او سپرد محمد امین را به جعفر ومأمون را بهفضل ، وایام ایشان روزگار دولت عباسیان را بهاری بود ، خرم وسببفراخی نعمت

و آسایش بود بر جمیع طوایف امم.

وگفته اند که فرزندان یحیی همچون طبایع عالم چهار بودند: جعفر در بلاغت و فضل در سماحت و محمد در همت و موسی در - شجاعت یگانهٔ روزگار بودند و یحیی به نفس خود جامع جمیع این اوصاف و خصایل بود واگر به ذکر مناقب و نشر فضایل و بسط خصایل ایشان مشغول شویم کتاب به تطویل انجامد.

نقل از اسفزاری :

روضا تالجنات تا ص ۱۷۰

نوبهار

نوبهار در شهر بلخ بنای متعلق به برمکیان بود برامکه قبل از ملوك طوائف از بزرگان و اشراف جهان بود ند و آئین و کیش ایشان پرستش اصنام بود .

دایره المعارف اسلامی " فرانسه" در باب بتخانه" نوبهار ـ مینویسد : کلمه" نوبهار مرکب از دو کلمه" سانسکریت " نو" و "وبهار" میباشد که کلمه" اول بمعنی نو وتازه و ویهار بمعنی صومعه و ـ دیر است واین معبد در قدیم یکی از معابد بودائیان بوده ـ است .

در اطراف معبد نوبهار بتها قرار داده و بدیبا و حریر ـ آنرا بیاراسته وجواهر گرانبها و نفیس بدان آویخته بود ند ، اهل فارس مانند حاجیان بد انمکان میرفتند و طواف و زیارت میکرد ند و هدایا و تحف تقدیم میکرد ند وآنرا بانواع جامه ها می پوشانید ند .

مسعودی در کتاب مروج الذهب مینویسد : نوبهار معبد یست که آنرا منوچهر در شهر بلخ از بلاد خراسان بنام قمر بنا نهاده وآنکه به سدانت و تولیت آنبقعه میپرداخت ،پادشاهان آن

نواحی ویرا بزرگ میداشتند و فرمان اورا اطاعت میکردند و اموال و خواسته نزد وی میبردند و آنکه موکل و متولی سدانت بود - برمك می نامیدند و این کلمه عام است که بهریك از متولیان گفته میشد و بدین جهت برامکه بدین نام معروف گردیدند و خالد بن برمك دربین خانه ومعبد تولد یافته بود" .

درعظمت وبزرگی بناء معبد نوبهار وبلندی وارتفاع آن - بمبالغه چیزها گفته اند و افسانه ها نگاشته ، گویند معبد مزبور، دارای قبه ها بوده وبر نخستین قبه علمها افراشته وآن قبه را - "استن" مینامیدند وقاعده آن صد ذراع در صد ذراع وارتفاع ازصد ذراع بیشتر بوده وچنانکه روایت کرده اند وقتی باد حریر یکی از علمها را در ربود آنرا در شهر ترمذ یافتند و فاصله میان نوبهار و ترمذ دوازده فرسخ است در اطراف خانه سیصد و شصت مقصوره وحجره بنا کرده بودند که جای خدام وکارکنان وحافظین و متولیان بود وبرای هریك از خدام درسال بیش از یك روز خدمت مقرر نبود که چون از آن فراغت می یافت تا سال دیگر نوبت بوی نمیرسید ، خادم وسادن بزرگ را برمك میخواندند و ریاست آن معبد بمیراث از برمکی به برمك دیگر میرسید .

پادشاهان هند و چین وکابل وغیره نیز بدین‌دین و آیین معتقد بودند وبعنوان حج بدان معبد میشتافتند و رسم ایشان چنان بودکه چون بدانجا وارد میشدند ، در مقابل بت بزرگی زانو زده بسجده می پرداختند و پس از آن دست برمك را می بوسیدند.

هفت فرسخ در هفت فرسخ ازاطراف نوبهار درتحت قدرت و اختیار برمك بود و جمیع اهل آن‌ولایت مطیع و فرمانبردار و بنده و خدمتگذار وی بودند ، بهرچه میخواست حکم میکرد و اوامر و نواهی او در آن‌نواحی جاری و نافذ بود .

موقوفات بسیار از ضیاع وعقار وخواسته و غیره برای نوبهار مقرر کرده بودند وبعلاوه هدایا و تحف زیاد بدانجا میبردند بدست برمك می سپردند ، بدین‌طریق برامکه یکی بعد از دیگری بخدمت و ریاست و سدانت آن معبد منصوب بودند و با نهایت اکرام واحترام میزیستند تا آنکه درزمان‌خلافت عثمان بن‌عفان رض ممالك خراسان بتصرف مسلمانان درآمده درین هنگام ، ریاست خانه و معبد نوبهار به عهده برمك پدر خالد جد یحیی وزیر باتدبیر هرون الرشید - واگذار بود .

برمك مزبور بجانب حضرت عثمان رض رفت و نام خود را بامر

خلیفه ،عبد الله گذاشت و به محل و مقام خود باز گردید ،مردم بلـخ اسلام وی را انکار کردند و بر ضد وی اقدام نمودند و یکی از پسرانش را به عنوان برمکی بجای وی بر قرار نمودند .

نیزك طرخان (۱) یکی از ملوك آن سامان بوی نامه* نوشت و اورا به ترك دین جدید و رجوع بدین آباء و اجداد خود دعوت نمود،

---

(۱) ابن خرداد به در کتاب مسالك و ممالك در ضمن اسامی - پادشاهان خراسان ومشرق می نویسد :پادشاه بخارا را بخارا خداه وپادشاه سر و شنه را افشین وملك سمر قند را طرخان- گویند . وپس ازشمردن نامهای پادشاه ممالك مختلفه مینویسد : پادشاهان کوچك ترك را طرخان ونیزك وخور تگین وتمرون و غوزك وسهراب وفورك گویند . بلاذری در فتوح البلدان می نویسد: قتیبه بر شهر سغد استیلا یافت و نیزك را در طخارستان بقتل رسانیــــد .

برمك درجواب نوشت : من دین اسلام را بمیل واختیار خود اختیار نمودم و فضیلت و برتری آنرا بر سایر ادیان بشناختم (۱) بی ترس وبیم بدین جدید گرائیدم و البته بدینی باز نگردم که عیب ورسوائی آن آشکار است . نیزك از جواب برمك برنجید وخشمگین گردید ، با لشکر بسیار بجانب وی رهسپار گردید ، برمك چون ازین واقعه ـ آگاه شد ، بوی نوشت ، البته میل ورغبت مرا بسلوك راه صلح و سلامت و صفا دانسته وشناخته ، از بعضی پادشاهان یاری طلبیده ام و مرا اجابت کرده اند ، عنان بغض و محاصمت از سوی من بازگیر و ازین آهنگ که کرده ٔ اعراض کن وگرنه مرا با کراهت بسیاری که از ستیزه وخصومت است ، مجبور خواهی ساخت که بملاقات تو شتابم طرخان برحسب ظاهر فسخ عزیمت نمود و بازگردید ولی بعد ـ غفلتاً بروی بتاخت و او ده پسرش را مقتول ساخت و از اولاد وی بجز طفلی باقی نماند و سبب خلاص وی آن بود که مادرش اورا ـ

---

(۱) ابن خلکان مسلمان شدن برمك ، پدر خالد را تردید میکند ومینویسد : برمك از مجوسان بلخ بود وخدمت معبد نوبهار که عبادتگاه مجوس بود میکرد و در آنجا آتش می افروخت ، برمك وپسرانش مشهور به سدانت آن بودند . برمك در نزد مجوس نیز ارجمند و مقام عالی داشت و مرا در اسلام وی تردید است .

برداشت و فرار اختیار کرد و بجانب کشمیر رفت واین طفل پدر خالد جد برامکه است .

برمك در ولایت کشمیر پرورش یافت وعلم طب و نجوم و فنون حکمت را بیاموخت و بر دین آباء و اجداد خود بر قرار بود ، قضا را دران سنوات وباء و طاعون بر شهر بلخ وآن نواحی استیلا یافت مردم نزول آن بلا را بفال بد داشتند وعلت وسبب آنرا تغییر آیین قدیم و قبول دین اسلام پنداشتند ، ببرمك نامه نوشتند واورا به مراجعت بوطن خود دعوت نمودند ، برمك این دعوت را اجابت کرد و بولایت بلخ بازگشت مردم ویرا بجای پدرانش بنشاندند و تولیت نوبهار را چنانکه اسلاف ونیاکان وی عهده دار بودند ، بوی تفویض کردند . برمك دختر پادشاه چغانیان را بزنی اختیار کرد و از وی سه پسر ویك دختر متولد گردید ، نام سه پسر مذکور حسن و خالد وعمرو است ودختررا ام خالد خواندند ، برمك را بجز این زن دو زن دیگر از اهل بخارا بود که از یکی سلیمان بن برمك بوجود آمد واز دیگری پسری مسمی به ابن برمك ودختری مسماة به ام القاسم متولد گردید .

چون در ایام خلافت معاویه عبدالله بن عامر خراسان را فتح

کرد قیس بن هیثم را بجانب بلخ گسیل داشت و قبل از ورود وی عطاء ابن سائب ، بدانجا فرود آمد و معبد نوبهار را ویران کرد.

در باب معبد نوبهار روایت مختلف است ،بعضی آنرا بتکده ـ معبد بودا نوشته و برخی آتشکده نوشته اند .

مسعودی درکتاب مروج الذهب وبسیاری از نویسندگان دیگر آنرا آتشکده نوشته اند ،آنچه مسلم است این معبد در زمان ـ سامانیان بتخانه بوده است و چنانکه نوشتیم اصنام متعدده در آنجا گذاشته بودند که اهل هند و وچین و ترکستان و ایران مانند راجیان در آنجا بزیارت می آمدند . (۱)

---

۱) دقیقی راجع به معبد نوبهار درشاهنامه :

وگشتاسب راد ادلهراسب تخت	فرود آمد ازتخت وبربست رخت
ببلخ گزین شد بدان نوبهـــار	کمیزدان پرستان آن روزگار
مرآن خانه را داشتندی چنـــان	که مر مکه را تازیان این زمان
بدانخانه شد شاه یزدان پرست	فرود آمد آنجا و هیکل به بست

زکریای قزوینی درکتاب آثار البلاد در ذیل کلمهٔ بلخ نوبهار را بتخانه می نویسد :

معبد نوبهار در شهر بلخ واقع و اعظم بتخانه ها و بیوت اصنام بوده ، چون پادشاهان آن زمان شرف کعبه و احترام وتعظیم عرب آن خانه را بشنیدند نوبهار را به تقلید کعبه بنیاد نهادند و با دیبا و حریر و جواهر گرانبها بیاراستند و بر اطراف آن بتها نصب نمودند فارسیان وترکان آنجارا بزرگ میداشتند ومانند حاجیان بدان - مکان حج میکردند ، و هدایا تقدیم مینمودند ، طول معبد نوبهار صد ذراع و عرض آن نیز صد ذراع و ارتفاعش بیش از صد ذراع و - تولیت وحفاظت آن با برامکه بوده ، پادشاهان هند و چین - بدانجا میرفتند وچون وارد میشدند بتهارا سجده میکردند و - دست برمك را می بوسیدند وبرمك در همهٔ آن فرمانروا بود و - همچنین برمکی پس از برمکی به حفاظت بر قرار بود تا سدانت - به برمك پدر خالد منتهی گردید ، در این زمان بامر عثمان رض - خراسان مفتوح گردید ، برمك پدر خالد بدین اسلام رغبت نمود و به نزد عثمان رض شتافت بدان مالی شهر بلخ را درضمان امان نگاه داشت .

چون عبد الله عامر خراسان را فتح کرد ، قیس بن هیثم را
بسوی بتخانه نوبهار فرستاد وی آنجارا خراب کرد . (۱)

---

(۱) بو ا مستشرق فرانسوی درکتاب تاریخ برامکه خود راجع
به نوبهار مینویسد : هیو ئن تسانگ در قرن هفتم میلادی به
بلخ سفرکرده ودرآنجا اقامت گزیده در شرح مسافرت خود
می نویسد : نعو و بهار معبد بت پرستان بودا بوده ونیز میگوید :
مدتهای متمادی قبل از تشکیل سلسلهٔ ساسانی مبلغین هند و بودا
دین خود را تا باختر درمیان خلفاء اسکندر بسط داده ومطابق
روایت و داستان بودائی اولین پادشاه این سلسله معبد مشهوری
در بلخ بنا کرد و در همانجا پدرود زندگانی گفت .

کتاب بیان الادیان که در تاریخ چهارصد وهشتاد وپنج هجری
تالیف شده صاحب آن گوید : هندوان گویند این صورت ها که
در بهار ها و هیکل ها کرده اند از جهت تقرب کردن بفرشتگان
وستارگان که بدان صورتها کرده اند وتعبد می کنند وبقول ایشان
مکه بزحل منسوبست و نوبهار به قمر و همچنین هفت هیکل را
نام برند بهفت ستاره .

امیر معزی نیز درین بیت نوبهار را بتخانه برهمن میگوید :

بهارجان کن ازانروی بزمخلنهٔ خویش

اگرچه خانهٔ تو نوبهار برهمن است . (۱)

ماٴخوذ از اخبار برامکــــه

مقدمه عبدالعظیم گرگانـــی

---

(۱) اسدی طوسی در گرشاسپ نامه گوید :

چوآمد به بتخانهٔ نوبهار

یکی خانه‌دید از خوشی چون بهار

زبرجزع و دیوار بام از رخــــام

درش زر پخته زمین سیم خام

زگوهر یکی تخت در پیشگــــاه

بتی در وی از زرّ و پیکر چوماه



فهرس آیات

انزلنا من السماء ماء ص ۳۳

اصل آیه : وانزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج

سورهٔ لقمان آیه (۱۰)

یعنی و فرستادیم ازآسمان آبی ، پس رویانیدیم از هرجفتی گرامی.

ان کید کن عظیم ص ۱٤

اصل آیه : قال انه من کید کن ان کید کن عظیم .

سورهٔ یوسف آیه ۲۸

یعنی گفت : همانا این از نیرنگ زنانست ، همانا نیرنگ شماست بزرگ

ایاک نعبد وایاک نستعین . ص ۱۸

یعنی خدایا ترا پرستش کنیم واز تو یاری خواهیم . سورهٔ فاتحه آیه (۵)

ایها النفس المطمئنه : ص۱۹۸

اصل آیه : یا یها النفس المطمئنه ار جعی الی ر بك راضیه مرضیه

سورهٔ فجر آیه ۲۷ - ۲۸

یعنی : ای نفس آرمیده باز گرد بسوی پروردگار خویش خوشنود شده

سنعذ بهم مرتین . ص۱٤۸

اصل آیه: **سنعذ بهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم.**

سورهٔ توبه آیه ۱۰۱

یعنی : زود است عذاب شان کنیم دو بار سپس برگردانیده شوند بسوی عذاب بزرگ.

غفرانك ربنا ا لیك المصیر . ص ۹۴-۸۹

اصل آیه: **و قالو سمعنا و اطعنا غفرانك ربنا و الیك المصیر**

یعنی : و گفتندو شنیدیم و فرمان بردیم آمرزشی از تو پروردگارا و بسوی تست باز گشت.

قاعا و صفصفا ص ۴۷

اصل آیه: **فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا.**

سورهٔ طه آیه ۱۰۵-۱۰٦

بگو به پراگند شان پروردگار من پراگندنی پس میگذارد آنها را زمینی هموار.

کل نفس ذایقة الموت: ص ۲۲٤ سورهٔ انبیاء آیه ۳۵.

یعنی : هرکس مرگ را می چشد.

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. ص۱ سورهٔ تین آیه ٤

یعنی که: آفریدیم ایشان را در نیکو ترین اندام.

لهم البشری فی الحیوة الدنیا: ص۲٥٤ سورهٔ یونس آیه ٦٤

یعنی: آنا نراست بشارت در زندگی دنیا.

لغات واصطلاحات

اسماءواعلام

ت

ر-ز

ص ـ ض

ع

ق



A Chapter on Balkh

From

Bahrul - Asrar

by

Mahmud Iban-i-Amir Wali

Edited by:

Mayel Herawi

Published

Academy of Sciences of Afghanistan

June 1981

Government Printing Press